

نام کتاب:

گزیده تفسیر المیزان (سوره زمر)

مترجم:

سید محمد باقر موسوی همدانی

گزینش:

معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی (اداره کل فعالیت های قرآن و
عترت)

بر اساس چاپ دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه
قم، ۱۳۷۴ ش.

سوره زمر در مکه نازل شده و هفتاد و پنج آیه دارد

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۱۰]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (۲)
أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ

يَخُكِّمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (٣) لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَادًا
لَا صُطْفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (٤)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ
وَ الْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (٥) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا
زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ
ثَلَاثٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنَى تُصْرَفُونَ (٦) إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا
يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (٧) وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ
إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ
بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (٨) أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ
يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (٩)

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا يُؤَفِّقِي
الصَّابِرِينَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (١٠)

ترجمه آیات

به نام خداوند بخشنده مهربان.

این کتابی است که از ناحیه خدای عزیز و حکیم نازل شده (١).

ما کتاب را به حق بر تو نازل کردیم پس خدا را عبادت کن در حالی که دین را خالص برای او بدانی (٢).

آگاه باش که دین خالص تنها برای خداست و کسانی هم که به جای خدا اولیایی می‌گیرند منطقتشان این است که ما آنها را بدین منظور می‌پرستیم که قدمی به سوی خدا نزدیکمان کنند به درستی که خدا در بین آنان در خصوص آنچه مورد اختلافشان است حکم می‌کند. به درستی خدا کسی را که دروغگو و کفران پیشه است هدایت نمی‌کند (٣).

اگر خدا بخواهد فرزندان بگیرد از بین آنچه خلق کرده هر چه را بخواهد انتخاب می‌کند اما او منزله است. او خدای واحد قهار است (٤).

آسمانها و زمین را به حق آفرید و داخل می‌کند شب را بر روز و داخل می‌کند روز را بر شب و آفتاب و ماه را آن چنان مسخر کرده که هر يك برای مدتی معین در جریانند. آگاه باش که او عزیز و آمرزنده است (٥).

شما را از يك انسان آفرید و آن گاه همسر آن انسان را هم از جنس خود او قرار داد و برای شما از چارپایان هشت جفت نازل کرد شما و چارپایان را در شکم مادران نسلا بعد نسل می‌آفریند آن هم در ظلمت‌های سه‌گانه، این خداست پروردگار شما که ملك از آن اوست. جز او هیچ معبودی نیست پس دیگر به کجا منحرف می‌شوید (۶).

اگر کفر بورزید خدا بی‌نیاز از شماست و او کفر را برای بندگان خود نمی‌پسندد. و اگر شکر بگزارید همان را برایتان می‌پسندد و هیچ گناهکاری و زر گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و در آخر به سوی پروردگارتان بازگشتتان است و او شما را به آنچه می‌کرده‌اید خبر می‌دهد که او دانای به اسرار سینه‌هاست (۷).

و چون ناملامی به انسان برسد پروردگار خود را همی خواند در حالی که به سوی او برگشته باشد و چون نعمتی از خود به وی دهد باز همان دعا و زاری قبلی خود را فراموش می‌کند و برای خدا شرکائی می‌گیرد تا مردم را از راه خدا گمراه کند. به او بگو سرگرم کفر خود باش و به این بهره اندک دلخوش باش که تو از اهل آتشی (۸).

آیا کسی که در اوقات شب در حال سجده و ایستاده به عبادت مشغول است و از آخرت می‌ترسد و امیدوار رحمت پروردگار خویش است مانند از خدا بی‌خبران است؟ بگو آیا آنها که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند یکسانند؟ هرگز ولی تنها کسانی متذکر می‌شوند که دارای خرد باشند (۹).

بگو ای بندگان من که ایمان آورده و از پروردگارتان می‌ترسید آنهایی که در این دنیا نیکی می‌کنند پاداشی نیک دارند و زمین خدا هم گشاده است کسانی که خویشندار باشند اجرشان را بدون حساب و به طور کامل درخواهند یافت (۱۰).

بیان آیات [محتوای کلی سوره مبارکه زمر و زمینه نزول آن]

از خلال آیات این سوره برمی‌آید که مشرکین معاصر رسول خدا (ص) از آن جناب درخواست کرده‌اند که از دعوتش به سوی توحید و از تعرض به خدایان ایشان صرف نظر کند، و گر نه نفرین خدایان گریبان‌ش را خواهد گرفت. در پاسخ آنان این سوره که به وجهی قرین سوره "ص" است، نازل شده و به آن جناب تاکید کرده که دین خود را خالص برای خدای سبحان کند، و اعتنایی به خدایان مشرکین نکند، و علاوه بر آن به مشرکین اعلام نماید که مامور به توحید و

اخلاص دین است، توحید و اخلاصی که آیات و ادله وحی و عقل همه بر آن تواتر دارند. و لذا می‌بینیم خدای سبحان در خلال سوره چند نوبت کلام را متوجه این مساله می‌سازد، مثلاً در آغاز سوره می‌فرماید: " فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ " و باز در آیه بعدی می‌فرماید: " أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ " سپس در وسط سوره دوباره به این مساله بر می‌گردد و می‌فرماید: " قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ " و باز در آیه ۱۴ می‌فرماید:

" قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي " و در آیه ۱۵ می‌فرماید: " فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ ".

آن گاه در آیه ۳۰ اعلام می‌دارد که: " إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ... " و در آیه ۳۶ می‌پرسد: " أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يَخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ " و در آیه ۳۹ تهدید می‌کند به اینکه: " قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ " و در آیه ۶۴ می‌فرماید: " قُلْ أَ فَغَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ " و همچنین اشارات دیگری که همه دلالت بر این دارد که مشرکین از آن جناب خواسته بودند دست از دعوت به توحید بردارند.

آن گاه به استدلال بر یکتایی خدا در ربوبیت و الوهیت پرداخته، هم از طریق وحی هم از طریق برهان عقلی، و هم از راه مقایسه بین مؤمنین و مشرکین، آن را اثبات می‌کند. و مقایسه مزبور مقایسه‌ای لطیف است. چند نوبت مؤمنین را به بهترین اوصاف ستوده، و به پادشاهی که به زودی در آخرت دارند بشارت می‌دهد. و هر جا سخن از مشرکین به میان آورده- علاوه بر وبال اعمالشان، که در دنیا گریبانشان را می‌گیرد، و بالی نظیر آن و بالها که به سایر امت‌های گذشته به کیفر تکذیب آیات خدا رسید، و آن عبارت بود از خواری در دنیا که البته عذاب آخرت قابل مقایسه با آن نیست- ایشان را به خسران و عذاب آخرت بشارت می‌دهد.

و به همین منظور در این سوره- و مخصوصاً در آخرش- روز قیامت را به روشن‌ترین اوصافش وصف کرده، و در همین جا سوره را خاتمه داده است.

و این سوره به شهادت سیاق آیاتش در مکه نازل شده، و چنین به نظر می‌رسد که يك دفعه نازل شده باشد، چون آیات آن بسیار به هم مربوط و متصل است.

و این ده آیه که ما از اول آن آوردیم، هم از طریق وحی دعوت می‌کند. و هم از طریق حجت‌های عقلی، و نخست روی سخن را متوجه رسول خدا (ص) می‌کند.

" تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ " کلمه " تَنْزِيلُ الْكِتَابِ " خبر است برای مبتدایی که حذف شده. و کلمه " تنزیل " مصدر به معنای مفعول است، در نتیجه اضافه این مصدر به کلمه " کتاب " اضافه صفت به موصوف خودش است. و کلمه " من الله " متعلق به تنزیل است. در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود: این کتابی است نازل شده از طرف خدای عزیز حکیم.

ولی بعضی از مفسرین^۱ کلمه "تَنْزِيلُ الْكِتَابِ" را مبتدا و کلمه "من الله" را خبر آن گرفته‌اند. و بعید نیست وجه اول به ذهن نزدیک‌تر باشد.

"إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ" در این آیه بر خلاف آیه قبلی تعبیر به انزال کرده، نه تنزیل، برای اینکه در این آیه منظور بیان این نکته است که بفهماند قرآن کریم به حق نازل شده، و در چنین مقامی مناسب آن است که تعبیر به انزال کند که به معنای نازل شدن مجموع قرآن است، بخلاف مقام در آیه قبلی که چون چنین مقامی نبود، تعبیر به تنزیل کرد که به معنای نازل شدن تدریجی است.

"و" باء" در کلمه" بالحق" برای ملابست است، که معنایش چنین می‌شود: ما قرآن را به سوی تو نازل کردیم در حالی که متلبس به جامه حق بود، پس در هر جای از آن که امر به عبادت و پرستش خدای یگانه شده است، حق است. و چون حرف" باء" این معنا را به آیه می‌دهد جمله" فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ" را با حرف" فاء" متفرع بر آن کرد. و فهمانیده حالا که معلوم شد قرآن متلبس به لباس حق نازل شده، پس خدای یگانه را عبادت کن، در حالی که دین را برای او خالص کرده باشی، برای اینکه در این قرآن مکرر آمده که باید خدای یگانه را پرستی.

و مراد از کلمه" دین"- به طوری که از سیاق برمی‌آید- عبادت است. و ممکن هم هست سنت حیات از آن اراده شود، یعنی طریقه‌ای که در زندگی اجتماعی انسانی پیموده می‌شود. و مراد از" عبادت" همان اعمالی است که خضوع قلبی و پرستش درونی را مجسم و ملموس می‌کند، و آن عبارت از همان طریقه‌ای است که خود خدای سبحان آن را تشریح کرده و معنای آیه این است که: حال که قرآن به حق نازل شده پس عبودیت قلبی خود را برای خدا در تمامی شؤون زندگیت با پیروی کردن از آنچه برای تو تشریح کرده اظهار کن در حالی که دین خود را برای او خالص سازی، و غیر از آنچه خدا برای تو تشریح کرده پیروی مکن".

"أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ" در این جمله آنچه را در کلمه" بالحق" سر بسته فرموده بود، علنی و روشن بیان می‌کند، و آنچه را در جمله" فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ" به طور خاص بیان کرده بود تعمیم می‌دهد، می‌فرماید:" آنچه به تو وحی کردیم که دین را برای خدا خالص کنی، مخصوص به شخص تو نیست، بلکه این وظیفه‌ای است بر هر کس که این ندا را بشنود" و به خاطر اینکه جمله مورد بحث ندایی مستقل بود، لذا اسم جلاله" الله" را به کار برد، و با آوردن ضمیر نفرمود:" الا له الدين الخالص" با اینکه مقتضای ظاهر کلام همین بود که ضمیر بیاورد.

^۱ روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۳۳.

و معنای خالص بودن دین برای خدا این است که: خدا عبادت آن کسی را که فقط برای او عبادت نمی‌کند نمی‌پذیرد، حال چه اینکه هم خدا را بپرستد و هم غیر خدا را و چه اینکه اصلاً غیر خدا را بپرستد.

[معنای اینکه دین خالص برای خداست و بیان مبنای اعتقادی بت پرستان در باره عبادت ارباب و آلهه و مقصود از اینکه آنان غیر خدا را اولیاء اتخاذ کرده‌اند]

" وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ... "

در سابق گفتیم که مسلك و ثنیت معتقد است که خدای سبحان بزرگتر از آن است که ادراك انسان‌ها محیط بر او شود، نه عقلش می‌تواند او را درك کند و نه وهم و حسش.

پس او منزله از آن است که ما، روی عبادت را متوجه او کنیم.

ناگزیر واجب می‌شود که از راه تقرب به مقربین او به سوی او تقرب جویم و مقربین درگاه او همان کسانی‌اند که خدای تعالی تدبیر شوون مختلف عالم را به آنان واگذار کرده.

ما باید آنان را ارباب خود بگیریم، نه خدای تعالی را. سپس همانها را معبود خود بدانیم و به سویشان تقرب بجویم تا آنها به درگاه خدا ما را شفاعت کنند، و ما را به درگاه او نزدیک سازند. و این آلهه و ارباب عبارتند از ملائکه و جن و قدیسین از بشر، اینها ارباب و آلهه حقیقی ما هستند.

و اما این بت‌ها که در بتکده‌ها و معابد نصب می‌کنند، تمثالهایی از آن ارباب و آلهه هستند، نه اینکه راستی خود این بت‌ها خدا باشند. چیزی که هست عوام آنها بسا می‌شود که بین بت‌ها و ارباب آنها فرق نگذاشته، خود بت‌ها را هم می‌پرستند همان طور که ارباب و آلهه را می‌پرستند. عرب جاهلیت هم این طور بودند. و همچنین عوامهای صابئین. بسا می‌شود که فرقی بین بت‌های کواکب و کواکب که آنها نیز بت‌های ارواح موکل بر آنها هستند، و بین ارواح که ارباب و آلهه حقیقی نزد خواص صابئین هستند، فرقی نمی‌گذارند.

به هر حال پس ارباب و آلهه معبود در نزد و ثنیت هستند، و این ارباب موجوداتی ممکن و مخلوقند، چیزی که هست خداوند این مخلوقات را از آنجا که مقرب درگاه خود می‌داند موکل بر تدبیر عالم کرده و هر يك را بر حسب مقام و منزلتی که دارد ماموریتی داده.

و اما خود خدای سبحان به غیر از خلق کردن و پدید آوردن کار دیگری ندارد، و او رب ارباب و اله آلهه است.

حال که این معانی را متوجه شدی می‌توانی بفهمی که منظور از آیه مورد بحث که می‌فرماید: " وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ " چیست؟ منظور همین و ثنیت است که قائلند غیر از خدا اربابی دگر هستند، که امور عالم را تدبیر می‌کنند، و ربوبیت و تدبیر منسوب به ایشان است، نه منسوب به خدای تعالی.

پس در نظر وثنیت این ارباب مدبر امور هستند، نتیجه‌اش هم این است که پس باید در مقابل همین ارباب خاضع شد و آنها را عبادت کرد تا ما را از منافی برخوردار و بلاها و ضررها را دفع کنند. و حتی باید از اینها تشکر کرد، چون کارها همه به دست آنان است، نه به دست خدا.

پس معلوم شد که مراد از "اتخاذ اولیاء" این است که مشرکین به غیر از خدا اربابی می‌گیرند، و خلاصه می‌خواهیم بگوییم ولایت و ربوبیت قریب المعنی هستند، چون رب به معنای مالک مدبر است و ولی به معنای مالک تدبیر و یا متصدی تدبیر است.

و به همین جهت دنبال کلمه "اولیا" مساله عبادت را ذکر کرده و فرموده: "ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا". بنا بر این، کلمه "الذین" در جمله "وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ" مبتدا و خبر آن جمله "إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ..." می‌باشد. و مراد از "الذین" مشرکین است که قائل به ربوبیت شرکا و الوهیت آنها هستند، و برای خدا ربوبیت و الوهیتی قائل نیستند، مگر عوام آنها، که معتقدند خدا هم با ارباب در معبودیت شریک است.

و جمله "ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى" تفسیری است برای معنای اتخاذ اولیا به جای خدا. و این جمله حکایت کلام مشرکین است و یا به تقدیر قول است که در این صورت تقدیر آن "يقولون ما نعبدهم..." است، یعنی می‌گویند ما شرکاء را نمی‌پرستیم مگر بدین جهت که آنها ما را قدمی به سوی خدا نزدیک کنند.

پس مشرکین از خدا به سوی غیر خدا عدول کرده‌اند و اگر مشرکشان می‌نامیم از این جهت است که مشرکین برای خدا شریک قائل شده‌اند، یعنی غیر خدا را ارباب و آلهه عالم خوانده‌اند، و خدا را رب و اله آن ارباب و آلهه نامیده‌اند. و اما شرکت در خلقت و ایجاد، مطلبی است که احدی از مشرکین و موحدین قائل بدان نیست.

و در جمله "إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ" بعضی^۲ گفته‌اند: ضمیر جمع در آن به مشرکین و اولیای آنان، یعنی همان خدایان برمی‌گردد و معنایش این است که خدا بین مشرکین و بین اولیای ایشان، در آنچه اختلاف دارند حکم می‌کند.

و بعضی^۳ دیگر گفته‌اند: ضمیر مزبور در هر دو جا به مشرکین و دشمنان آنان، یعنی اهل اخلاص در دین که از سیاق فهمیده می‌شود برمی‌گردد، و معنای آن این است که:

خدای تعالی بین مشرکین و متدینین حکم خواهد کرد.

و کلمه "کفار" در جمله "إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ" به معنای کسی که نعمت‌های خدا را بسیار کفران می‌کند و یا به معنای این است که بسیار حق را می‌پوشاند. و در این جمله اشعار

^۲ روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۳۵.

^۳ روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۳۶.

بلکه دلالتی است بر اینکه آن حکمی که خدا در روز قیامت بین مشرکین و مخلصین می‌کند علیه مشرکین است، نه به نفع ایشان. و می‌رساند که مشرکین به سوی آتش خواهند رفت. و مراد از "هدایت" در اینجا رساندن به حسن عاقبت است، نه راهنمایی (چون خدای تعالی هدایت به معنای راهنمایی را از هیچ کس دریغ نمی‌فرماید).

"لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وُلْدًا لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ" این آیه شریفه احتجاجی است علیه این اعتقاد مشرکین که خدا فرزند برای خود گرفته و نیز علیه این اعتقاد دیگر بعضی از ایشان است که ملائکه دختران خداوند.

و اعتقاد به فرزند داشتن خدا در بین عموم وثنی‌ها شایع است، البته با اختلافی که در مذاهب خود دارند، مثلاً نصاری معتقدند که مسیح پسر خداست و یهودیان بنا به حکایت قرآن معتقدند به اینکه عزیز پسر خداست، و گویا منظور این دو مذهب از پسر بودن مسیح و عزیز برای خدا صرف احترام از آن دو باشد.

و مساله فرزند داشتن خدای تعالی به هر معنایی که باشد اقتضا دارد که بین پدر و فرزند شرکتی باشد. حال اگر فرزند حقیقی باشد، یعنی فرزند از پدر مشتق و متولد شده باشد، لازم‌هاش این می‌شود که آن شرکت هم شرکت حقیقی باشد، یعنی فرزند در ذاتش و خواصش و آثاری که از ذات او سرچشمه می‌گیرد عین پدر باشد، همان طوری که فرزند بودن يك انسان برای انسانی دیگر اقتضای همین شرکت را دارد، یعنی او هم مانند پدرش انسانیت و لوازم آن را دارد.

و اگر مساله فرزندى آنها برای خدا يك تشریف و احترامی باشد، نظیر فرزندى يك فرد برای اجتماع که آن را "تبنى" می‌گویند در این صورت باید این فرزند با پدرش در شؤونات خاصه او شریک باشد، مثلاً اگر او در اجتماع سیادت و آقایی دارد و یا ملك و املاك و یا حیثیت و آبرو و یا تقدم و وراثت و پاره‌ای احکام نسب را دارد، فرزند هم باید داشته باشد. و حجتی که در آیه اقامه شده دلالت می‌کند بر اینکه فرزند گرفتن بر خدای تعالی به هر دو معنا محال است.

پس جمله "لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وُلْدًا" جمله‌ای است شرطیه و به خاطر این که کلمه "لو" که دلالت بر امتناع مدلول خود دارد، بر سر آن آمده می‌فهماند که چنین چیزی ممکن نیست. و معنای جمله "لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ" این است که: اگر خدا می‌خواست فرزندى برای خود بگیرد از هر مخلوقی که خودش می‌خواست می‌گرفت. و خلاصه آن کسی را فرزند خود می‌گرفت که متعلق مشیت و اراده‌اش باشد. این آن معنایی است که از سیاق استفاده می‌شود. و اگر فرمود: "مِمَّا يَخْلُقُ" برای این است که ماسواى خدا هر چه فرض شود مخلوق اوست.

و اینکه فرمود: "سبحانه" تنزیهی است از خدای سبحان. و جمله "هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ"

بیان محال بودن جمله شرطیه است یعنی جمله "اگر خدا می‌خواست فرزند بگیرد". و وقتی جمله شرطیه محال شد، قهراً جمله جزائیه، یعنی "لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ" نیز محال می‌شود. به این بیان که خدای سبحان در ذاتش واحد و متعالی است و چیزی نه با او مشارکت

دارد و نه مشابهت، و این حکم ادله توحید است. و همچنین واحد در صفات ذاتی است که عین ذات اوست، مانند حیات، قدرت و علم. و همچنین واحد در شؤونی است که از لوازم ذات او است مانند خلق کردن، مالک بودن، عزت، و کبریا که هیچ موجودی در این گونه شؤون با او مشارکت ندارد.

و نیز خدای سبحان به حکم آیه مورد بحث، قهار است، یعنی بر هر چیز قاهر به ذات و صفات است، در نتیجه هیچ چیزی در ذاتش و وجودش مستقل از ذات و وجود خدا نیست، و در صفات و آثار وجودی‌اش مستغنی از او نمی‌باشد. پس تمامی عالم نسبت به او ذلیل و خوارند و مملوک و محتاج اویند.

پس حاصل برهان آیه يك برهان استثنایی ساده است که در آن نقیض مقدم استثنا می‌شود، تا نقیض تالی را نتیجه دهد و در مثل مانند این است که بگوییم: "اگر خدا می‌خواست فرزندی بگیرد، بعضی از کسانی از مخلوقات خود را که مشیتش بدو تعلق می‌گرفت انتخاب می‌کرد، و لیکن اراده فرزند گرفتن برای او ممتنع و محال است، به خاطر اینکه واحد و قهار است، پس انتخاب آن بعض هم محال خواهد بود".

بعضی از مفسرین^۴ در توجیه و بیان برهان آیه سخنی عجیب و غریب گفته‌اند و آن این است که: "حاصل معنای آیه چنین می‌شود که اگر خدای سبحان اراده می‌کرد فرزندی بگیرد، این اراده ممتنع می‌شد، چون به امری ممتنع (فرزنددار شدن) متعلق شده است، و اراده ممتنع از خدا جایز نیست، چون باعث می‌شود بعضی از ممکنات بر بعضی رجحان پیدا کنند.

و اصل کلام در آیه این است که اگر خدا فرزند بگیرد ممتنع می‌شود، چون مستلزم چیزی است که با الوهیت او نمی‌سازد، ولی قرآن کریم این طور نفرموده، و به جای آن فرموده:

"اگر خدا اراده کند فرزند گرفتن را همین اراده ممتنع می‌شود" بدین جهت به این تعبیر عدول کرده تا در رساندن معنا بلیغ‌تر و رساتر باشد. آن گاه جواب "اگر" را یعنی جمله "همین اراده ممتنع می‌شود" را حذف کرده و به جایش جمله "لاصطفی" را آورده تا خواننده را متوجه کند این که این یکی (لاصطفی) ممکن است، نه آن اولی (همین اراده ممتنع می‌شود)، و نیز بفهماند که اگر (لاصطفی) اتخاذ ولد شمرده شود، چنین اتخاذ ولدی برای خدای سبحان جایز است، پس با این بیان بدون هیچ صعوبتی هم تلازم بین شرط و جزا درست شد، و هم نفی لازم و اثبات ملزوم".

[تقریر احتجاج بر رد و نفی فرزند گرفتن خدا برای خود (چه فرزندی حقیقی و چه اعتباری) در آیه: "لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ..."]

^۴ روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۳۶.

و گویا این حرف را از کلام زمخشری در کشاف گرفته که در تفسیر آیه می‌گوید:

" معنایش این است که اگر خدا اراده اتخاذ ولد کند ممتنع می‌شود، و صحیح نیست، برای اینکه محال است و بیش از این شدنی نیست که بعض مخلوقات خود را انتخاب کند، و خصایصی به آنها بدهد، و مقرب درگاه خود کند، همان طور که يك انسان ما بین فرزند خود و بیگانگان فرق می‌گذارد و او را به خود نزدیک و مقرب می‌سازد و خدا همین کار را با ملائکه کرده، و همین خود باعث شده که شما مشرکین به اشتباه بیفتید و از روی جهل ملائکه را فرزندان خدا بیندارید، جهل به خدا و به حقیقت او که مخالف با حقایق اجسام و اعراض است.

پس گویا فرموده: اگر خدا اراده اتخاذ ولد هم بکند کاری بیش از آنچه کرده نمی‌کند، باز هم بعضی از مخلوقات خود را که همان ملائکه باشند، اصطفا می‌کند چیزی که هست این اشتباه از شماسست که خیال می‌کنید اصطفای ملائکه به معنای فرزند گرفتن است بعدا هم این جهل و اشتباه خود را ادامه داده و ملائکه را دختران خدا قرار دادید. پس شما مشتی مردم کذاب و کفار و دروغ‌پرداز و جنجالی هستید، که بزرگترین افترا را به خدا و ملائکه او بسته و در کفر غلو کردید" °

و خواننده عزیز خود متوجه است که سیاق آیه شریفه هیچ سازگاری با این بیان ندارد.

علاوه بر این، همه این حرفها جواب اشکال تبنی تشریفی را نمی‌دهد. چون یهود نگفته‌اند که خدا عزیز را زاییده، بلکه به عنوان احترام و تشریف او را فرزند خدا می‌دانند، چون در او خصایصی سراغ دارند که در دیگران نیست، و این همان اصطفا است. البته در این آیه شریفه توجیهاات و بیانات دیگری نیز هست که فایده‌ای در نقل آنها نیست.

" خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ... "

بعید نیست اشاره این آیه به مساله خلقت و تدبیر، بیانی باشد برای قهاریت خدای تعالی، و لیکن اتصال دو آیه و ارتباطشان به یکدیگر از نظر مضمون و مخصوصا اینکه آیه دومی

با جمله " ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ ... " ختم می‌شود، تقریبا صریح در این است که آیه مورد بحث مربوط به ما قبل نباشد، و بیانی مستقل و از نو برای احتجاج بر توحید ربوبیت باشد.

[احتجاج بر وحدت خداوند در الوهیت و ربوبیت، با بیان انحصار خلق و تدبیر در او عز و جل]

پس این آیه و آیه بعدش در این سیاق و مقامند که توحید در ربوبیت را اثبات کنند. در این دو آیه بین خلقت و تدبیر جمع شده، و این بدان جهت است که هم چنان که- بارها گفته‌ایم- اثبات وحدت خالق مستلزم ابطال مرام مشرکین نیست، چون مشرکین هم خالق را واحد و خلقت و ایجاد را منحصر در خدای تعالی می‌دانند، و به همین جهت خدای سبحان در کلام عزیزش هر جا در

° تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۱۷.

صدد اثبات توحید در ربوبیت و الوهیت، و ابطال مسلك مشرکین بر می‌آید، بین خلقت و تدبیر جمع می‌کند و به این نکته اشاره می‌کند که تدبیر خارج از خلقت نیست، بلکه به يك معنا همان خلقت است، هم چنان که خلقت به يك معنا همان تدبیر است. و با این بیان است که احتجاج علیه شرك تمام می‌شود، و به مشرکین که معتقدند تدبیر عالم واکذار به ارباب شده می‌فهماند که تدبیر نیز مانند خلقت منحصر در خدای تعالی است.

پس جمله " خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ " اشاره است به مساله خلقت، و جمله " بالحق " - با در نظر گرفتن اینکه " باء " در آن برای ملابست است. اشاره است به مساله بعث و قیامت، چون خلقت وقتی به حق و غیر باطل است که غرض و غایتی در آن باشد، و خلقت به سوی آن غرض سوق داده شود. و این همان بعث است که خدای تعالی در باره‌اش فرموده:

" وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ^٦ .

و جمله " يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ " به مساله تدبیر اشاره می‌کند. در مجمع البیان در باره کلمه " یکور " گفته است: تکویر عبارت است از این که بعضی از اجزای چیزی را روی بعض دیگرش بیندازیم ^٧ بنا بر این مراد انداختن شب است روی روز و انداختن روز است بر روی شب. در نتیجه عبارت مزبور استعاره به کنایه می‌شود. و معنایش نزدیک به معنای آیه " يُعْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ " ^٨ می‌گردد، و مراد از آن پشت سر هم قرار گرفتن شب و روز به طور استمرار است که لا ینقطع می‌بینیم روز شب را و شب روز را پس می‌زند و خود ظهور می‌کند، و این همان مساله تدبیر است.

" وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى " - یعنی خدای سبحان خورشید و ماه را رام و مسخر کرده تا بر طبق نظام جاری در عالم زمینی، جریان یابند و این جریان تا مدتی معین باشد، و از آن تجاوز نکنند.

" أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ " - ممکن است ذکر این دو اسم از بین همه اسمهای خدای تعالی به منظور اشاره به همان برهان باشد که بر یگانگی خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت اقامه فرمود. چون عزیزی که هرگز دچار ذلت نمی‌شود اگر باشد تنها خدای تعالی است پس تنها اوست که باید عبادت شود، نه غیر او که اگر عزتی دارند مشوب به ذلت است، و خود سراپا فقرند. و همچنین است غفار که چون با سایرین که چنین نیستند مقایسه شود، پرستش متعین در او می‌گردد.

^٦ ما زمین و آسمان و آنچه را ما بین آن دو است به باطل نیافریدیم. سوره ص، آیه ٢٧.

^٧ مجمع البیان، ج ٨، ص ٤٨٨.

^٨ سوره اعراف، آیه ٥٤.

ممکن هم هست ذکر این دو اسم تشویق و تحریک بر توحید و ایمان به خدای واحد بوده باشد و معنایش چنین باشد:

من شما را متنبه می‌کنم به اینکه خدا عزیز است، پس به او ایمان بیاورید تا به عزتش اعتراض یابید، و او غفار است، پس به او ایمان آورید تا شما را بیامرزد. "خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا ..."

خطاب در این آیه به عموم بشر است. و مراد از "نفس واحده"، به طوری که نظایر این آیه تایید می‌کند، آدم ابو البشر است و مراد از "زوجها" همسر اوست که از نوع خود او است. و در انسانیت مثل او است، و کلمه "ثم" برای تراخی و تاخر رتبی در کلام است.

و مراد این است که: خدای تعالی این نوع را خلق کرد، و افراد آن را از نفس واحد و همسرش بسیار کرد.

"وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ" - کلمه "انعام" به معنای شتر و گاو و گوسفند و بز است، و اگر آنها را هشت جفت خوانده، به این اعتبار مجموع نر و ماده آنهاست.

و نیز اگر از خلقت چارپایان در زمین تعبیر کرده به اینکه ما آنها را نازل کردیم با اینکه آن حیوانات از آسان نازل نشده‌اند، به این اعتبار است که خدای تعالی ظهور موجودات در زمین را بعد از آنکه نبودند انزال آن خوانده، چون در آیه شریفه "وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ"^۹ به طور کلی موجودات را نازل شده، و اندازه‌گیری شده از خزینه‌هایی می‌داند که از هر چیز بی‌اندازه‌اش در آنجاست.

"يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ" - این جمله بیان کیفیت خلقت نامبردگان قبلی، یعنی انسان و انعام است. و اینکه خطاب را تنها متوجه انسان کرده و می‌فرماید: "شما را خلق می‌کند" به اعتبار این است که در بین این پنج نوع جاندار، تنها انسان دارای عقل است، لذا جانب او را بر دیگران غلبه داده و خطاب را متوجه او کرده است و معنای خلق بعد از خلق، پشت سر هم بودن آن است، مانند نطفه را علقه کردن، و علقه را مضغه کردن، و همچنین.

^۹ و هیچ چیز در عالم نیست جز آن که منبع و خزینه آن نزد ما خواهد بود ولی از آن بر عالم خلق جز به قدر معین نمی‌فرستیم. سوره حجر، آیه ۲۱.

و مراد از "ظلمات ثلاث" - به طوری که گفته‌اند^{۱۰} - ظلمت شکم، رحم، و ظلمت مشیمه (تخمدان) است، و همین معنا را صاحب مجمع البیان از امام باقر (ع) روایت کرده^{۱۱}.

بعضی^{۱۲} هم گفته‌اند: "مراد از آن، ظلمت صلب پدر، و رحم مادر، و مشیمه اوست" ولی این اشتباه است، چون آیه شریفه که می‌فرماید: "فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ" صریح در این است که مراد ظلمت‌های سه‌گانه در شکم مادران است، نه پشت پدران.

"ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ" - یعنی آن حقیقتی که در این دو آیه به خلقت و تدبیر وصف شده، تنها او پروردگار شماست، نه غیر او، چون پروردگار عبارت است از کسی که مالك و مدبر امر ملك خود باشد. و چون خدا خالق شما و خالق هر موجود دیگری غیر از شما است، و نیز پدید آورنده نظام جاری در شماست، پس او مالك و مدبر امر شماست، در نتیجه او رب شماست، نه دیگری.

"لَهُ الْمُلْكُ" - یعنی بر هر موجودی از مخلوقات دنیا و آخرت که بنگری، ملیک علی الاطلاق آن، خداست. و اگر ظرف "له" را جلوتر آورد و فرموده "الملک له"، برای این است که افاده حصر کند، یعنی بفهماند ملك عالم تنها از اوست. و این جمله خبری است بعد از خبری دیگر برای جمله "ذَلِكُمْ اللَّهُ"، هم چنان که جمله "لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ" خبر سومی است برای "ذَلِكُمْ".

و انحصار الوهیت در خدا، فرع آن است که ربوبیت منحصر در او باشد، چون "اله" بدین جهت عبادت می‌شود که "رب" است و مدبر الامور. ناگزیر عبادت می‌شود تا امور را به نفع عابد به جریان اندازد، (اگر انگیزه در عبادت رجا باشد) و بلایا و امور خطرناک را از عابد دور کند، (اگر انگیزه در عبادت خوف باشد) و یا آنکه عبادت می‌شود صرفاً برای اینکه شکرش بجا آورده شود.

"فَأَنِّي تُصْرَفُونَ" - یعنی پس باز چگونه از عبادت خدا به سوی عبادت غیر خدا بر می‌گردید، با اینکه او رب شماست که شما را خلق کرده و امرتان را تدبیر نموده، و ملیک و حکمران بر شماست.

[تفسیر آیه: "إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ..."]
که راجع به کفران نعمت و شکر آن است]

"إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ..."

این آیه در صدد بیان این معنا است که دعوت به سوی توحید و اخلاص دین برای خدای سبحان، از این جهت نیست که خدای تعالی محتاج است به اینکه مشرکین رو به سوی او آورند و از عبادت غیر او منصرف شوند، بلکه بدین جهت است که خدای تعالی به سعادت‌مندی ایشان عنایت و لطف دارد و ایشان را به سوی سعادتشان دعوت می‌کند، همانطور که به رزقشان عنایت دارد

^{۱۰} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۱.

^{۱۱} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۱.

^{۱۲} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۱.

و نعمت‌های بی‌شمار به ایشان افاضه می‌کند، و هم چنان که به حفظشان نیز عنایت دارد، و به همین جهت ایشان را ملهم کرده که آفات را از خود دفع کنند.

پس در جمله "إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ" خطاب به عموم مکلفین است.

می‌فرماید: اگر به خدا کفر بورزید و او را یگانه ندانید، او به ذات خود از شما بی‌نیاز است. از ایمان و طاعت شما بهره‌مند و از کفر و نافرمانیتان متضرر نمی‌شود، چون به طور کلی نفع و ضرر و احتیاج در عالم امکان پیدا می‌شود، و اما واجب، غنی بالذات است، و در حق او نه انتفاع تصور دارد، و نه متضرر شدن.

و جمله "وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ" دفع توهمی است که ممکن است از جمله "فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ" به ذهن کسی آید، و آن توهم این است که: وقتی خدا از ما بی‌نیاز است، نه از کفر ما متضرر می‌شود و نه از ایمان ما بهره‌مند پس دیگر برای چه از ما می‌خواهد که ایمان آورده و شکرش به جای آوریم؟ جمله مورد بحث این توهم را دفع می‌کند که هر چند خدا از شما بی‌نیاز است، لیکن عنایت الهیه‌اش اقتضا می‌کند که کفر را برای شما نپسندد، چون شما بندگان او هستید (هم چنان که اقتضا می‌کند که هر يك از آفریده‌هایش را به کمالی که برای آن کمال خلق شده برساند).

و مراد از کفری که خدا بر بشر نمی‌پسندد کفران نعمت است که عبارت است از ترك شکر، چون جمله مقابل این جمله که می‌فرماید: "وَأِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَاهُ لَكُمْ" و اگر شکر گزارید شکر را برایتان می‌پسندد" قرینه بر این معنا است. و از همین جا روشن می‌شود که چرا فرمود: "خدا برای بندگان کفر را نمی‌پسندد" و نفرمود "برای شما" برای این است که خواست به علت حکم (راضی نبودن) اشاره کرده باشد. و حاصل معنای آیه این می‌شود: شما بنده و مملوک خدای سبحانید، و غوطه‌ور در نعمتهای او، رابطه مملوکیت و مالکیت و عبودیت و مولویت با کفران عبد و نادیده گرفتن نعمتهای مولایش سازگار نیست. عبد نمی‌تواند ولایت مولای خود را فراموش کند و برای خود اولیایی دیگر بگیرد. او نمی‌تواند به مولای خود که غرق در نعمتهای اوست عصیان ورزد، آن وقت دشمن او را اطاعت کند، با اینکه آن دشمن هم بنده خداست و مهر بندگی او به پیشانی‌اش خورده و مالک هیچ نفع و ضرری برای خودش نیست، تا چه رسد برای غیر.

" وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ" - ضمیر در " یرضه" به شکر برمی‌گردد که از کلمه " تشکروا" استفاده می‌شود، نظیر آیه " اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى" ^{۱۳}

که ضمیر " هو" در آن به عدالتی برمی‌گردد که از کلمه " اعدلوا" استفاده می‌شود. و معنایش این است که: اگر به مقتضای عبودیت و اخلاص دین برای خدا، شکر خدا را بجا آورید، خداوند همین شکر را برای شما که بندگان او هستید می‌پسندد. و شکر خدا منطبق با ایمان به خداست، هم چنان که در مقابلش کفران خدا منطبق با کفر به وی است.

و از آنچه گذشت روشن گردید که کلمه " عباد" در جمله " وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ" عام است و شامل جمیع بندگان خدا می‌شود، پس اینکه بعضی ^{۱۴} از مفسرین گفته‌اند که: منظور از این کلمه اشخاص خاصی است که در آیه " إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ" ^{۱۵} سخن از آنان رفته و آنان عبارتند از " مخلصین" و یا- بنا بر تفسیر زمخشری ^{۱۶} - " معصومین"، صحیح نیست. چون لازمه این تفسیر آن است که بگوییم: خدا ایمان را برای مؤمنین و کفر را برای کفار پسندیده، مگر معصومین که از ایشان ایمان خواسته و از کفر حفظشان فرموده. این تفسیری است که بسیار ناپسند و سیاق جدا آن را رد می‌کند، چون اگر معنای آیه این باشد آن وقت آیه اشعار دارد به اینکه خدا کفر را برای کفار پسندیده در این صورت برگشت کلام به مانند این می‌شود که بگوییم: اگر کافر شوید خدا از شما بی‌نیاز است، و برای انبیایش مثلاً کفر را نمی‌پسندد، چون ایمان را برای آنان پسندیده و اما اگر شما شکر کنید برای شما هم همین شکر را می‌پسندد، و اگر کفران کنید همین کفران را برایتان می‌پسندد.

و این معنا به طوری که ملاحظه می‌فرمایید بسیار سخیف و بی‌پایه و ساقط است، و مخصوصاً از نظر وقوعش در سیاق آیاتی که بشر را به سوی خدا و شکر او دعوت می‌کند. علاوه بر این، انبیا- مثلاً- داخل در شکرگزارانند، و خدا شکر و ایمان را برایشان پسندیده، و کفر را برایشان نپسندیده، پس دیگر چه معنایی دارد که دوباره تنها انبیا را نام ببرد و بفرماید: " وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ" با اینکه قبلاً یعنی در جمله " وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ" خشنودی خود را از انبیا در ضمن همه شکرگزاران اعلام کرده بود.

" وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى" - یعنی هیچ کس که خود حامل وزر، و بار گناه خویش است، بار گناه دیگری را نمی‌کشد، یعنی به جرم گناهی که دیگران کرده‌اند مؤاخذه نمی‌گردد، یعنی کسی به جرم گناهان مؤاخذه می‌شود که مرتکب آن شده باشد.

" ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ" - یعنی اینهایی که در باره شکر و کفران ذکر شد، همه راجع به دنیای کسانی بود که شکر و یا کفر می‌ورزیدند، سپس شما

^{۱۳} عدالت بورزید که آن به تقوی نزدیکتر است. سوره مائده، آیه ۸.

^{۱۴} تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۱۵.

^{۱۵} تو بر بندگان من سلطنتی نداری تنها کسانی را می‌توانی گمراه کنی که به اختیار خود پیروی تو می‌کنند. سوره حجر، آیه ۴۲.

^{۱۶} تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۱۵.

را دوباره زنده می‌کند و حقیقت اعمالتان را برایتان روشن ساخته و بر طبق آنچه که در دلهایتان هست شما را محاسبه می‌کند. و در معانی این چند جمله در سابق مکررا بحث و گفتگو کردیم.

گفتاری در معنای خشم و رضای خدا

"رضا" یکی از معانی است که صاحبان شعور و اراده با آن توصیف می‌شوند، و به عبارتی وصف صاحبان شعور و اراده است، (هیچ وقت نمی‌گوییم این سنگ از من راضی است) و در مقابل این صفت، صفت خشم و سخط قرار دارد. و هر دو وصف وجودی هستند (نه چون علم و جهل که علم وجودی و جهل عدمی است، و به معنای عدم علم است).

مطلب دیگر این که: رضا و خشنودی همواره به اوصاف و افعال مربوط می‌شود، نه به ذوات، (مثلا می‌گوییم من از اوصاف و افعال فلانی راضیم، و نمی‌گوییم من از این گل راضی هستم). در قرآن کریم می‌فرماید: "وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ" ^{۱۷} و نیز فرموده: "وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا" ^{۱۸}.

^{۱۷} و اگر ایشان خشنود باشند از آنچه خدا و رسول به ایشان داده. سوره توبه، آیه ۵۹.

^{۱۸} به زندگی دنیا راضی شدند. سوره یونس، آیه ۷.

و اگر گاهی می‌بینیم که به ذوات هم مربوط می‌شود، حتما عنایتی در کار هست و بالأخره برگشتش باز به همان معنی می‌شود، مانند آیه "وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ" ^{۱۹} (که هر چند عدم رضایت یهود و نصاری را مربوط به شخص رسول خدا (ص) کرده، ولی می‌دانیم که منظور رفتار رسول خداست، و معنایش این است که: یهود و نصاری هرگز از رفتار تو راضی نمی‌شوند مگر آن که چنین و چنان کنی).

و دیگر اینکه: باید دانست که رضا عبارت از اراده نیست، هر چند که هر عملی که اراده متعلق بدان شود، بعد از وقوعش رضایت هم دنبالش هست، ولی رضایت عین اراده نیست، برای اینکه اراده- به طوری که دیگران هم گفته‌اند- همواره به امری مربوط می‌شود که هنوز واقع نشده، و رضا همواره به چیزی تعلق می‌گیرد که واقع شده و یا وقوعش فرض شده. و راضی بودن انسان از يك عمل، عبارت از این است که آن عمل را با طبع خود سازگار ببیند، و از آن متنفر نباشد، و این حالت حالتی است قائم به شخص راضی نه به عمل مرضی.

مطلب دیگر اینکه: رضا به خاطر اینکه بعد از وقوع چیزی بدان متعلق می‌شود، در نتیجه با وقوع و حادث شدن آن عمل حادث می‌گردد، لذا ممکن نیست آن را صفتی از اوصاف قائم به ذات خدا بدانیم، چون خدای تعالی منزه هست از اینکه محل حوادث قرار گیرد. پس هر جا رضایت به خدای سبحان نسبت داده شده، باید بدانیم که رضا صفت فعل او و قائم به فعل اوست، و خلاصه صفتی است که از فعل انتزاع می‌شود مانند رحمت، غضب، اراده و کراهت. و ما برای نمونه چند آیه از کلام مجیدش در این جا ذکر می‌کنیم: "رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ" ^{۲۰} و آیه "وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ" ^{۲۱} و آیه "وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا" ^{۲۲}.

پس رضایت خدا از امری از اموری، عبارت از این است که فعل خدا با آن امر سازگار باشد، در نتیجه از آنجا که فعل خدا به طور کلی دو قسم است، یکی تشریحی و یکی تکوینی، قهرا رضای او هم دو قسم می‌شود، رضای تکوینی و رضای تشریحی. پس هر امر تکوینی یعنی هر چیزی که خدا اراده‌اش کرده و ایجادش نموده، مرضی به رضای تکوینی خداست، به این معنا که فعل او (ایجادش) ناشی از مشیته سازگار با آن موجود بوده.

و هر امر تشریحی یعنی دستورات و تکالیف اعتقادی و عملی، مانند ایمان آوردن و عمل صالح کردن، مرضی خداست، به رضای تشریحی او. به این معنا که آن اعتقاد و آن عمل با تشریح خدا سازگار است.

^{۱۹} یهود و نصاری از تو هرگز راضی نمی‌شوند. سوره بقره، آیه ۱۲۰.

^{۲۰} خدا از ایشان راضی و ایشان از خدا راضی شدند. سوره بینه، آیه ۸.

^{۲۱} خدایا تو فیقّم ده عمل صالحی کنم که مورد رضای تو باشد. سوره نمل، آیه ۱۹.

^{۲۲} و اسلام را به عنوان دینی برای شما پسندیدم. سوره مائده، آیه ۳.

و اما عقاید و اعمالی که در مقابل این عقاید و اعمال قرار دارند، یعنی عقاید و اعمالی که نه تنها امر بدان فرموده، بلکه از آن نهی نموده، مورد رضای او نمی‌تواند باشد، چون با تشریح او سازگار نیست، مانند کفر و فسوق هم چنان که خودش فرموده: "إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ" ^{۲۳} و نیز فرموده: "فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ" ^{۲۴}.

[انسان بالفطره خدا شناس است و در حال اضطرار به اوست ولی در حال تنعم و خوشی، غافل از او]

"وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ..."

کلمه "انابه" به معنای برگشتن است. و کلمه "خوله" ماضی است از باب تفعیل و از ماده "خول"، "تخویل" - به طوری که در مجمع البیان ^{۲۵} گفته - به معنای عطیه‌ای بزرگ به عنوان بخشش و کرامت است.

بعد از آنکه در آیه قبلی سخن از کفرانگران نعمت بود و در آن فرمود: خدای سبحان با اینکه بی‌نیاز از مردم است، مع ذلك این عمل را برای آنان نمی‌پسندد، اینک در این آیه تنبه می‌دهد به اینکه انسان طبعاً کفران پیشه است، با اینکه او بالفطره پروردگار خود را می‌شناسد و در هنگام بیچارگی و اضطرار که دستش از همه جا کوتاه می‌شود، بیدرنگ رو به سوی او می‌کند و از او نجات می‌طلبد هم چنان که خود او فرموده: "وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا" ^{۲۶} و نیز فرموده: "إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ" ^{۲۷}.

بنا بر این، معنای آیه چنین می‌شود که: وقتی شدت و یا مرض یا قحطی و امثال آن به انسان می‌رسد، پروردگار خود را در حالی که اعتراف به ربوبیتش دارد می‌خواند، و به سوی او برمی‌گردد، و از ماسوای او اعراض می‌کند، از او می‌خواهد که گرفتاری‌اش را برطرف سازد.

و معنای "ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ" این است که: چون خدای سبحان گرفتاریش را برطرف کرد و نعمتی از ناحیه خود به او داد، سرگرم و مستغرق در آن نعمت شده، دوباره آن گرفتاری‌اش را از یاد می‌برد، گرفتاریی که خدا را به سوی آن می‌خواند، یعنی می‌خواند تا آن را برطرف کند.

و بنا بر این کلمه "ما" در جمله "مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ" موصوله است، و منظور از آن همان گرفتاری‌های قبل از نجات است. و ضمیر در "إِلَيْهِ" به همان "ما" برمی‌گردد. ولی بعضی ^{۲۸} گفته‌اند: "ما" مصدریه است و ضمیر در "إِلَيْهِ" به خدای سبحان برمی‌گردد، و معنایش این است

^{۲۳} سوره زمر، آیه ۷.

^{۲۴} هر چند شما از ایشان راضی شوید خدا راضی نیست! چون خدا هرگز از مردم فاسق راضی نمی‌شود. سوره توبه، آیه ۹۶.

^{۲۵} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۰.

^{۲۶} انسان همواره کفران پیشه است. سوره اسری، آیه ۶۷.

^{۲۷} به درستی انسان ستمگر و کفران پیشه است. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

^{۲۸} روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۴۵.

که: دعا کردن به سوی پروردگارش را از یاد می‌برد، دعایی که قبل از رفع گرفتاری می‌کرد بعضی^{۲۹} دیگر گفته‌اند: کلمه "ما" موصوله است" و مراد از آن خدای سبحان است. این کلام از سایر وجوه بعیدتر است.

" وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ" - کلمه "اندادا" به معنای امثال است، و مراد از آن - به طوری که گفته شده - آبت‌ها و رب النوع‌های آنهاست. و لام در جمله "لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ" لام عاقبت است، و معنایش این است که: برای خدا امثالی گرفته که آنها را به پندار خود شریک در ربوبیت و الوهیت می‌دانند تا آنجا که همین پندار باعث آن می‌شود که مردم از راه خدا گمراه گردند، چون مردم دارای این طبیعتند که به یکدیگر نگاه می‌کنند، هر چه آن یکی کرد این هم کورکورانه تقلید می‌کند و همان طور که با زبان دعوت می‌شوند با عمل هم دعوت می‌شوند.

و بعید نیست که مراد از "اندادا" مطلق اسبابی باشد که بشر بر آنها اعتماد نموده، و آرامش درونی پیدا می‌کند و در نتیجه از خدا غافل می‌ماند. و یکی از آن اسباب، بت‌های بت‌پرستان است، چون آیه شریفه همه انسانها را به این وصف معرفی می‌کند، و همه انسانها بت‌پرست نیستند، اگر چه مورد آیه کفارند، اما مورد مخصص نمی‌شود و باعث نمی‌گردد که بگوییم منظور از آیه هم همین مورد خاص است.

" قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ" - یعنی ای انسان غافل از خدا! با همین بی‌خبریت از خدا، سرگرم باش، سرگرمی اندک و ناپایداری، چون تو از اهل آتشی، بازگشتت به سوی آتش است. و این امر (سرگرم باش) امر و دستوری است تهدیدی و در معنای خبر دادن است. یعنی تو سرانجام به سوی آتش می‌روی، و این سرگرمی در چند روزی اندک، آتش را از تو دفع نمی‌کند.

[برابر نبودن انسان متنعم غافل از خدا با مؤمن متعبد، و عدم تساوی عالم به خدا با جاهل به او]

" أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ... "

این آیه بی‌مناسبت و بدون اتصال با آیه قبلی نیست که می‌فرمود: " وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى"، چون فحوای آیه قبل این است که: کافر و شاکر برابر نیستند، و با هم متشبه و مختلط نمی‌گردند، و در آیه مورد بحث آن را توضیح داده می‌فرماید: قانت و عابدی که از عذاب خدا می‌ترسد، و به رحمت پروردگارش امیدوار است، با کسی که چنین نیست یکسان نمی‌باشد.

پس جمله " أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ" یکی از دو طرف تردید است و طرف دیگرش حذف شده، و تقدیر کلام چنین است: " أ هَذَا الَّذِي ذَكَرْنَا خَيْرَ امَّنْ هُوَ قَانِتٌ ... "

^{۲۹} تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۱۶.

^{۳۰} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۱.

و کلمه "قنوت" - به طوری که راغب^{۳۱} گفته - به معنای ملازم بودن با عبادت است، البته عبادت با خضوع. و کلمه "آناء" جمع "آنی" است که به معنای وقت است، و معنای "يَحْدُرُ الْآخِرَةَ"^{۳۲}، "یحذر عذاب الآخرة" است، هم چنان که خدای تعالی فرموده: "إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْدُورًا"^{۳۲} و این جمله با جمله "يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ" مجموعاً خوف از عذاب و رجاء رحمت را می‌رسانند. و اگر عذاب را مقید به آخرت کرد، ولی رحمت را مقید به آن نکرد، بدین جهت است که رحمت آخرت ای بسا دنیا را هم فرا می‌گیرد.

و معنای آیه این است که: آیا این کافر که گفتیم از اصحاب آتش است، بهتر است یا کسی که همواره ملازم با اطاعت و خضوع برای پروردگارش است و در اوقاتی از شب هنگامی که فرا می‌رسد به نماز می‌ایستد و در حالی که یا در سجده است و یا ایستاده، و از عذاب آخرت می‌ترسد و در عین حال امیدوار به رحمت پروردگارش است؟ یعنی این دو با هم یکسان نیستند.

" قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ " - در این آیه شریفه علم داشتن و نداشتن هر دو مطلق آمده، و نفرموده، علم به چه چیز، و لیکن مراد از آن بر حسب مورد آیه، علم به خداست، چون علم به خداست که آدمی را به کمال می‌رساند و نافع به حقیقت معنای کلمه است، و نیز نداشتنش ضرر می‌رساند، و اما علوم دیگر مانند مال هستند، که تنها در زندگی دنیا بدر می‌خورد و با فناى دنیا فانی می‌گردد.

" إِنَّمَا يَنْذَكُرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ " - یعنی از این تذکر تنها کسانی متذکر می‌شوند که صاحبان عقلمند، و این جمله در مقام تعلیل مساوی نبودن دو طایفه است، می‌فرماید: اینکه گفتیم مساوی نیستند، علتش آن است که اولی به حقایق امور متذکر می‌شود و دومی نمی‌شود، پس برابر نیستند، بلکه آنها که علم دارند بر دیگران رجحان دارند.

" قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ ... "

جار و مجرور " فِي هَذِهِ الدُّنْيَا " متعلق است به جمله " احسنوا " در نتیجه مراد از آن وعده‌ای است به کسانی که نیکوکارند، یعنی همواره ملازم اعمال نیکند. می‌فرماید: این گونه اشخاص حسنه و پاداشی دارند که نمی‌توان وصف آن را بیان کرد.

و در این آیه حسنه را مطلق آورده و معین نکرده که مراد از آن پاداشهای دنیوی و یا اخروی است، و ظاهر این اطلاق آن است که مراد از آن اعم از حسنه آخرت و حسنه دنیا است که نصیب مؤمنین نیکوکار می‌شود، از قبیل طیب نفس، سلامت روح، و محفوظ بودن جانها از آنچه دل‌های کفار بدان مبتلا است، مانند تشویش خاطر، پریشانی قلب، تنگی سینه، خضوع، در برابر اسباب ظاهری، و نداشتن کسی که در همه گرفتاری‌های روزگار به او پناهنده شود و از او یاری بگیرد، و در هنگام پیش آمدن حوادث ناگوار به او تکیه داشته باشد. و همچنین برای

^{۳۱} مفردات راغب، ماده "قنوت".

^{۳۲} عذاب آخرت حذر شدنی است. سوره اسری، آیه ۵۷.

مؤمنین نیکوکار در آخرت سعادت جاودان و نعیم مقیم است و بعضی از مفسرین گفته‌اند: " جمله " فِي هَذِهِ الدُّنْيَا " متعلق به " حسنه " است. ولی اینطور نیست.

" وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً " - این جمله تحريك و تشويق ایشان است به مهاجرت کردن از مکه، به خاطر این که توقف در مکه برای مؤمنین به رسول خدا (ص) دشوار بود، و مشرکین هر روز بیشتر از روز قبل سخت‌گیری می‌کردند و ایشان را دچار فتنه و گرفتاری می‌نمودند البته آیه شریفه از نظر لفظ عام است و اختصاص به مهاجرت از مکه ندارد. بعضی^{۳۳} از مفسرین گفته‌اند: " مراد از " ارض الله " بهشت است می‌فرماید: بهشت وسیع است، و در آن مزاحمتی نیست، پس در صدد به دست آوردن آن به وسیله اطاعت و عبادت باشد " و لیکن این معنا از لفظ آیه بعید است.

" إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ " - " توفیه " اجر به معنای آن است که آن را به طور تام و کامل بدهند. و از سیاق برمی‌آید انحصاری که کلمه " انما " مفید آن است،

متوجه جمله " بغير حساب " باشد. بنا بر این جار و مجرور " بغير حساب " متعلق می‌شود به کلمه " یوفی " و صفتی است برای مصدری که " یوفی " بر آن دلالت دارد.

و معنایش این است که: صابران اجرشان داده نمی‌شود، مگر اعطایی بی‌حساب.

پس صابران بر خلاف سایر مردم به حساب اعمالشان رسیدگی نمی‌شود و اصلاً نامه اعمالشان باز نمی‌گردد، و اجرشان همسنگ اعمالشان نیست.

در آیه شریفه " صابران " هم مطلق ذکر شده و مقید به صبر در اطاعت و یا صبر در ترك معصیت و یا صبر بر مصیبت نشده هر چند که صبر در برابر مصائب دنیا، بخصوص صبر در مقابل اذیت‌های اهل کفر و فسوق که به مؤمنین مخلص و با تقوا می‌رسد با مورد آیه منطبق است (و لیکن همانطور که در سایر موارد گفته‌ایم مورد مخصص نیست).

بعضی^{۳۴} از مفسرین گفته‌اند: " بغير حساب " حال از " اجرهم " است یعنی اجر بی‌حساب و بسیار ولی وجه سابق قریب‌تر است به ذهن.

بحث روایتی [(روایاتی در باره اخلاص، " الَّذِينَ يَعْلَمُونَ "، و شان نزول آیه: " أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ ... " و اجر صابران)] در الدر المنثور است که: ابن مردویه از یزید رقاشی روایت کرده که گفت: مردی به رسول خدا (ص) عرضه داشت: ما اموال خود را به این و آن می‌دهیم تا در غیاب ذکر خیر ما گویند، آیا در این گونه انفاقها اجری هم داریم یا نه؟ رسول خدا (ص) فرمود: خدای تعالی هیچ عمل نیکی را نمی‌پذیرد، مگر از کسی که آن را خالص برای خدا انجام داده باشد، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: " أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ " ^{۳۵}.

^{۳۳} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۲.

^{۳۴} روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۴۸.

^{۳۵} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۲.

و نیز در همان کتاب آمده که ابن جریر از طریق جویبر، از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر جمله " وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ... " گفته: این آیه در باره سه قبیله بنی عامر، بنی کنانه، و بنی سلمه، نازل شد که هر سه بت می‌پرستیدند و می‌گفتند ملائکه دختران خدایند. و نیز می‌گفتند: " مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى " ^{۳۶}.

مؤلف: آیه شریفه مطلق است، و شامل عموم و ثنی مذهبیان می‌شود، و جمله " مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى " منطق همگی آنان است، و همچنین اعتقاد به فرزند داشتن خدا، و در آیه هم تصریحی نشده به اینکه ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند. پس حق مطلب آن است که این روایت از باب تطبیق است.

و در کافی ^{۳۷} و علل الشرائع هر يك به سند خود از زراره از امام باقر (ع) روایت آورده‌اند که در ذیل جمله " أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا " فرمود: منظور نماز شب است، ^{۳۸}

و در کافی به سند خود از امام ابی جعفر (ع) روایت آورده که در ذیل این آیه از کلام خدای عز و جل که می‌فرماید: " هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ " فرموده: ما هستیم که دارای علمیم و دشمنان ما ایند که بی‌علمند و شیعیان ما صاحبان خردند ^{۳۹}.

مؤلف: این مضمون به طرق بسیاری از امام باقر و صادق (ع) روایت شده، و از باب تطبیق کلی بر مورد است، نه از باب تفسیر.

و در الدر المنثور است که: ابن سعد در طبقات خود و ابن مردویه، از ابن عباس روایت کرده‌اند که در ذیل جمله " أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا " گفته است: این آیه در حق عمار بن یاسر نازل شد ^{۴۰}.

مؤلف: نظیر این مضمون از جویبر از عکرمة نیز نقل شده.

و از جویبر از ابن عباس نیز آمده که گفت: این آیه در باره ابن مسعود، عمار، و سالم مولای ابی حذیفه نازل شده، و از ابی نعیم و ابن عساکر از ابن عمر روایت شده که گفت: عثمان بوده و روایات دیگری آن را در باره اشخاص دیگری دانسته‌اند. و همه این روایات از باب تطبیق عموم آیه به مورد آن است، نه اینکه آیه در خصوص موردی نازل شده باشد تا شان نزول اصطلاحی باشد، چون این سوره يك مرتبه و دفعتا نازل شده است، (دیگر معنا ندارد که درباره همه نامبردگان نازل شده باشد). و در مجمع البیان آمده که عیاشی به سند خود از عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود رسول خدا (ص) فرمود: روزی که نامه‌های اعمال باز می‌شود و میزان اعمال نصب می‌گردد، برای اهل بلاء نه میزانی نصب می‌شود، و

^{۳۶} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۲.

^{۳۷} کافی ج ۳، ص ۴۴۴، ح ۱۱.

^{۳۸} علل الشرائع، ص ۳۶۳، ح ۸.

^{۳۹} کافی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱.

^{۴۰} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۳.

نه نامه عملی بازمی‌گردد، آن وقت این آیه را تلاوت فرمود: " إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ " ^{۴۱}

مؤلف: در الدر المنثور هم از ابن مردویه، از انس بن مالك، از رسول خدا (ص) روایتی نقل کرده که در آن این مضمون آمده ^{۴۲}

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱۱ تا ۲۰]

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (۱۱) وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳) قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي (۱۴) فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵)

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادِهِ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۱۸) أَمْ مَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَ فَأَنْتَ تُنْفِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ عَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۲۰)

ترجمه آیات

بگو من مامور شده‌ام که خدا را بپرستم و دین را خالص برای او بدانم (۱۱).

و نیز مامورم که اولین مسلمان باشم (۱۲).

بگو من می‌ترسم در صورت نافرمانی‌ام از امر خدا دچار عذاب روزی عظیم گردم (۱۳).

بگو من تنها خدا را می‌پرستم و دین خود را برای او خالص می‌سازم (۱۴).

شما هر چه می‌خواهید به جای خدا بپرستید بگو بر راستی زیانکاران واقعی آنهاست که نفس خود و خویشان خود را در روز قیامت باخته باشند، آگاه باشید که بر راستی خسران مبین همین است (۱۵).

که از بالای سر طبقاتی از آتش و در زیر پا طبقاتی از آتش دارند این است که خداوند بندگان خود را با آن می‌ترساند که ای بندگان من از قهر من بپرهیزید (۱۶).

^{۴۱} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۲.

^{۴۲} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۳.

و کسانی که اجتناب دارند از طاغوت از اینکه او را بپرستند و به سوی خدا باز می‌گردند ایشان (نزد خدا) بشارت دارند. پس بندگان مرا بشارت ده (۱۷).

همانهایی را که به هر سخنی گوش می‌دهند پس بهترین آن را پیروی می‌کنند، آنان هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان هستند صاحبان خرد (۱۸).

آیا کسی که عذاب برایش حتمی شده آیا تو می‌خواهی کسی را که داخل آتش است نجات دهی؟ (۱۹).

لیکن کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند غرفه‌هایی دارند که ما فوق آن نیز غرفه‌هایی است بنا شده که از دامنه و چشم اندازش نهرها جاری است این وعده خداست و خدا خلف وعده نمی‌کند (۲۰).

بیان آیات

در این آیات به نوعی به آغاز کلام برگشت شده، رسول خدا (ص) را دستور می‌دهد به مردم ابلاغ کند که اگر ایشان را به توحید و اخلاص دین برای خدا می‌خواند، بدان جهت است که او مامور از طرف خداست، و نیز مامور شده است که خود او هم مانند سایرین به این دعوت پاسخ مثبت دهد، چیزی که هست این فرق را با سایرین دارد که او باید اولین کس باشد به اسلام آوردن و تسلیم در برابر آنچه به سویش دعوت می‌کند، و خلاصه به چیزی دعوت کند که خودش قبل از دعوت دیگران به آن ایمان داشته باشد حال چه اینکه مردم دعوتش را بپذیرند و یا آن را رد کنند.

پس دیگر مردم چشم این طمع را نباید داشته باشند که آن جناب بر خلاف دعوتش عمل کند و سیره‌اش مخالف دعوتش باشد، برای اینکه آن جناب دعوت پروردگار خود را قبلاً پذیرفته و اجابت کرده، و او در دین خود استوار و ثابت قدم و از عصیان خدای تعالی ترسان است، با چنین حالی مردم را دعوت می‌کند، کفار را انذار و مؤمنین را بشارت می‌دهد. آنان را به عذابی که خدا برایشان آماده کرده، و اینان را به نعیمی که خدا برایشان تهیه کرده

" قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ ... أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ " این آیه به نحوی به اول سوره برگشت کرده، که می‌فرمود: " إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ " و منظور از آن این است که کفار را به کلی از اینکه آن جناب انعطافی بخرج دهد مایوس کند تا دیگر طمعی به او نکنند و سخنی از ترك دعوت و سازگاری با شرك ورزیدن او به میان نیاورند، و این معنا در اول سوره " ص " و نیز در آیاتی دیگر خاطر نشان شده است.

پس گویا در آیه مورد بحث می‌خواهد بفرماید: به ایشان بگو آنچه من بر شما تلاوت کردم که باید خدا را بپرستم و دین خدا را خالص کنم، هر چند خطاب در آن متوجه من است، و لیکن باید متوجه باشید که این صرف دعوت نیست که من فقط شنونده‌ای باشم و مامور باشم که خطاب خدا را به شما برسانم، و خودم هیچ وظیفه‌ای دیگر نداشته باشم، بلکه من نیز مانند يك شما

مامورم او را عبادت نموده، دین را برای او خالص سازم. باز تکلیف من به همین جا خاتمه نمی‌یابد، بلکه مامورم که قبل از همه شما در برابر آنچه بر من نازل شده تسلیم باشم، و به همین جهت قبل از همه شما من تسلیم شده‌ام، و اینک بعد از تسلیم شدن خودم به شما ابلاغ می‌کنم. آری من از پروردگارم می‌ترسم و او را به اخلاص می‌پرستم، و به او ایمان آورده‌ام، چه اینکه شما ایمان بیاورید و یا نیاورید. پس دیگر طمعی به من نداشته باشید.

پس اینکه فرمود: "قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ" اشاره است به اینکه آن جناب در اطاعت دستور خدا به اخلاص در دین و داشتن دین خالص مانند سایر مردم است.

[بیان جمله "أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ" و اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز پیشاپیش دیگران مکلف و مامور به اسلام و عبادت مخلصانه است]

و جمله "و أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ" اشاره است به اینکه در امری که متوجه من شده زیادتی است بر امری که متوجه همه شده است، و آن زیادتی عبارت از این است که خطاب، قبل از شما متوجه من شده، و غرض از توجه آن به من قبل از شما این است که من اولین کسی باشم که تسلیم این امر شده‌ام و به آن ایمان آورده‌ام.

بعضی^{۴۳} از مفسرین گفته‌اند: لام در جمله "لان اکون" لام تعلیل است، و چنین معنا می‌دهد: من به این علت مامور شده‌ام که اولین مسلم هستم، بعضی^{۴۴} دیگر گفته‌اند: "لام" زاید است، هم چنان که می‌بینیم در آیه "قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ"^{۴۵} حرف لام نیامده.

^{۴۳} تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، ص ۸۲. و روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۵۰.

^{۴۴} تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، ص ۸۲. و روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۵۰.

^{۴۵} من مامور شده‌ام اولین کسی باشم که اسلام آورده. سوره انعام، آیه ۱۴.

ولی برگشت هر دو وجه به يك معنا است، برای اینکه اولین مسلمان بودن آن جناب، عنوانی به اسلام او می‌دهد، و همین عنوان هم می‌تواند غایت امر به اسلام آوردن باشد، و هم می‌تواند متعلق امر باشد، و به آن امر بفرماید، مثل اینکه هم صحیح است بگوییم " او را بزن برای اینکه ادب بشود" و هم صحیح است بگوییم " او را با زدن ادب کن". (که در این مثال تادیب که عنوان فعل است، در اولی غایت و علت واقع شده، و در دومی خود آن متعلق امر واقع شده است).

در کشف می‌گوید در معنای این آیه شریفه چند وجه است:

یکی اینکه " من اولین کسی باشم که در عصر خودم و از بین قوم اسلام آورده باشم" چون آن جناب اولین کسی بود که با دین پدران خود مخالفت کرده، و نیز اولین کسی بوده که بت‌ها را رها کرده و نابود نموده است.

دوم اینکه " من اولین کسی از بین دعوت شدگان باشم که اسلام آورده".

سوم اینکه " من اولین کسی باشم که خودش را به همان چیزی که دیگران را دعوت کرده، دعوت کرده باشد، تا هم در قولم و هم در فعلم مقتدای قوم باشم، و چون پادشاهان نباشم که مردم را به چیزی دعوت می‌کنند که خود عمل نمی‌کنند. و این که رفتارم، به گونه‌ای باشد که با اولیت در اسلام سازگار باشد تا مردم را به سبب عمل که همان اولیت است رهنمون شود"^{۴۶}

و لیکن خواننده عزیز متوجه است که از وجوه مزبور آنکه با سیاق آیات سازگارتر است همان وجه سوم است، و آن همان وجهی است که ما قبلاً گفتیم و البته سایر وجوه هم از لوازم آن وجه است.

" قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ" مراد از نافرمانی رسول خدا (ص) نسبت به پروردگارش، به شهادت سیاق این است که: با امر او به این که دین را برای خدای اخلاص نماید مخالفت ورزد. و مراد از " یوم عظیم" روز قیامت است. و این آیه در حقیقت به منزله زمینه‌چینی برای آیه بعدی است.

" قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي فاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ" این آیه تصریح دارد به اینکه رسول خدا (ص) امر پروردگار خود را اطاعت و امتثال کرده، بر خلاف آیه قبلی که همین معنا را به طور

^{۴۶} تفسیر کشف، ج ۴، ص ۱۱۹.

کنایه می‌رساند. در این آیه بکلی کفار را مایوس کرده، و برای همیشه از اینکه آن جناب در برابر خواسته‌هایشان (که همان مخالفت با اوامر الهی است) روی خوش نشان دهد، نومیدشان ساخته است.

و اگر کلمه "الله" را که از نظر ترکیب‌بندی کلام، مفعول کلمه "اعبد" است، و باید بعد از آن آمده باشد، جلوتر آورده، برای این است که انحصار را افاده کند، و بفهماند که من تنها خدا را می‌پرستم. و جمله "مُخْلِصاً لَهُ دِينِي" معنای حصر را تاکید می‌کند. و جمله "فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ" امری است تهدیدی که می‌فهماند به غیر خدا هر چه را بپرستید سودی به حالتان نخواهد داشت و بالأخره عذاب و وبال اعراضتان از پرستش خدا با اخلاص، گریبانتان را خواهد گرفت. و این معنا که از مفهوم جمله مزبور استفاده می‌شود، صریح در ذیل آیه است که می‌فرماید: "قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ ...".

[مقصود از خسران نفس و اهل، و اینکه چنین زیانی "خسران مبین" است]

"قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ..."

کلمه "خسر" و "خسران" هر دو به معنای از دست دادن سرمایه است، یا همه‌اش و یا بعضی از آن. البته کلمه "خسران" رساتر از کلمه "خسر" است، و "خسران نفس" به معنای آن است که آدمی نفس خود را در معرض هلاکت و بدبختی قرار دهد، به طوری که استعداد کمالش از بین برود و سعادت به کلی از او فوت شود. "خسارت اهل" هم به همین معنا است.

در این آیه شریفه تعریضی است به مشرکین، که در جمله "فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ" مورد خطاب واقع شده‌اند، گویا فرموده، شما هر چه را بپرستید بالأخره سرمایه نفس را از دست داده‌اید، به خاطر اینکه آن را با به کفر کشاندن به هلاکت رساندید، و همچنین اهل و خویشاوندان خود را هلاک کردید، چون شما آنان را وادار به کفر و شرک کردید، و این کفر و شرک همان خسران حقیقی است.

"أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ" - آگاه باشید که خسران حقیقی هم همین است، برای اینکه خسرانهای مربوط به امور دنیا هر چه باشد چه مال و چه جاه، ناپایدار است، به خلاف خسران روز قیامت که پایانی ندارد، دائم و جاودان است، چون نه زایل می‌شود و نه منقطع.

علاوه بر این، مال و یا جاه وقتی با خسران از دست رفت، جبرانش ممکن است، چه بسا می‌شود که مثل آن و یا بهتر از آن جایگزین آن گردد، به خلاف خسران نفس، که دیگر جبران نمی‌پذیرد.

البته این در صورتی است که مراد از "اهل" خویشاوندان و نزدیکان دنیایی انسان باشد. چون بعضی گفته‌اند: "مراد از آن همسران و خدمتکارانی است که خدا برای انسان مؤمن و متقی در

بهشت آماده کرده" و این معنا بهتر و با مقام آیه مناسبتر است، چون خویشاوندی و هر رابطه اجتماعی دنیا در روز قیامت از هم گسیخته می‌شود، هم چنان که خدای تعالی خبر داده که "فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ" ^{۴۷}

و نیز فرموده: "يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً" ^{۴۸} و آیاتی دیگر غیر از اینها.

و نیز مؤید معنای دوم این آیه است که می‌فرماید: "فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يُنْقَلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا" ^{۴۹}

"لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ..."

کلمه "ظلل" جمع "ظله" است و- به طوری که گفته‌اند- به معنای ساتری است در بالای سر. و مراد از اینکه ساتری از آتش در بالای سر و ساتری دیگر در زیر پا دارند، این است که آتش از همه جهات به ایشان احاطه دارد. و بقیه الفاظ آیه روشن است. "وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَىٰ اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ" راغب گفته: کلمه "طاغوت" عبارت است از هر متجاوز و از هر معبودی به غیر خدای تعالی. و این کلمه هم در يك نفر استعمال می‌شود، و هم در جمع ^{۵۰} و ظاهراً مراد از آن در آیه شریفه بت‌ها و هر معبود طاغی دیگری است که به جای خدا پرستیده شود.

در آیه شریفه به صرف اجتناب از پرستش طاغوت اکتفاء نشده، بلکه بر آن "وَ أَنَابُوا إِلَىٰ اللَّهِ" اضافه کرده است و این اشاره بدان است که صرف نفی خدایان دیگر هیچ فایده‌ای ندارد، آنچه فایده می‌دهد این است که انسان بین نفی آن آلهه و اثبات اله واحد، جمع کند. هم خدا را بپرستد و هم غیر او را نپرستد. این است عبادت با اخلاص دین.

"لَهُمُ الْبُشْرَىٰ"- این جمله، جمله‌ای است انشایی، که در عین حال خبر واقع شده برای "الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا ...".

"فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ..."

مقتضای ظاهر عبارت این بود که بفرماید: "لهم البشرى فبشرهم" و حاجت نبود که کلمه "عباد" آورده شود، و لیکن به منظور از آوردن آن این بوده که با اضافه شدن به ضمیر متکلم آورده شود، تا احترامی از آنان به عمل آمده باشد، و هم دنبالش با جمله "الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ ..." توصیف شوند.

^{۴۷} امروز دیگر رابطه و نسبتی بینشان نیست. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

^{۴۸} روزی که هیچ کس برای دیگری مالک چیزی نیست. سوره انفطار، آیه ۱۹.

^{۴۹} و اما کسی که نامه عملش به دست راستش داده شود، به زودی محاسبه می‌شود در حالی که حسابی آسان خواهد داشت. با خرسندی به اهلس ملحوق خواهد شد. سوره انشقاق، آیه ۷-۹.

^{۵۰} مفردات راغب، ماده "طغی".

و مراد از "قول" به شهادت اینکه دنبالش مساله "اتباع" آمده، آن قولی است که ارتباط و مساسی با عمل داشته باشد، پس بهترین قول آن قولی است که آدمی را بهتر به حق برساند، و برای انسان خیرخواهانتر باشد. و انسان فطرتاً این طور است که حسن و جمال را دوست می‌دارد و به سویش مجذوب می‌شود، و معلوم است که هر چه آن حسن بیشتر باشد این جذبۀ شدیدتر است. و اگر زشت و زیبا، هر دو را ببیند، به سوی زیبا متمایل می‌شود، و اگر زیبا و زیباتر را ببیند به سوی زیباتر می‌گراید. و اما اگر به سوی زیباتر نرود، و باز به همان زیبا سرگرم شود معلوم می‌شود که سرگرمی‌اش به زیبا به خاطر زیبایی آن نبوده، چون اگر برای زیبایی آن بود با بیشتر شدن زیبایی، باید بیشتر مجذوب شود، و زیبا را رها کرده به طرف زیباتر متمایل شود.

پس اینکه آیه شریفه بندگان خدا را توصیف فرموده به اینکه "پیرو بهترین قولند" معنایش این است که مطبوع و مططور بر طلب حقتد و به فطرت خود رشد و رسیدن به واقع را طالبند. پس هر جا امرشان دائر شود بین حق و باطل، بین رشد و گمراهی، البته حق و رشد را متابعت می‌کنند و باطل و گمراهی را رها می‌نمایند. و هر جا امرشان دایر شود بین "حق" و "احق" - حق‌تر - و رشد و رشد بیشتر، البته حق‌تر و رشد بیشتر را انتخاب می‌کنند.

پس حق و رشد، مطلوب بندگان خداست، و به همین جهت هر چه بشنوند به آن گوش می‌دهند و این طور نیست که متابعت هوای نفس کنند و هر سخنی را به صرف شنیدن بدون تفکر و تدبیر رد کنند.

[مفاد جمله "الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ" که در وصف بندگان خود فرموده است]

پس جمله "الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ" مفادش این است که: بندگان خدا طالب حق و رشدند، به هر سخنی که گوش دهند بدین امید گوش می‌دهند که در آن حقی بیابند و می‌ترسند که در اثر گوش ندادن به آن، حق از ایشان فوت شود.

بعضی از مفسرین^{۵۱} گفته‌اند: مراد از "گوش دادن به حرف و پیروی کردن از بهترین آن" گوش دادن به قرآن و غیر قرآن، و پیروی کردن از قرآن است.

بعضی^{۵۲} دیگر گفته‌اند: مراد استماع اوامر خدای تعالی و پیروی کردن بهترین آنها است، مثلاً در مساله قصاص، خدا هم اجازه قصاص به ایشان داده، و هم عفو، و ایشان عفو را پیروی می‌کنند. و نیز هم اجازه داده صدقه را آشکارا دهند و هم پنهانی، و ایشان پنهانی صدقه می‌دهند.

ولی این دو قولی که از مفسرین نقل کردیم بدون دلیل عموم آیه را تخصیص می‌زند.

"أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ" - این جمله اشاره است به اینکه صفت پیروی از بهترین قول، خود هدایتی است الهی، و این هدایت - که گفتیم عبارت است از طلب حق و آمادگی تام برای پیروی

^{۵۱} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۳.

^{۵۲} روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۵۳.

از آن هر جا که یافت شود- هدایتی است اجمالی که تمامی هدایت‌های تفصیلی و رسیدن به هر يك از معارف الهی بدان منتهی می‌شود.

" وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ "- یعنی اینها ایند تنها کسانی که صاحب عقلمند. و از این جمله استفاده می‌شود که عقل عبارت است از نیرویی که با آن به سوی حق راه یافته می‌شود، و نشان داشتن عقل پیروی از حق است. و در تفسیر آیه " وَ مَنْ يَرْعُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ" ^{۵۳} که از آن استفاده می‌شود که سفیه آن کسی است که دین خدا را پیروی نکند، در نتیجه عاقل آن کسی است که دین خدا را پیروی کند.

" أَمْ مَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ " کلمه عذاب برای هر کس که کفر بورزد آن روز ثابت شد که آدم به سوی زمین هبوط می‌کرد، در آن روز به او گفتند: " وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" ^{۵۴} و در این معنا آیات دیگری نیز هست.

مقتضای سیاق این است که در آیه چیزی در تقدیر گرفته شده باشد، چیزی که جمله " أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ " بر آن دلالت کند، و تقدیر کلام این است که: " أَمْ مَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ يَنْجُو مِنْهُ- آیا کسی که کلمه عذاب بر او ثابت شده، از عذاب نجات می‌یابد؟". و این تقدیر بهتر از آن است که بگوییم تقدیرش " أَمْ مَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ- آیا کسی که کلمه عذاب بر او ثابت شده بهتر است، یا کسی که بهشت بر او واجب گشته" می‌باشد.

بعضی ^{۵۵} از مفسرین گفته‌اند: " معنی جمله این است که آیا کسی که وعید خدای تعالی به عقاب بر او واجب گشته، آیا تو می‌توانی او را از آتش خلاص کنی و با آوردن " مَنْ فِي النَّارِ " اکتفاء کرده، از اینکه ضمیر " تنقذه" را بیاورد. و برای اینکه بیشتر شنونده را متوجه معنا کند، استفهام را تکرار کرده".

بعضی ^{۵۶} دیگر گفته‌اند: " تقدیر آیه " أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ مِنْهُمْ" است، یعنی آیا تو می‌توانی از ایشان آن کسانی را که در آتش نجات دهی؟ چیزی که هست ضمیر " منهم" از آن حذف شده". و این وجه از همه وجوه نامربوطتر است.

" لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ " کلمه " غرف" جمع " غرفه" به معنای بالاخانه است. بعضی ^{۵۷} گفته‌اند: " این جمله در مقابل جمله " لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلٌّ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلٌّ" که در باره کفار است قرار دارد.

" وَ عَدَّ اللَّهُ "- یعنی خداوند به ایشان وعده داده این وعده را. در نتیجه کلمه مزبور مفعول مطلق است که به جای فعل خود نشسته.

^{۵۳} هیچ کس از آیین ابراهیم روی نگرداند بجز مردم بی‌خرد. سوره بقره، آیه ۱۳۰.

^{۵۴} و کسانی که کفر بورزند و آیات ما را تکذیب کنند، اهل آتش و در آن جاوید خواهند بود. سوره بقره، آیه ۳۹.

^{۵۵} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۴.

^{۵۶} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۴.

^{۵۷} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۴.

" لا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ" - این جمله از سنت خدای تعالی در وعده‌هایش خبر می‌دهد و در عین حال دل‌های بندگان خود را خرسند می‌سازد.

بحث روایتی [(چند روایت در باره خسران نفس و اهل، اطاعت جباران، و ...)]

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود، از امام ابی جعفر (ع) آمده که در ذیل جمله " قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ " فرموده: یعنی در نفس خود و اهلشان مغبون شدند^{۵۸}

و در مجمع البیان در ذیل آیه " وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى " می‌گوید: ابو بصیر از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: شما (پیروان مکتب اهل بیت) همانها هستید. و هر کس جباری را اطاعت کند گویا او را پرستیده^{۵۹}

مؤلف: این روایت از باب تطبیق مصداق بر مفهوم عام است.

و در کافی است که بعضی از اصحاب ما بدون ذکر سند از هشام بن حکم روایت کرده‌اند که گفت: امام ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) به من فرمود: ای هشام خدای تبارک و تعالی اهل عقل و فهم را در کتاب خود بشارت داده و فرموده: " فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ " ^{۶۰}

و در الدر المنثور است که: ابن جریر و ابن ابی حاتم از زید بن اسلم روایت کرده‌اند که در ذیل آیه " وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا " گفته است: این دو آیه در باره سه نفر که در جاهلیت می‌گفته‌اند " لا اله الا الله " نازل شده، و آن سه نفر عبارت بودند از زید بن عمرو بن نفیل، و ابو ذر غفاری، و سلمان فارسی ^{۶۱}

مؤلف: این روایت را صاحب مجمع البیان از عبد الله بن زید نقل کرده ^{۶۲} و در الدر المنثور هم از ابن مردویه از ابن عمر آورده که گفت: در باره سعید بن زید و ابو ذر و سلمان نازل شده. و نیز از جویبر از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت: در باره مردی از انصار نازل شده که وقتی آیه " لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ ... " نازل شد هفت غلام خود را آزاد کرد ^{۶۳}. ولی ظاهراً تمامی این روایات از باب تطبیق داستان بر آیه می‌باشد.

^{۵۸} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۸.

^{۵۹} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۳.

^{۶۰} اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳، ح ۱۲.

^{۶۱} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۴.

^{۶۲} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۳ که بجای " عبد الله بن زید"، " عبد الرحمن بن زید" می‌باشد.

^{۶۳} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۵.

[سوره الزمر (٣٩): آيات ٢١ تا ٣٧]

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفراً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَاماً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (٢١) أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٢٢) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (٢٣) أَمْ مَنْ يَتَّبِعِ بُوْجْهَهُ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ دُوفُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (٢٤) كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَّاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٢٥)

فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (٢٦) وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٢٧) قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (٢٨) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٢٩) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (٣٠)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (٣١) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (٣٢) وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (٣٣) لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (٣٤) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (٣٥)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (٣٦) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (٣٧)

ترجمه آيات

مگر ندیدی که خدا از آسمان آبی را فرستاد و همان را در رگ و ریشه‌ها و منابع زیرزمینی بدوانید و سپس به وسیله همان آب همواره کشت و زرع بیرون می‌آورد، زرعی با رنگهای گوناگون و سپس آن زرع را می‌خشکاند و تو می‌بینی که پس از سبزی و خرمی زرد می‌شود آن گاه آن را حطامی می‌سازد که در این خود تذکری است برای خردمندان (۲۱).

آیا کسی که خدا سینه‌اش را پذیرای اسلام کرد و در نتیجه همواره با نور الهی قدم برمی‌دارد چون سنگدلان است. پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا دل‌هایشان را نرم نمی‌کند آنان در ضلالتی آشکارند (۲۲).

خدا بهترین سخن را نازل کرده کتابی که ابعاضش بهم مربوط و به یکدیگر منعطف است آنهایی که از پروردگارشان خشیت دارند از شنیدنش پوست بدنشان جمع می‌شود و در عین حال پوست و دلشان متمایل به یاد خدا می‌گردد این هدایت خداست که هر که را بخواهد با آن هدایت می‌کند و کسی که خدا گمراهش کند دیگر راهنمایی نخواهد داشت (۲۳).

آیا کسی که روی خود را از عذاب در روز قیامت حفظ می‌کند مثل بی‌پروایان است در آن روز به ستمکاران گفته می‌شود بچشید آنچه را که خود کسب کرده‌اید (۲۴).

کسانی هم که قبل از ایشان بودند آیات خدا را تکذیب کردند در نتیجه عذاب، آنان را گرفت در حالی که احتمالش را هم نمی‌دادند (۲۵).

پس خدای تعالی خواری در زندگی دنیا را به آنان چشانید و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند (۲۶).

در این قرآن برای مردم از هر نوع مثلی آوردیم شاید متذکر شوند (۲۷).

قرآنی عربی و بدون انحراف شاید که پرهیزند (۲۸).

خدای تعالی مردی را مثل زده که چند شریک ناسازگار بر سر او نزاع کنند و مردی را که تنها مملوک یک نفر باشد آیا این دو در مثل با هم یکسانند؟ حمد همه‌اش از خدا است و لیکن بیشترشان نمی‌دانند (۲۹).

تو خواهی مرد و ایشان هم خواهند مرد (۳۰).

و سپس همه شما در روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه خواهید کرد (۳۱).

پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد و سخن راستی را که آمده تکذیب کند؟ آیا پنداشته که در دوزخ جایی برای کفار نیست (۳۲).

و کسانی که سخن راست دارند و سخن راست را تصدیق هم می‌کنند تنها ایشانند پرهیزکاران (۳۳).

که نزد پروردگارش هر چه بخواهند دارند و این است جزای نیکوکاران (۳۴).

تا خدا بدترین گناهانشان را بریزد و اجرشان را بر طبق بهترین عملشان بدهد (۳۵).

آیا خدا کافی برای امور بنده خود نیست؟ و شما را از معبودهای دیگر می‌ترساند و کسی که خدا گمراهش کرده باشد دیگر راهنمایی برایش نخواهد بود (۳۶).

و کسی که خدا هدایتش کرده باشد او هم دیگر گمراه کننده‌ای برایش نخواهد بود آیا خدا عزیز و منتقم نیست؟ (۳۷).

بیان آیات

در این آیات به همان احتجاجی که در آغاز سوره بر ربوبیت خدای تعالی می‌شد، برگشت شده، و نیز پیرامون هدایت راه یافتگان، و ضلالت گمراهان و مقایسه بین این دو گروه و سرانجام کار هر يك از آن دو، سخن می‌رود، و نیز بیان می‌شود که هدایت قرآن به چه معنا است.

" أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ... "

در مجمع البیان می‌گوید: کلمه "ینابیع" جمع "ینبوع" است، و آن جایی است که آب از آن می‌جوشد، مثلاً می‌گویند: "نبع الماء من موضع کذا- آب از فلان محل می‌جوشد و فوران می‌کند" و کلمه "زرع" عبارت است از آنچه از زمین می‌روید و مانند درخت ساقه ندارد. و کلمه "شجر" عبارت است از آنچه که ساقه و شاخه دارد. و کلمه "نبات" هر دو قسم رویدنی را شامل می‌شود. و کلمه "بهیج" از مصدر "هیج" است که به معنای نهایت مرتبه خشک شدن نبات است، و کلمه "حطام" به معنای گاه و خس متفرق است^{۶۴}

و معنای جمله "فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ" این است که: خداوند آب را در چشمه‌ها و رگه‌های زمینی که چون رگهای بدن آدمی است داخل کرده، و زمین آن را از جانبی به جانبی دیگر انتقال می‌دهد.

و بقیه الفاظ آیه روشن است.

^{۶۴} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۴.

آیه شریفه- به طوری که ملاحظه می‌کنید- بر یگانگی خدای تعالی در ربوبیت احتجاج می‌کند.

[لازمه هدایت، شرح صدر برای اسلام، و لازمه ضلالت، قساوت قلب از یاد خداست]

" أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... "

بعد از آنکه در آیه قبلی فرمود که در مساله انزال آب از آسمان و رویاندن رویدنیها تذکری است برای خردمندان، که همان بندگان با تقوی خدایند. و نیز قبلا فرموده بود که این طایفه همان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، اینک در این آیه می‌فرماید: این طایفه چون دیگران گمراه نیستند و علت این معنا را توضیح می‌دهد، و آن این است که این طایفه دارای نوری از ناحیه پروردگار خویشند که با آن نور، حق را می‌بینند. و سبب دیگرش این است که این طایفه دلی نرم دارند که از پذیرفتن حق، و هر کلام نیکویی که بشنوند سرپیچی نمی‌کنند.

پس جمله " أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ ... " مبتدایی است که خبرش حذف شده. و جمله " فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ... "، می‌فهماند که آن خبر چیست، و تقدیر کلام چنین است. " أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ كَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ- آیا کسی که خدا دلش را برای پذیرفتن اسلام نرم و پذیرا کرده، چون سنگدلانند؟ " و این استفهام انکاری است و معنایش این است که: هرگز برابر نیستند.

و " شرح صدر " به معنای گشادگی سینه است، تا ظرفیت پذیرفتن سخن را داشته باشد و چون شرح صدر به خاطر اسلام است، و اسلام عبارت است از تسلیم در برابر خدا و آنچه او اراده کرده و او هم جز حق را اراده نمی‌کند، در نتیجه شرح صدر برای اسلام، به این معنا خواهد بود که انسان وضعی به خود بگیرد که هر سخن حقی را بپذیرد و آن را رد نکند.

البته معنای این حرف این نیست که هر سخنی را هر چه باشد کورکورانه بپذیرد، بلکه با بصیرت نسبت به حق و شناختن راه رشد، آن را می‌پذیرد، و به همین جهت دنبالش اضافه کرده: " فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ " و با آوردن کلمه " علی " او را به سواره‌ای تشبیه کرد که بر نوری سوار شده، راه می‌پیماید، و از هر چه بگذرد (هر چه که بر دلش بگذرد)، آن را به خوبی می‌بیند و اگر حق باشد آن را از باطل تمیز می‌دهد، به خلاف گمراهی که در سینه‌اش شرحی و ظرفیتی نیست تا گنجایش حق را داشته باشد، و نیز بر مرکبی از نور سوار نیست، تا حق را از باطل تمیز دهد.

و جمله " فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ " تفریع بر جمله قبلی است، چون دلالت می‌کند بر این که اشخاص قاسیه القلوب- با در نظر داشتن اینکه قساوت قلب و سختی آن لازمه نداشتن شرح صدر و نور قلبی است- با آیات خدا متذکر نمی‌شوند، و در نتیجه به سوی حقی که آیات خدا بر آن دلالت می‌کند راه نمی‌یابند، و به همین جهت دنبالش فرموده:

" أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ . "

و در این آیه شریفه هدایت به لازم‌هاش تعریف شده، که همان شرح صدر و نورانیت قلب باشد، و ضلالت هم به لازم‌هاش، یعنی قساوت قلب از ذکر خدا.

در سابق در تفسیر آیه "فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ..."^{۶۵} نیز گفتاری در معنای هدایت ایراد کردیم بدانجا مراجعه فرمایید.

[مراد از اینکه قرآن " احسن الحديث"، " کتاباً متشابهاً" و " مثنائی" است و ...]

" اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي ... "

این آیه شریفه نسبت به آیه قبلی نظیر اجمال بعد از تفصیل است، چون در آیه قبلی هدایت را بطور مفصل بیان کرده بود، و در این آیه بطور اجمال بیان می‌کند، هر چند که این آیه بیان هدایت قرآن و تعریف آن نیز هست.

پس منظور از بهترین حدیث در جمله " اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ" قرآن کریم است و کلمه " حدیث" به معنای سخن است، هم چنان که در آیه " فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ"^{۶۶} و نیز در آیه " فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ"^{۶۷}، نیز به همین معنا است. پس قرآن بهترین سخن است، به خاطر اینکه مشتمل است بر محض حق، حقی که باطل بدان رخنه نمی‌کند، نه در عصر نزولش، نه بعد از آن، و نیز به خاطر اینکه کلام مجید خداست.

" كِتَاباً مُتَشَابِهاً" - یعنی کتابی است که هر قسمتش شبیه سایر قسمت‌ها است، و این تشابه غیر از تشابهی است که در مقابل محکم استعمال شده، چون تشابه دومی صفت بعضی از آیات قرآن است و در آیه مورد بحث همه آیات را متشابه خوانده، پس این تشابه غیر از تشابه است، آن تشابه به معنای واضح نبودن معنای آیه است، و این تشابه به معنای آن است

که سراسر قرآن آیاتش از این جهت که اختلافی با هم ندارند، و هیچ آیه‌ای با آیه دیگر ضدیت ندارد مشابه یکدیگر هستند.

" مثنائی" - این کلمه جمع " مثنیه" است که به معنای معطوف است، و قرآن را " مثنائی" خوانده، چون بعضی از آیاتش انعطاف به بعضی دیگر دارد، و هر يك دیگری را شرح و بیان می‌کند، بدون اینکه اختلافی در آنها یافت شود و یکدیگر را نفی و دفع کنند، هم چنان که فرموده: " أَمْ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً"^{۶۸}

" تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ" - این جمله مانند جملات قبل کتاب را وصف می‌کند، نه اینکه جمله‌ای ابتدایی و نو باشد. و کلمه " تَفْشَعِرُ" از مصدر " اَفْشَعِرَارُ" است که به معنای جمع

^{۶۵} پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند قلبش را به نور اسلام روشن گرداند. سوره انعام، آیه ۱۲۵.

^{۶۶} اگر قبول ندارند که این قرآن کلام خدا است پس حدیثی مانند آن بیاورند. سوره طور، آیه ۳۴.

^{۶۷} پس بعد از قرآن دیگر به چه حدیثی ایمان می‌آورند. سوره مرسلات، آیه ۵۰.

^{۶۸} چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند، و نمی‌اندیشند که اگر این کتاب از ناحیه غیر خدا بود اختلافهای بسیاری در آن می‌یافتند. سوره نساء، آیه ۸۲.

شدن پوست بدن است به شدت، از ترسی که در اثر شنیدن خبر دهشت آور و یا دیدن صحنه‌ای دهشت آور دست می‌دهد. و این جمع شدن پوست بدن اشخاص در اثر شنیدن قرآن، تنها به خاطر این است که خود را در برابر عظمت پروردگارشان مشاهده می‌کنند، پس در چنین وضعی وقتی کلام خدا را بشنوند، متوجه ساحت عظمت و کبریایی او گشته و خشیت بر دل‌هایشان احاطه می‌یابد و پوست بدن‌هایشان شروع به جمع شدن می‌کند.

" ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ " - کلمه " تَلَيْنُ " متضمن معنای سکون و آرامش است، چون اگر چنین نبود احتیاج نداشت که با حرف " الی " متعدی شود، پس معنایش این است که: بعد از جمع شدن پوستها از خشیت خدا، بار دیگر پوست بدنشان نرم می‌شود. و دل‌هایشان آرامش می‌یابد، چون به یاد خدا می‌افتند، و با همان یاد خدا آرامش می‌یابند.

در جمله قبلی که جمع شدن پوستها را بیان می‌کرد، سخنی از قلوب به میان نیاورد، برای اینکه مراد از " قلوب " جانها و نفوس است و جان " اقلشعرار " یعنی جمع شدن پوست ندارد، عکس العمل جانها در برابر قرآن همانا خشیت و ترس است.

" ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ " - یعنی این حالت جمع شدن پوست از شنیدن قرآن که به ایشان دست می‌دهد و آن حالت سکونت پوستها و قلبها در مقابل یاد خدا، هدایت خداست، و این تعریف دیگری است برای هدایت از طریق لازمه آن.

[هدایت فقط کار خداست، بدون واسطه یا به واسطه انبیاء و اولیاء]

" يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ " - یعنی خداوند با هدایت خود هر که از بندگان را بخواهد هدایت می‌کند، و آنها کسانی هستند که استعدادشان برای پذیرش هدایت باطل نگشته، و سرگرم کارهایی چون فسق و ظلم که مانع هدایتند، نیستند و در این سیاق اشعاری هم به این معنا هست که هدایت خود از فضل خدا است، نه اینکه چیزی آن را بر خدا واجب کرده باشد و او مجبور بدان شده باشد.

بعضی^{۶۹} از مفسرین گفته‌اند: " مشار الیه به اشاره " ذلك " در جمله " ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ " قرآن است، یعنی این قرآن هدایت خداست. و لیکن خواننده خود می‌داند که این حرف صحیح نیست.

بعضی از مفسرین با این آیات استدلال کرده‌اند بر اینکه هدایت صنع خداست و احدی در آن دخالت ندارد. ولی حق مطلب این است که: این آیات هیچ گونه دلالتی بر این مدعا ندارد، هر چند که اصل مطلب صحیح و حق است، به این معنا که اصل هدایت از خدای سبحان است و تبعا به کسانی نسبت داده می‌شود که خدا اختیارشان کرده است، هم چنان که از امثال آیه " قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى " ^{۷۰} و آیه " إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى " ^{۷۱} و آیه " وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا " ^{۷۲} و آیه " وَ إِنَّكَ لَن تَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ " ^{۷۳}، استفاده می‌شود.

^{۶۹} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۵.

^{۷۰} بگو هدایت واقعی تنها هدایت خداست. سوره بقره، آیه ۱۲۰.

پس هدایت همه‌اش از خداست، یا بدون واسطه و یا به واسطه هدایتی که قبلا به انبیا و اولیای راه یافته خود داده. و بنا بر این پس اگر از خلقت کسی را گمراه کرده باشد، یعنی نه بدون واسطه و نه با وساطت هادیان راه یافته‌اش هدایت نکرده باشد، هادی دیگر برای او نخواهد بود. و این همان حقیقتی است که جمله " وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ " بیانگر آن است، و به زودی بعد از چند آیه به آن می‌رسیم، و این معنا در کلام خدای تعالی مکرر آمده.

" أَ فَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ دُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ " مقایسه‌ای است بین اهل عذاب در قیامت و بین ایمان از آن عذاب، یعنی بین اهل ضلالت و اهل هدایت، و به همین جهت آیه مورد بحث را دنبال آیه قبلی آورده.

[معنی و مراد از " أَ فَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ "]

و استفهام در این آیه انکاری و خبر " من " در کلام نیامده و فرموده: " کسی که روی خود از عذاب به قیامت نگه می‌دارد " چه کرده و یا چه می‌کند، و تقدیر آن این است: " آیا کسی که روی خود از عذاب بد قیامت نگه می‌دارد، مثل کسی است که از آن ایمن است؟ ".

و کلمه " یوم القیامة " متعلق است به کلمه " یقّی " و معنایش این است: " آیا کسی که تلاش می‌کند روی خود از عذاب بد قیامت نگه بدارد، چون با دست نمی‌تواند، زیرا دستهایش را به گردنش بسته‌اند، مثل کسی است که اصلا مکروهی به او نمی‌رسد؟ " این معنایی است که دیگران^{۷۴} برای آیه کرده‌اند.

بعضی^{۷۵} هم گفته‌اند: " جمله " یَتَّقِي بِوَجْهِهِ " به آن معنایی که کرده‌اند درست نیست، زیرا " وجه " (روی) از چیزهایی نیست که آدمی با آن مکروهی را از خود دور کند، بلکه مراد آن است که کلیه اعضا و یا فقط صورت خود را در دنیا از عذاب قیامت حفظ کند، و قید " یوم القیامة " قید عذاب است، نه قید حفظ کردن، در نتیجه منظور عکس وجه سابق است برای اینکه در وجه قبلی جمله " أَ فَمَنْ يَتَّقِي " وصف دوزخیان بود و در این وجه وصف اهل نجات است و معنایش این است که: آیا کسی که در دنیا به وسیله تقوی خود را از عذاب روز قیامت حفظ می‌کند، مثل کسی است که بر کفر خود اصرار می‌ورزد؟ " لیکن این تفسیر خالی از تکلف نیست.

" وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ دُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ " - این حرف را ملائکه دوزخ به ظالمین می‌گویند، و ظاهر آن این است که در اصل - چه کلمه " قد " در تقدیر بگیریم و یا نگیریم - " و قیل لهم " بوده. و اگر به جای ضمیر، کلمه " ظالمین " را آورده، برای آن است که به علت حکم اشاره کرده بفهماند اگر به کفار چنین خطاب و شماتتی می‌کنند، به خاطر ظلم ایشان است.

^{۷۱} هدایت تنها بر ما و کار ماست. سوره لیل، آیه ۱۲.

^{۷۲} ایشان را پیشوایانی کردیم که به امر ما هدایت کنند. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

^{۷۳} و به درستی که تو به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کنی. سوره شوری، آیه ۵۲.

^{۷۴} تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۲۵.

^{۷۵} تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۲۷۵.

" كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ " یعنی قبل از این مردم، اقوامی دیگر آیات خدا را تکذیب کردند. پس عذاب به سویشان از جهتی که هیچ احتمالش را نمی‌دادند آمد. در نتیجه عذابشان ناگهانی و غافلگیر بود، که خود بدترین عذاب است و در این آیه و آیه بعدش بیان عذاب خزی است، که بعضی از کفار بدان مبتلا می‌شوند، تا مایه عبرت دیگران شوند.

" فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ " کلمه " خزی " به معنای ذلت و خواری است و خدا به کفار این قسم عذاب را به صورتهای مختلف چشانید: گاهی به وسیله غرق و گاهی به فرو رفتن در زمین، گاهی با صیحه آسمانی، گاهی با زلزله و مسخ شدن، و یا کشتار دسته جمعی.

" وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ " یعنی برای مردم در این قرآن از هر مثلی آوردیم، باشد که متذکر گردند. و منظور از هر مثل این است که از هر نوع مثل چیزی آوردیم، تا شاید متنبه گشته و عبرت گیرند و با تذکر مضامین آن مثلها پند پذیرند.

" قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ " کلمه " عوج " به معنای انحراف و انعطاف است، و دو کلمه " قرآنا " و " عربیاً " منصوب به مدح است، یعنی فعل " امدح - مدح می‌کنم " و " یا " اخص - اختصاص می‌دهم " و امثال آن در تقدیر است و یا حالی است متکی بر وصف.

[مثلی برای بیان حال موحد و مشرک (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ ...)]

" ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ ... "

راغب می‌گوید: کلمه " شکس " - به فتح حرف اول و کسر حرف دوم - به معنای شخص بد اخلاق است. و در قرآن جمله " شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ " معنایش شرکایی است که از بد خلقی همیشه با هم مشاجره داشته باشند^{۷۶} و کلمه " سلم " را به چیزی تفسیر کرده‌اند که از آن يك نفر و ملك خالص او باشد، نه اینکه جمع کنیری در آن شريك باشند.

این آیه متضمن مثلی است که خدای تعالی برای مشرک و موحد زده، مشرکی که ارباب و آلهه متعدد و مختلف می‌پرستد که همه در شخص وی شریکند. و بر سر او با هم مشاجره دارند. این خدا او را دستور می‌دهد کاری را انجام دهد و آن خدای دیگر از آن عملش نهی می‌کند، و هر يك از خدایان می‌خواهند که مشرک نامبرده بنده خصوصی او باشد. و تنها او را خدمت کند.

و موحدی که خالص در اختیار يك مخدوم است و احدی با آن مخدوم در وی شرکت ندارد، در نتیجه موحد تنها او را بر طبق اراده‌اش خدمت می‌کند بدون اینکه کسی با خدا بر سر او منازعه داشته باشد و نزاعش منجر به حیرت گردد.

^{۷۶} مفردات راغب، ماده " شکس ".

پس مشرك مردی است که "شرکایی متشاکس" دارد و موحد مردی است که "سلم" برای یکی است، و این دو مرد وضعی یکسان ندارند، بلکه وضع آنکه خالص برای يك نفر است بهتر است از وضع آن بیچاره‌ای که در اختیار چند نفر است.

و این يك مثل ساده و همه کس فهم است، چیزی که هست با دقت در آن از يك برهان عقلی سر درمی‌آورد، برهانی که آیه "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا"^{۷۷} بر نفی تعدد ارباب و آلهه اقامه کرده است.

و جمله "الْحَمْدُ لِلَّهِ" ثنایی است برای خدا بدان جهت که بندگی کردن برای او بهتر است از بندگی برای غیر او.

و معنای جمله "بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ" این است که بیشتر آنان مزیت و برتری پرستش خدا بر پرستش غیر خدا را نمی‌دانند، با اینکه این مزیت برای کسی که کمترین بصیرتی داشته باشد کاملاً روشن است.

"إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ" جمله اولی که می‌فرماید "تو می‌میری و ایشان هم می‌میرند" مقدمه است برای جمله دوم که می‌فرماید: "روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه خواهید کرد". و خطاب در "انکم" به رسول خدا (ص) و عموم امت او و یا خصوص مشرکین از امت آن جناب است. و کلمه "اختصام" به طوری که در مجمع البیان^{۷۸} آمده، به معنای این است که هر يك از دو طرف دعوی، کلام طرف دیگر را که بر وجه انکار بیان شده رد کند.

و معنای آیه چنین است: عاقبت تو و عاقبت ایشان هر دو مردن است و سپس شما همگی در روز قیامت بعد از آنکه نزد پروردگارتان حاضر شدید، مخاصمه خواهید کرد. و در سوره فرقان گوشه‌ای از این اختصام یعنی کلام رسول خدا (ص) علیه دشمنانش را حکایت کرده می‌فرماید: "وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا"^{۷۹}

و این دو آیه به حسب لفظ عامند، و اختصام همه انبیا با امت آنان را شامل می‌شود و لیکن چهار آیه بعد از آن، این معنا را تایید می‌کند که مراد از "اختصام"، مخاصمه است که

در روز قیامت بین رسول اسلام (ص) با کفار از امتش اتفاق می‌افتد.

[مراد از کذب بر خدا و اینکه چرا مرتکب آن "اظلم ستمگرترین" است]

"فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ" در این آیه و آیه بعدش به ذکر سرانجام کار اختصام در قیامت مبادرت شده و نیز اشاره دارد به اینکه نتیجه داوری بین آن جناب و کفار چه خواهد بود.

^{۷۷} اگر در آسمانها و زمین خدایان دیگری غیر از الله می‌بود، فاسد می‌شدند. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

^{۷۸} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۶.

^{۷۹} رسول می‌گوید پروردگارا قوم من این قرآن را متروک گذاشتند. سوره فرقان، آیه ۳۰.

گویا فرموده: نتیجه حکمی که بین شما خواهد شد معلوم است و نیز معلوم است که کدام يك از شما دو گروه نجات می‌یابد؟ و کدام يك هلاک می‌شود ناجی از شما دو فریق کیست؟، چون داوری در روز قیامت، همه بر محور ظلم و احسان است. و معلوم است که هیچ ستمکاری ظالم‌تر از کافر و هیچ نیکوکاری نیکوکارتر از محسن متقی نیست و ظلم راه به سوی آتش و احسان راه به سوی بهشت می‌برد. این معنایی است که از سیاق استفاده می‌شود.

پس منظور از دروغ بستن به خدا در جمله "فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ" افترا بستن به خدا است، به اینکه برایش شرکایی قائل شوند، و چون بزرگی و کوچکی ظلم با در نظر گرفتن موقعیت متعلق ظلم فرق می‌کند، به این معنا که هر قدر متعلق آن بزرگتر باشد، به همان نسبت ظلم بزرگتر می‌شود، و چون در مساله شرك، متعلق ظلم خدای سبحان است که از هر بزرگی بزرگتر است، ناگزیر ظلم به او بزرگترین ظلم و مرتکب آن بزرگترین ظالم است.

و در جمله "وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ" مراد از "صدق" خبرهای صادق است که در اینجا به قرینه جمله "اذ جاءه" عبارت است از دین الهی که رسول آن را آورده.

و در جمله "أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ" مَثْوًى "اسم مکان و به معنای منزل و محل اقامت است، و استفهام در آن تقریری است، یعنی: در جهنم جا برای این ستمکاران هست، به خاطر تکبری که در برابر حق کردند، و همین تکبر باعث شد بر خدا افتراء ببندند و خبرهای صادق را که رسول آورده بود تکذیب کنند.

این آیه شریفه مخصوص به مشرکین عهد رسول خدا (ص)، و یا مشرکین از امت اوست، ولی بر حسب سیاق عام است و هر کسی را که بدعتی بگذارد و یا سنتی از سنت‌های دین را ترك کند شامل می‌شود.

"وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ" مراد از آوردن صدق آوردن دین حق است. و مراد از تصدیق به آن، ایمان آوردن بدان است. و مراد از آن کسی که آن را آورده، رسول خدا (ص) است.

و اینکه در جمله "أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ" با لفظ جمع "اولئک" به شخص آورنده دین

اشاره شده شاید به لحاظ معنی بوده باشد، چون به حسب معنا عبارت می‌شود از هر پیغمبری که دین حق را آورده و به آن مؤمن می‌باشد و بلکه هر مؤمنی که به دین حق ایمان آورده و به سوی آن دعوت کرده باشد، چون دعوت به سوی حق چه زبانی و چه عملی از شؤون پیروی انبیا است، هم چنان که قرآن می‌فرماید: "قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي"

۸۰

۸۰ بگو این راه من است که به سوی خدا با بصیرت دعوت می‌کنم، هم من و هم هر کس که مرا پیروی کند. سوره یوسف، آیه

" لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ " این آیه پاداشی را که متقین نزد پروردگارشان دارند، بیان می‌کند، و آن عبارت است از اینکه ایشان هر چه که خواستشان بدان تعلق گیرد در اختیار دارند، پس سرمایه در بهشت تنها خواستن است که سبب تامی است برای به دست آمدن آنچه مورد خواست واقع شود، حال هر چه می‌خواهد باشد، به خلاف دنیا که به دست آوردن چیزی از مقاصد دنیا، علاوه بر خواستن، احتیاج به عوامل و اسباب بسیار دارد که یکی از آنها سعی و عمل با استمداد از تعاون اجتماعی است.

پس آیه شریفه اولاً دلالت دارد بر اینکه متقین در دار قرب و جوار رب العالمین هستند، و ثانیاً هر چه بخواهند در اختیار دارند، پس این دو پاداش متقین است که عبارتند از:

نیکوکاران. پس علت تامه این اجرشان همان احسانشان است، و همین نکته سبب شد که به جای ضمیر " ذلك جزاؤهم " اسم ظاهر بیاورد و بر خلاف مقتضای ظاهر بفرماید " ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ".

و توصیف متقین به احسان و ظهور آن در عمل صالح و اعتقاد حق و یا تنها در عمل صالح همه شاهد بر آن است که مراد از تصدیق مذکور تصدیق قولی و فعلی است. علاوه بر این قرآن کریم کسی را که پاره‌ای از احکام خدا را پشت پا زده، هرگز مصدق قرآن نخوانده پس مصدق آن کسی است که تمامی احکام آن را تصدیق کند، هم زبانی و هم عملی.

[معنای اینکه در باره متقین که در اعتقاد و در عمل، دین حق را تصدیق کردند فرمود خدا از آنان " أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا " را می‌پوشاند و " بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ " پاداش می‌دهد]

" لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا ... "

و معلوم است که وقتی بدترین اعمال آنان تکفیر شود، پایین‌تر از آن نیز تکفیر می‌شود. و مراد از بدترین اعمال همان شرك و نیز گناهان کبیره‌ای است که در حال شرك مرتکب شده‌اند.

در مجمع البیان در ذیل این آیه گفته است: " یعنی خدا عقاب شرك و گناهانی را که قبل از ایمان آوردن مرتکب شده‌اند، از آنان ساقط کرد به خاطر اینکه ایمان آوردند و نیکوکاری نمودند و به سوی خدای تعالی برگشتند " ^{۸۱} و این معنای خوبی است برای آیه، از جهت اینکه هم شامل همه اعمال زشت می‌شود و هم اینکه ساقط کردن را مقید کرده به گناهان قبل از ایمان و احسان و توبه، چون آیه شریفه اثر تصدیق صدق را بیان می‌کند و آن عبارت است از تکفیر گناهان به خاطر تصدیق و نیز جزای خیر در آخرت.

" وَ يَجْزِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ " بعضی ^{۸۲} از مفسرین گفته‌اند: مراد این است که به اعمال ایشان نظر می‌شود، آن وقت به بهترین آن اعمال با بهترین جزایی که لایق بدان است

^{۸۱} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۸.

^{۸۲} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۴.

پاداش می‌دهند، و باقی اعمال نیکشان را بر طبق آن به بهترین جزاء پاداش می‌دهند. بنا بر این حرف "باء" در جمله "باحسن" برای مقابله است مانند بایی که در جمله "بعث هذا بهذا" به کار می‌رود.

و ممکن است گفته شود: "مراد این است که در بلندپایه‌ترین اعمال ایشان نظر می‌شود، و درجات ایشان را بر حسب آن عمل بالا می‌برند، و در نتیجه هیچ درجه‌ای از کمال که عملشان به آن رسیده از ایشان فوت نمی‌شود". لیکن این وجه آن طور که باید روشن نمی‌کند که چطور نظیر این کلام در مساله "أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا" جریان می‌یابد؟

بعضی^{۸۳} دیگر گفته‌اند: اصلاً کلمه "أسوء" و "احسن" در این آیه به معنای بدتر و بهتر نیست، بلکه در زیادی مطلق استعمال شده، چون معصیت خدا هم‌هش بد، و اطاعتش هم‌هش خوب است.

"أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ" مراد از "بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ" به طوری که از سیاق استفاده می‌شود آلهه مشرکین است و مراد از "عبد" همان بندگان است که در آیات سابق مدح آنان را می‌کرد که در درجه اول شامل رسول خدا (ص) می‌شد.

و استفهام در آیه تقریری است و معنایش این است که: خدا کافی امور بندگان خود هست. و در این جمله به رسول خدا (ص) تامین می‌دهد، در مقابل تهدیدی که مشرکین به خدایان خود نسبت به وی کردند. و نیز کنایه است از وعده به کفایتی

که جمله "فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ"^{۸۴} به آن تصریح دارد.

"وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ ..."

این آیه مشتمل بر دو جمله عکس هم است که به عنوان دو ضابطه کلی ایراد شده و به همین جهت با اینکه در آیات قبل ضمیری به "الله" برمی‌گردانید، در این جا خود این نام مقدس را آورده، پس این آیه از قبیل به کار بردن اسم ظاهر در جای ضمیر است.

و در اینکه دنبال جمله "أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ ..." فرمود: "وَ مَنْ يُضِلِّ ..." خود اشاره است به اینکه این تهدید کنندگان که رسول خدا (ص) را به خدایان خود تهدید می‌کردند، تا ابد به سوی ایمان راه نمی‌یابند، و سعی و تلاششان به نتیجه نمی‌رسد و هرگز به آرزوی خود در باره رسول خدا (ص) و امیدهای خامشان نمی‌رسند، برای اینکه خدا او را که هدایت کرده هرگز گمراه نمی‌کند.

و استفهام در جمله "أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ"، استفهامی است تقریری، یعنی مطلب همین طور است، خدا عزیز و دارای انتقام است، و این خود تعلیلی روشن است برای جمله "وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ ..."، برای اینکه عزت خدا و انتقام داشتن او، اقتضا می‌کند از کسی که حق را انکار و بر

^{۸۳} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۴.

^{۸۴} خداوند شما را از شر و آسیب آنان نگاه می‌دارد، چون او دعای اهل ایمان را می‌شنود. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

کفر خود اصرار ورزیده انتقام بگیرد و انتقامش این است که او را گمراه کند و دیگر راهنمایی نباشد که او را هدایت کند، چون خدای تعالی عزیزی است که کسی بر اراده او غالب نمی‌شود، و عکس قضیه نیز چنین است، یعنی اگر او کسی را به پاداش تقوا و احسانش هدایت کند، دیگر احدی نمی‌تواند آن هدایت شده را گمراه نماید.

و در تعلیل مزبور این دلالت هست که اضلال خدایی به عنوان مجازات است و گر نه خدا ابتداء هیچ کس را گمراه نمی‌کند. و این نکته مکرر در این کتاب خاطر نشان شده است.

بحث روایتی [(روایاتی در ذیل آیه: " أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ... "، "عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ" و مراد از " الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ ... " و ...)]

از روضة الواعظین شیخ مفید (رحمت الله علیه) نقل شده، که وی از رسول خدا (ص) روایت کرده که بعد از تلاوت آیه " أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى

نُورٍ مِنْ رَبِّهِ " فرمود: نور وقتی در قلب قرار گرفت، قلب برای پذیرش آن گشاد و پذیرا می‌گردد.

اصحاب عرضه داشتند: یا رسول الله آیا برای آن علامتی هست که با آن شناخته شود؟ فرمود: علامتش دست برداشتن از مادیات دار غرور و رجوع به سوی دار خلود و مستعد گشتن برای مرگ، قبل از فرا رسیدن آن است ^{۸۵}

مؤلف: این روایت را الدر المنثور هم از ابن مردویه، از عبد الله بن مسعود و حکیم ترمذی از ابن عمر و نیز ابن جریر و دیگران از قتاده روایت کرده‌اند ^{۸۶}

و در تفسیر قمی در ذیل آیه " أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ ... " می‌گوید: این آیه در باره امیر المؤمنین (ع) نازل شده است ^{۸۷}

مؤلف: نازل شدن سوره به يك دفعه با این روایت سازگار نیست هم چنان که نظیرش گذشت.

و در الدر المنثور است که: ابن جریر، از ابن عباس روایت کرده که اصحاب عرضه داشتند: یا رسول الله چه می‌شد قدری برای ما سخن می‌گفتی؟ پس این آیه نازل شد:

" اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ " ^{۸۸} مؤلف: این روایت از باب تطبیق است، نه اینکه آیه مخصوص این مورد باشد.

و در مجمع البیان در ذیل جمله " تَفْسَعِرُ مِنْهُ جُلُودٌ ... " می‌گوید از عباس بن عبد المطلب روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هر گاه پوست بدن بنده از ترس خدا جمع شد، گناهانش

^{۸۵} روضة الواعظین، ص ۴۴۸.

^{۸۶} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۵.

^{۸۷} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۸.

^{۸۸} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۵.

می‌ریزد، همانطور که برگهای خشک از درخت می‌ریزد^{۸۹} و در الدر المنثور در ذیل جمله "قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوْجٍ" می‌گوید: دیلمی در مسند الفردوس از انس از رسول خدا (ص) روایت کرده که در معنای جمله "غَيْرَ ذِي عَوْجٍ" فرمود: یعنی غیر مخلوق^{۹۰}

مؤلف: آیه شریفه نمی‌تواند منطبق با این روایت باشد. در سابق هم در تفسیر آیه "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ"^{۹۱} در جلد دوم این کتاب سخنی پیرامون کلام مزبور ایراد کردیم.

و در مجمع البیان در ذیل جمله "وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ" می‌گوید: حاکم ابو القاسم حسکانی، به سند خود از علی (ع) روایت کرده که فرمود: منم آن مردی که خالص از آن رسول خدایم^{۹۲}

مؤلف: این حدیث را از عیاشی هم نقل کرده، که او به سند خود از ابی خالد، از ابی جعفر (ع) حدیث کرده است^{۹۳} و هر دو نقل از باب جری و تطبیق است، و گر نه مثل عمومی است.

و نیز در همان کتاب در ذیل جمله "ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ" از ابن عمر روایت آورده که گفت: ما معتقد بودیم این آیه در باره ما و یهود و نصارا نازل شده و ما خیال می‌کردیم منظور از اختصاص در آن، مخاصمه ما با اهل کتاب است، چون باور نمی‌کردیم که ما امت اسلام با اینکه پیامبران یکی و کتابمان یکی است، رو در روی هم بایستیم و جنگ و مخاصمه کنیم، تا آنکه دیدم رو در روی هم ایستادیم. و شمشیر به روی هم کشیدیم، فهمیدم که آیه در باره خود ما نازل شده.

و ابو سعید خدری هم گفته: همواره می‌گفتم پروردگار ما یکی، پیامبران یکی و دینمان یکی است، پس منظور از خصومت در این آیه چیست؟ تا آنکه جنگ صفین پیش آمد، و مسلمانان به شدت به روی هم شمشیر کشیدند، آن وقت گفتیم بله، آیه شریفه پیشگویی امروز را می‌کرد^{۹۴}

مؤلف: در الدر المنثور حدیث اولی را به طریقی مختلف از ابن عمر روایت کرده و در الفاظ آنها اختلافی هست، ولی معنای هر دو نقل یکی است، و نیز آن را از عده‌ای از اصحاب کتب جوامع از ابراهیم نخعی نقل کرده، و قریب به آن مضمون را به دو طریق از زبیر بن عوام نقل کرده، و حدیث دوم را از سعید بن منصور، از ابی سعید خدری نقل کرده است^{۹۵}

ولی این احادیث معارض است با روایتی که می‌گوید: صحابه رسول خدا (ص) آنها که مجتهدند نزد خدا ماجورند، چه اینکه به صواب رأی دهند، و چه به خطا روند^{۹۶}

^{۸۹} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۵.

^{۹۰} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۶.

^{۹۱} سوره بقره، آیه ۲۵۳.

^{۹۲} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۷.

^{۹۳} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۷.

^{۹۴} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۷.

^{۹۵} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۷.

^{۹۶} منظور مؤلف رد گفتار اهل سنت است که معتقدند صرف صحابی بودن دلیل بر درستی و عدالت است. "مترجم".

و در مجمع البیان در ذیل جمله " وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ " می‌گوید: بعضی گفته‌اند: منظور از آن کس که صدق آورده، رسول خدا (ص) است و منظور از آنکه وی را تصدیق کرده علی بن ابی طالب (ع) است. و این معنا از ائمه هدی از آل محمد (ع) نیز روایت شده^{۹۷} مؤلف: این روایت را الدر المنثور^{۹۸} هم از ابن مردویه، از ابو هریره روایت کرده و ظاهراً مضمونش از باب تطبیق باشد، چون در ذیل آیه تصدیق کنندگان را به متقین تعبیر نموده.

و از طرق اهل سنت روایت شده^{۹۹} که آن کس که رسول خدا (ص) را تصدیق کرد، ابو بکر بود. این روایت هم از باب تطبیق خود راوی است، و روایت^{۱۰۰} شده که آن کس که قرآن را آورده جبرئیل است. و آن کس که قرآن را تصدیق کرده رسول خدا (ص) است. این روایت هم باز از باب تطبیق است، علاوه بر این سیاق آن را تکذیب می‌کند، چون آیات مورد بحث در مقام بیان اوصاف رسول خدا (ص) و مؤمنین است و جبرئیل از این سیاق بیگانه است و سخنی در باره او نیست.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۸ تا ۵۲]

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۴۰) إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲)

^{۹۷} مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۸.

^{۹۸} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۸.

^{۹۹} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۸.

^{۱۰۰} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۸.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (٤٣) قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٤٤) وَإِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا دُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (٤٥) قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٤٦) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (٤٧)

وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٤٨) فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهَا عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٤٩) قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٥٠) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (٥١) أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٥٢)

ترجمه آیات

و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرد حتما می‌گویند خدا. بگو پس خبر دهید مرا از این خدایان که می‌پرستید چکاره‌اند؟ آیا اگر خدا شر مرا بخواهد آنها می‌توانند آن را برطرف سازند و یا اگر رحمتی برایم بخواهد آنها می‌توانند جلوگیری‌شان شوند؟! بگو خدا مرا بس است، بر او توکل می‌کنند متوکلان (٣٨).

بگو ای قوم! به همین کفر خود ادامه دهید من نیز به کار خود می‌پردازم به زودی خواهید فهمید (٣٩).

که چه کسی دچار عذاب می‌شود، و عذاب او را خوار می‌کند و به عذابی دائم دچار می‌شود (٤٠).

ما این کتاب را که بر تو نازل کردیم برای مردم و به حق نازل کردیم، پس هر کس از هدایت آن بهره‌مند شود به نفع خود اوست و هر کس گمراه گردد علیه خود اوست و تو وکیل و مسئول آنان نیستی (٤١).

خداست که جان‌ها را در دم مرگ می‌گیرد و آنها هم که نمرده‌اند در خواب می‌گیرد، پس هر يك از جان‌ها که مرگش رسیده باشد، نگه می‌دارد و آن دیگری را به بدنش برمی‌گرداند تا مدتی معین، به درستی که در این جریان آیت‌ها هست برای مردمی که تفکر کنند (٤٢).

مثل اینکه خدایان دروغین را شفیعانی برای خود گرفته‌اند از ایشان بپرس حتی اگر مالک هیچ چیز نباشند و عقل نداشته باشند باز هم شفیعند؟ (٤٣).

بگو شفاعت هم‌اش از آن خداست ملك آسمانها و زمین از اوست و سپس به سوی او باز می‌گردید (۴۴).

و چون سخن از خدای یگانه می‌شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌شود و چون سخن از خدایان دیگر می‌شود خشنود می‌گردند (۴۵).

بگو بار الها ای آفریدگار آسمانها و زمین و ای دانای غیب و شهود تویی که بین بندگان در آنچه اختلاف می‌کنند داوری می‌کنی (۴۶).

و اگر ستمگران دو برابر تمامی آنچه در زمین است مالك باشند همه را برای دفع عذاب روز قیامت می‌دهند آری در آن روز چیزهایی برایشان هویدا می‌شود که هرگز احتمالش را نمی‌دادند (۴۷).

و آثار سوء اعمالی که کردند برایشان ظهور می‌کند و همان عذابها که مسخره‌اش می‌کردند بر سرشان می‌آید (۴۸).

انسان چنین است که وقتی گرفتار می‌شود ما را می‌خواند و همین که نعمتی به او ارزانی می‌داریم می‌گوید این از علم خودم به دست آمده لیکن همین نعمت فتنه و آزمایش اوست اما بیشترشان نمی‌فهمند (۴۹).

اقوام قبل از ایشان نیز همین سخن را می‌گفتند اما آنچه می‌کردند به دردشان نخورد (۵۰).

در نتیجه آثار سوء گناهانشان گریبانشان را بگرفت و کسانی که از اینان ستمکار باشند به زودی آثار سوء اعمالشان را خواهند دید و نمی‌توانند خدا را عاجز کنند (۵۱).

آیا ندانستند که خدا رزق را برای هر کسی بخواهد فراخ نموده و یا تنگ می‌گیرد، به راستی در همین جریان آیت‌هایی است برای مردمی که ایمان آورند (۵۲).

بیان آیات [احتجاج علیه مشرکین بر وحدانیت خدای تعالی در خلقت و ربوبیت]

در این آیات حمله دیگری به مشرکین شده و بر یگانگی خدای تعالی در ربوبیت و عدم صلاحیت شرکاء برای ربوبیت احتجاج شده است. و نیز این معنا خاطر نشان گشته که شفاعتی که مشرکین برای شرکای خود قائلند، و کسی به جز خدا مالك آن نیست، و امور دیگری مربوط به دعوت به توحید از قبیل موعظه و انذار و تبشیر نیز در آن آمده.

" وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ... "

در این آیه شروع به اقامه حجت شده و قبل از اقامه، مقدمه‌ای آورده که حجت مذکور مبتنی بر آن است، مقدمه‌ای که خود خصم، آن را قبول دارد، و آن این است که خالق عالم خدای سبحان است، چون خصم در این مساله هیچ نزاعی ندارد، او هم معتقد است که آفریننده تنها خداست، و

خدا در آفرینش شریک ندارد، و شرکای ایشان به زعم ایشان، شریک در تدبیر خلقتند، نه در آفرینش.

و وقتی خلقت مستند به خدا بود، پس آنچه در آسمانها و زمین هست، چه عین آنها، و

چه اثرشان، مستند به خدای تعالی است، پس هر چیزی که خیر برساند و یا شر، هستی‌اش از خداست. و احدی نمی‌تواند جلو خیری که خدا می‌خواهد برساند بگیرد و یا شری را که خدای تعالی می‌خواهد به کسی برساند او جلوگیری کند، برای اینکه گفتیم خیر و شر هم مخلوقی از خدا هستند، و کسی در خلقت شریک خدا نیست تا در خلقت مزاحم او شود، و یا جلو خلق کردن او را بگیرد و یا در خلقت چیزی از او پیش دستی کند.

و تدبیر جز همین نیست که امور را با نظم و ترتیب بیافرینند، به طوری که بین آنها ترتیب باشد و یکی مترتب بر دیگری شود، و این خود، آفریدن و ایجاد است. پس خدای تعالی که خالق هر چیزی است کافی در تدبیر امر عالم است، برای اینکه گفتیم خالق هر چیز است، و غیر از خلقت چیزی دیگری سوای آن نیست تا به غیر او نسبت دهند، پس او رب هر چیز و اله هر چیز است، و ربی به غیر او و معبودی سوای او نیست.

پس اینکه فرموده: "قُلْ أفرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ" معنایش این است که: ای پیامبر من! علیه این مشرکین احتجاج کن و حجت خود را بر این مقدمه که مسلم نزد خود ایشان است مبتنی کن که خدا خالق هر چیز است، وقتی اعتراف کردند، نتیجه بگیر و بگو: به من خبر دهید از این خدایان که معتقدید شریک خدا هستند و از آنها به لفظ آلهه تعبیر می‌کنید، آیا چیزی خلق کرده‌اند یا نه؟ خواهند گفت: نه! نتیجه بگیر: که پس آنها مدبر هم نیستند، چون تدبیر عبارت است از خلقت چند چیز مترتب.

و اگر در آیه شریفه از خدایان مشرکین به کلمه "ما- آنچه" تعبیر کرد، نه به کلمه "من- آنان که" و "یا" الذین- کسانی که" به این منظور بود که عمومیت بیشتری به بیان دهد، و احتجاج در آیه، هم شامل بت‌ها شود و هم شامل ارباب آنها، چون خواص از مشرکین هر چند عبادت را منحصر بر ارباب که ملائکه هستند و یا جن و یا کملین از بشر می‌کنند و بت‌ها را قبله آن ارباب و آلهه و وسیله توجه به ارباب می‌دانند و لیکن عوام از ایشان بسا می‌شود که خود بت‌ها را معبود و ارباب و آلهه می‌پندارند، و برای خود آنها عبادت می‌کنند، در نتیجه احتجاج در آیه متوجه هر دو طایفه می‌شود.

"إِنْ أَرَادَنِي اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ" - کلمه "ضر" به معنای مرض و شدت و امثال آن است، و ظاهر مقابله آن با رحمت می‌رساند که مراد از آن عموم گرفتاریها و مصائب است. و اضافه شدن این کلمه و کلمه "رحمت" به ضمیر خدای تعالی در "ضره" و "رحمته" به منظور حفظ نسبت است و به عبارت ساده اینکه می‌فهماند اگر کسی نیست که گرفتاری کسی را برطرف کند و یا رحمت خدا را از او بگرداند، برای این است که گرفتاری و رحمت از خداست.

و اگر گرفتاری و رحمت خصوص رسول خدا (ص) را مورد کلام قرار داده و فرموده: " بگو اگر خدا گرفتاری و یا رحمت مرا بخواهد" با اینکه گرفتاری و رحمت تمامی مردم از خداست، و حجت هم حجتی است برای آن جناب و همه مردم بدین جهت است که طرف خصومت مشرکین، در اصل آن جناب است و مشرکین آن جناب را به " نفرین" خدایان خود تهدید می‌کردند.

و اگر در جمله " هل هن" ضمیر جمع مؤنث را به خدایان مشرکین ارجاع داده از باب غلبه دادن جانب خدایان بی‌شعور یعنی بت‌ها است، و همین خود مؤید بیان ما است که در ذیل جمله " أفرأيتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ" گفتیم: بدین جهت فرمود: " ما تدعون" و فرمود " من تدعون" که حجت را عمومیت دهد تا هم شامل ارباب اصنام گردد و هم شامل خود اصنام.

" قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ" - در این جمله رسول خدا (ص) را امر به توکل بر خدای تعالی می‌کند، هم چنان که جمله بعدش هم که می‌فرماید " عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ" مؤید آن است و این جمله در جای نتیجه حجت قرار گرفته، گویا فرموده: به ایشان بگو: من خدا را وکیل خود گرفتم، برای اینکه امر تدبیر من به دست اوست، هم چنان که امر تدبیر خلقتم به دست وی است. پس جمله مورد بحث در معنای این است که گفته باشیم: پس حجت دلالت کرد بر ربوبیت خدا، و منم این معنا را عملاً تصدیق می‌کنم، یعنی تنها او را در امور خود وکیل می‌گیرم.

" عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ" - می‌توانست بفرماید: " و المتوكلون يتوكلون عليه" و اگر ظرف (علیه) را بر متعلق آن مقدم داشت، برای این بود که دلالت کند بر انحصار و بفهماند متوکلین تنها بر او توکل می‌کنند، نه بر غیر او، و اگر فعل " توکل" را به وصفی از همان ماده " متوکلین" نسبت داده، برای این است که دلالت کند بر اینکه مراد از متوکلین، متوکلین به حقیقت معنای کلمه است، در نتیجه، در جمله، مورد بحث ثنایی هم از خدای تعالی شده به اینکه او اهلیت آن را دارد که بر او توکل کنند و اهل بصیرت هم در توکل تنها بر او توکل می‌نمایند. پس من اگر گفتم: " حَسْبِيَ اللَّهُ" نباید ملامت شوم، چون بر کسی توکل کرده‌ام که تنها او اهلیت آن را دارد.

" قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ ... عَذَابٌ مُّقِيمٌ" کلمه " مکانت" به معنای مقام و منزلت و قدر است، و این کلمه در معقولات به کار می‌رود، هم چنان که کلمه " مکان" در محسوسات استعمال می‌شود، در این جمله دستور می‌دهد که بر مکانت خود عمل کنند و معنایش این است که مشرکین می‌توانند به این حال و روش خود یعنی کفر و عناد و جلوگیری از راه خدا ادامه دهند.

" فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ" - ظاهراً کلمه " من" استفهامی، و به معنای " چه کسی" است، نه موصوله به معنای " کسی که"، چون می‌فرماید: به زودی می‌فهمید. و فهمیدن به جمله اطلاق می‌شود، نه به مفرد، در نتیجه معنایش این است که: " به زودی می‌فهمید چه کسی دچار

عذاب می‌شود، و عذاب او را خوار می‌کند"، ولی اگر موصوله باشد معنا چنین می‌شود: "به زودی می‌فهمی کسی را که دچار عذاب می‌شود، و عذاب او را خوار می‌کند".

" وَ يَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ "- عذاب مقیم" به معنای عذاب دائم است، و مناسب با حلول هم همین است، و جدا کردن عذابی که خوارکننده است از عذاب مقیم، شاهد آن است که مراد از اولی، عذاب دنیا و مراد از دومی عذاب آخرت است. و در این جمله شدیدترین تهدید است.

و معنایش این است که به مشرکین از قوم خود خطاب کن و بگو: ای مردم هم چنان و مستمر عمل کنید بر همین حال کفر و عناد که در آن هستید، من هم بر طبق آنچه مامور شده‌ام به استمرار عمل می‌کنم و به هیچ وجه از آن منصرف نمی‌شوم. پس به زودی می‌فهمید چه کسی در دنیا به عذابی دچار می‌شود که خوارش کند،- هم چنان که در جنگ بدر دچار شدند- و در آخرت به عذابی که هرگز از او جدا شدنی نیست.

" إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ ... "

این آیه در مقام تعلیل دستوری است که در آیه قبلی داده بود. و لام در کلمه "لِلنَّاسِ" لام تعلیل است، یعنی ما این کتاب را برای مردم بر تو نازل کردیم، تا تو بر آنان تلاوت کنی و مطالبش را به آنان برسانی، و حرف "باء" در کلمه "بالحق" برای ملابست است، یعنی کتاب را در حالی که حق بوده و با هیچ باطلی آمیخته نبود بر تو نازل کردیم.

" فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا " این جمله فرع و نتیجه انزال کتاب است به حق، برای اینکه هر کس به وسیله آن راه یابد، نفع این هدایت که سعادت زندگی دنیا و ثواب دار آخرت است به خودش عاید می‌شود و هر کس به گمراهی خود باقی بماند و با این کتاب راه را نیابد، شقاوت و وبال گمراهی‌اش که (بدبختی در دنیا و) عذاب آخرت است به خودش عاید می‌شود، پس خدای سبحان بزرگتر از آن است که از هدایت آنان سود و از گمراهی‌شان ضرر ببیند.

" وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ "- یعنی امر آنان به تو واگذار نشده تا در تدبیر شؤون آنان مسئول باشی و در نتیجه تلاش کنی تا هدایت را به هر نحوی شده در دل آنان وارد سازی.

و معنای آن این است که ما به تو دستور داده‌ایم ایشان را به آنچه گفته‌ایم تهدید کنی، چون ما قرآن را به حق و برای این نازل کرده‌ایم که آن را بر مردم بخوانی و بس، حال هر کس با آن هدایت یافت، نفع هدایتش عاید خودش می‌شود و هر کس گمراه شد و هدایت نیافت، ضرر گمراهی نیز عاید خودش می‌شود، و تو از طرف من وکیل و مدبر شؤون آنان نیستی، تا هدایت را در دل آنان جای دهی، تو از این بابت هیچ اختیاری و مسئولیتی نداری.

[معنای توفی انفس و وجه اسناد آن به خداوند در جایی، و به "ملك الموت" و "رسل" در جاهای دیگر]

" اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ... "

در مجمع البیان گفته: کلمه "توفی" به معنای گرفتن چیزی است به طور تمام، مثلا وقتی می‌گویند: "توفیت حقی من فلان" و نیز "استوفیت حقی من فلان" معنایش این است که من تمامی حقم را از فلانی گرفتم.^{۱۰۱}

و اگر در آیه شریفه مسند الیه "الله" را مقدم بر مسند "یتوفی" آورد، برای این است که حصر را برساند و بفهماند قبض روح تنها کار خدا است، نه غیر. و اگر این آیه با آیه "قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ"^{۱۰۲} و آیه "حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا"^{۱۰۳}

ضمیمه شود، این معنا را می‌دهد که: اصالت در گرفتن جانها کار خداست نه غیر، ولی به تبعیت و به اجازه خدا کار ملك الموت و فرستادگان خدا که یاران ملك الموتند نیز هست، همانطور که این یاران هم به اجازه ملك الموت کار می‌کنند.

" اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا" - مراد از "انفس"، ارواح است، ارواحی که متعلق به بدنها است، نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ گرفته نمی‌شود، تنها جانها گرفته می‌شود، یعنی علاقه روح از بدن قطع می‌گردد، و دیگر روح به کار تدبیر بدن و دخل و تصرف در آن نمی‌پردازد. و مراد از کلمه "موتها" مرگ بدنها است، حال یا اینکه مضافی در عبارت تقدیر بگیریم و بگوییم تقدیر آیه "الله يتوفى الانفس حين موت ابدانها- خدا جانها را در هنگام مرگ بدنها می‌گیرد" بوده، و یا اینکه نسبت دادن مرگ به روح را مجاز عقلی بگیریم، و عین همین حرف در کلمه "منامها" می‌آید، چون روح نمی‌خواهد، بلکه این بدن است که به خواب می‌رود. پس در اینجا نیز یا باید بگوییم: تقدیر "فی منام ابدانها" است و یا مجاز عقلی قائل شویم.

[اشاره به تغایر نفس و بدن و اینکه مردن و خواب هر دو توفی و قبض روح است]

" وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا" - این جمله عطف است بر کلمه "انفس" در جمله قبلی و ظاهرا کلمه "منام" اسم زمان و متعلق به کلمه "یتوفی" باشد. و تقدیر آیه "یتوفی الانفس التي لم تمت فی وقت نومها" باشد، یعنی و آن انفسی که در هنگام خواب نمرده‌اند.

خدای تعالی ما بین همین ارواح و انفسی که در هنگام خواب قبض می‌شوند، تفصیل می‌دهد، و آن را دو قسم می‌کند و می‌فرماید: "فِيْمُسِيكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْاٰخِرَىٰ اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى" یعنی آن ارواحی که قضای خدا بر مرگشان رانده شده، ننگه می‌دارد و دیگر به بدنها برنمی‌گرداند، و آن ارواحی که چنین قضایی بر آنها رانده نشده، آنها را روانه به سوی بدنها می‌کند، تا آنکه برای مدتی معین که منتهی الیه زندگی آنهاست زنده بمانند.

^{۱۰۱} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۰.

^{۱۰۲} بگو جان شما را ملك الموتی که موکل بر شما است می‌گیرد. سوره سجد، آیه ۱۱.

^{۱۰۳} تا آنکه مرگ یکی از شما برسد، آن وقت فرستادگان ما او را می‌گیرند. سوره انعام، آیه ۶۱.

و اینکه مدت معین را غایت روانه کردن ارواح قرار داده، خود دلیل بر آن است که مراد از روانه کردن ارواح، جنس آن است، به این معنا که بعضی از آنفس را يك بار ارسال می‌کند، و بعضی را دو بار و بعضی را بیشتر و بیشتر تا برسد به آن مدت مقرر.

از این جمله دو نکته استفاده می‌شود:

اول اینکه: نفس آدمی غیر از بدن اوست، برای اینکه در هنگام خواب از بدن جدا می‌شود و مستقل از بدن و جدای از آن زندگی می‌کند.

دوم اینکه: مردن و خوابیدن، هر دو توفی و قبض روح است، بله این فرق بین آن دو هست که مرگ قبض روحی است که دیگر برگشتی برایش نیست، و خواب قبض روحی است که ممکن است روح دوباره برگردد.

خدای سبحان سپس آیه را با جمله "إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ" تمام می‌کند و می‌فهماند که: مردم متفکر از همین خوابیدن و مردن متوجه می‌شوند که مدبر آمر آنان خداست، و روزی همه آنان به سوی خدا برمی‌گردند و خداوند سبحان به حساب اعمالشان می‌رسد.

" أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ ... "

کلمه "أم" منقطعه و به معنای "بلکه" است. و معنای آیه چنین است: "بلکه مشرکین به جای خدا شفیعیانی که همان خدایانشان باشد گرفته، و آنها را پرستیدند، تا نزد خدا شفاعتشان کنند". و این همان مضمونی است که آیه اول سوره یعنی " مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى "

و آیه " وَ يَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ " ^{۱۰۴} آن را افاده می‌کنند.

" قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لَا يَعْلَمُونَ " - در این جمله رسول خدا (ص) را دستور می‌دهد سخن مشرکین را از این طریق که اطلاق کلامشان درست نیست رد کند، چون این معنا بدیهی است که شفاعت وقتی تصور دارد که شفیع علمی به حال ما داشته باشد و بفهمد که از مقام بالاتر خود برای ما چه بخواهد و نیز بداند که از چه کسی می‌خواهد و برای چه کسی می‌خواهد؟ بنا بر این، معنا ندارد که مشتی سنگ بی‌شعور که نامش را شفیع نهاده‌اند شفیع بوده باشند.

علاوه بر این شفیع باید مالک شفاعت و دارای چنین اختیاری باشد، و مقام بالاتر به او چنین حقی داده باشد، و ما می‌دانیم که غیر از خدا کسی مالک چیزی نیست، مگر آنچه را که باز خدا به کسی تملیک کرده باشد، و اجازه تصرف در آن چیز را به او داده باشد، پس اینکه به طور مطلق می‌گویند: این بت‌ها و اولیای ما شفیع ما هستند، درست نیست، چون اطلاق کلامشان شامل می‌شود آنچه را حتی مالک نیستند، و آنچه را که اصلاً علمی بدان ندارند، با اینکه هیچ دلیل و

^{۱۰۴} و می‌گویند این بت‌ها شفیع ما نزد خدا هستند. سوره یونس، آیه ۱۸.

اطلاعی ندارند که خدا چنین حقی به بت‌ها داده، پس این سخن مشرکین گزافی بیش نیست و گزاف، نمی‌شود پایه عقاید آدمی باشد.

پس استفهام در جمله "أَوْ لَوْ كَانُوا..." استفهام انکاری است، و معنایش این است که به ایشان بگو: آیا آلهه را شفیعان خود می‌گیرید، هر چند که مانند ملائکه از پیش خود مالك هیچ چیز نباشند؟ و یا مانند بت‌ها علم و عقلی نداشته باشند؟ این عقیده، بسیار سفیهانه است.

[توضیح اینکه شفاعت کننده باید، مالك باشد، پس همه شفاعت‌ها از آن خدا و منتهی به اوست که مالك همه چیز است]

" قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... "

این جمله توضیح و تاکید مطلب سابق است که می‌فرمود: " هر چند اگر مالك چیزی نباشند؟ " و لام در کلمه "لله- برای خدا" لام ملکیت است. و جمله " لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ " در مقام تعلیل جمله قبل است و معنایش این است که: هر شفاعتی که فرض شود مملوك خداست، برای اینکه مالك تمامی اشیا اوست، مگر آنکه او به کسی اجازه در چیزی را بدهد، در آن صورت آن کس مالك آن چیز می‌شود، (در عین حالی که باز مالك اصلی و حقیقی همان چیز خداست) و اما اینکه معتقدند که بعضی از بندگان خدا مانند ملائکه مالك شفاعت هستند، هیچ دلیلی بر آن ندارند، بلکه خود خدای تعالی صریحاً فرموده:

" مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ " ۱۰۵

البته برای آیه شریفه مورد بحث معنایی دقیق‌تر هست، در صورتی که آن را با امثال آیه " لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ " ۱۰۶ ضمیمه کنیم، و آن معنا این است که شفیع در حقیقت، خود خدای سبحان است. و شفیعان دیگری که به راستی می‌توانند شفاعت کنند، شفاعت آنان نیز به اذن خدا است. و ما در جلد اول این کتاب در بحث شفاعت گفتیم که: برگشت شفاعت بالأخره به این می‌شود که یکی از صفات خدا بین خدا و شخص شفاعت خواه واسطه گردد تا حال او را اصلاح کند، مانند واسطه شدن رحمت و مغفرت او، بین او و بین بنده گنهکار، تا او را از وبال گناهش و از عذاب، نجات بخشد.

و فرق بین این ملك و ملك در وجه قبلی این است که در وجه قبلی مالك شفاعت متصف به مملوكش نمی‌شود، یعنی او را شفیع نمی‌گویند، و شفاعت داشتن او مثل خانه داشتن زید و عمرو نیست، بخلاف ملك در این وجه، که مالك در آن متصف به مملوكش می‌شود، و او را شفیع می‌نامیم، همان طور که زید شجاع را به خاطر اینکه مالك شجاعت و دارای آن است شجاع می‌نامیم.

۱۰۵ هیچ کس مالك شفاعت نیست، مگر به اذن او. سوره یونس، آیه ۳.
۱۰۶ ایشان به غیر از خدا سرپرست و شفیی ندارند. سوره انعام، آیه ۵۱.

" ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ " - این جمله تعلیل دیگری است برای جمله قبلی که می‌فرمود: خدا مالک همه شفاعتهاست و شفاعت را در خدا منحصر می‌کرد. به این بیان که شفاعت را کسی مالک است که امر مشفوع له و شخص محتاج به شفاعت بالأخره به او منتهی می‌شود، اگر خواست شفاعت را قبول نموده و حال او را اصلاح می‌کند و گرنه، نه. و اما غیر او، وقتی مالک شفاعت می‌شود که باز آن مالک راضی باشد و به وی اجازه شفاعت داده باشد و تنها کسی که امور بندگان محتاج به شفاعت به او منتهی می‌شود خداست نه آلهای که مشرکین به جای خدا می‌خوانند، پس مالک تمامی شفاعتها خداست، پس اینکه می‌گویند: اولیایشان به طور مطلق شفیعان ایشان هستند و به همین جهت به طور مطلق آنها را عبادت می‌کنند، عقایدی است که هیچ مبنای قابل اعتمادی ندارد.

بعضی^{۱۰۷} از مفسرین گفته‌اند: جمله " ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ " تهدیدی است برای کفار، گویا فرموده: سپس به سوی او برمی‌گردید و می‌فهمید که آله شما. شما را شفاعت نمی‌کنند، آن وقت عبادت يك عمرتان هدر رفته است.

بعضی^{۱۰۸} دیگر گفته‌اند: احتمال دارد که این جمله تصریح باشد بر اینکه خدا مالک آخرت است که شفاعت بیشتر در آنجا سود می‌دهد، و نیز اشاره باشد به اینکه ملک‌های صوری که غیر خدا خود را مالک آن می‌پندارند روزی خواهد رسید که از غیر خدا منقطع گردد. ولی وجه صحیح همان است که ما گفتیم.

" وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ... "

مراد از اینکه فرمود: " وقتی خدا به تنهایی ذکر می‌شود " این است که وقتی خدا را یاد می‌کنند و نامی از خدایان ایشان نمی‌برند، که مصداق روشن آن کلمه " لا اله الا الله " است. و کلمه " اشمازت " از مصدر " اشمزاز " است که به معنای انقباض و نفرت از چیزی است.

و اگر از اوصاف مشرکین تنها مساله بی‌ایمانی به آخرت را نام برد، بدین جهت است که ریشه و اساس نفرت آنان از شنیدن نام خدا همین بی‌ایمانی به آخرت بوده است، چون اگر به آخرت ایمان می‌داشتند و باور داشتند که روزی به سوی خدا برمی‌گردند و جزای کرده‌های خود را می‌بینند، قطعاً خدا را پرستش می‌کردند، نه اولیای خود را و هرگز از شنیدن نام خدا به تنهایی نفرت نمی‌کردند.

" وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ " - منظور از " الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ " همان آلهه ایشان است. و کلمه " استبشار " به معنای مسرت درونی است، مسرتی که اثرش در چهره انسان ظاهر شود.

^{۱۰۷} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۰.

^{۱۰۸} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۰.

" قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ ... "

وقتی رشته کلام به جایی رسید که دیگر برای کسی امید خیری در مشرکین نماند، چون امر آخرت را فراموش و بازگشت به سوی خدا را انکار کردند، به حدی که از شنیدن نام خدا متنفر می‌شدند، لذا پیامبر خود را دستور می‌دهد نام خدای تعالی را به تنهایی ببرد و حکم او در بندگان را در آنچه اختلاف دارند به صورت التجا به خدای تعالی به ایشان تذکر دهد، التجایی که در آن اقرار به معاد هست، در این التجا خدای تعالی را به وصف " فاطر السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ " ستوده، یعنی خدایی که آسمانها و زمین را از کتم عدم به ساحت وجود درآورده، و نیز به وصف " عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ " ستوده، یعنی خدایی که هیچ چیزی بر او پوشیده نیست، (نه از عالم ما و رای محسوسات و نه از محسوسات)، و لازمه چنین علمی این است که به حق حکم کند و حکمش هم نافذ است.

" وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... "

مراد از " لِلَّذِينَ ظَلَمُوا " کسانی است که در دنیا ظلم کردند، بنا بر این فعل " ظلموا " در اینجا مفاد وصف را افاده می‌کند و مراد منکرین معاندند، هم چنان که در جای دیگر فرموده:

" أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْتُونَهَا عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ " ^{۱۰۹} و معنای آیه این است که: اگر ظالمین که منکر معاندند دو برابر آنچه در زمین از اموال و ذخائر و گنجینه‌ها است، می‌داشتند، همانا همه آن را می‌دهند تا از سوء عذاب برهند.

[وصف عذابی که ظالمان (منکران معاد) در قیامت می‌بینند]

" وَ بَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ " - کلمه " بدأ " فعل ماضی از مصدر " بداء " و " بدو " است که به معنای ظهور است. و کلمه " یحسبون " از مصدر " حساب " و " حسابان " است که به معنای شمردن است. و " احتساب " به این معنا است که انسان بنا بگذارد چیزی را مورد اعتنا قرار داده، آن را چیزی بشمارد و بیندارد، و بسیار می‌شود که " حسابان " و " احتساب " به معنای ظن و پندار استعمال می‌شود، هم چنان که بعضی ^{۱۱۰} گفته‌اند در جمله " مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ " به همین معنا استعمال شده است، یعنی در قیامت چیزهایی برایشان هویدا می‌شود که خیالش را هم نمی‌کردند.

لیکن راغب میان " حسابان " و " ظن " فرق گذاشته، چون می‌گوید: " حسابان " این است که به یکی از دو نقیض مثلاً آمدن و نیامدن مسافر حکم کند و در ذهن ترجیح دهد که او می‌آید بدون اینکه اصلاً به احتمال نیامدن توجهی داشته باشد، ولی نسبت به آمدن او در معرض آن باشد که دچار

^{۱۰۹} به درستی که لعنت خدا شامل ستمگران است، همانهایی که از راه خدا جلوگیری می‌کنند و آن را کج و معوج می‌خواهند و به آخرت کفر می‌ورزند. سوره اعراف، آیه ۴۴-۴۵.
^{۱۱۰} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۲.

شك شود، "ظن" هم قریب به همین معنا است. و لیکن با این تفاوت که صاحب "ظن"، هم احتمال آمدن وی را می‌دهد و هم احتمال نیامدن، ولی احتمال آمدن در نظرش قوی‌تر است^{۱۱}

و مقتضای سیاق آیه این است که: مراد این باشد که اعلام بدارد: مشرکین به زودی در روز قیامت به اموری برخورد خواهند کرد که وضع آن امور ما فوق تصورشان و بزرگتر و هول‌انگیزتر از آن بوده که به ذهن آنان خطور کرده، نه اینکه مراد این باشد که ایشان چیزهایی خواهند دید که اعتقاد به آن نداشتند.

و کوتاه سخن آنکه مشرکین از انبیا و مؤمنین می‌شنیدند که خدا حساب و میزانی برای اعمال دارد و قضا و آتش و الوانی از عذاب دارد، آن‌گاه شنیده‌های خود را - با انکاری که نسبت به آن داشتند - بر آنچه در ذهنشان بود یعنی آتش دنیا و عذاب دنیا و حساب و میزان دنیا مقایسه می‌کردند و چون در قیامت به آنها برخوردند، خواهند دید که بزرگتر از آن است که در دنیا به خاطر کسی خطور کند. پس این آیه در توصیف عذاب خدا، نظیر آیه "فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ"^{۱۲} است در توصیف نعیم اهل بهشت.

و نیز مقتضای سیاق آن است که ظهور مزبور از قبیل ظهور بعد از خفا، و انکشاف بعد از استتار باشد، هم چنان که آیه "لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَيَبْصُرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدًا"^{۱۳} نیز همین معنا را می‌رساند و می‌فهماند که عالم آخرت در همین عالم نیز بوده، و لیکن پنهان و در پرده، و در قیامت این پرده‌ها کنار می‌رود.

"وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا ..."

یعنی در آن روز کارهای زشتشان بعد از آنکه در دنیا از نظرشان پنهان بود، برایشان آشکار می‌شود. بنا بر این، این جمله همان را می‌گوید که آیه "يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمَلَتْ مِنْ سُوءٍ"^{۱۴} آن را افاده می‌کند.

"وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ" - یعنی همان عذابهای گوناگون و هولها و شدایدی که از اولیای دین در باره قیامت می‌شنیدند، و آن را استهزا می‌کردند، بر آنان نازل شد و به ایشان رسید.

"فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ..."

^{۱۱} مفردات راغب، ماده "حسب".

^{۱۲} هیچ کس نمی‌داند که چه خیرات مسرت‌آور و مایه روشنی چشم برایشان پنهان کرده‌اند. سوره سجده، آیه ۱۷.

^{۱۳} تو در دنیا از این عالم در غفلت بودی، ما پرده غفلت را کنار زدیم، در نتیجه دیدگانت امروز تیزبین شده است. سوره ق، آیه ۲۲.

^{۱۴} روزی که هر کس آنچه از خیر و شر عمل کرده حاضر می‌بیند. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

این آیه شریفه در مقام تعلیل آن بیانی است که در سابق در وصف ظالمان داشت و به همین جهت بر سر آن "فا" تفریع آورد تا سخن را نتیجه و متفرع بر مطالب قبل کند، تفرعی

که بیان بر مبین دارد. پس خدای تعالی بعد از آنکه حال ستمگران را بیان کرد که از هر آیتی که بر حق دلالت می‌کرد روی‌گردان بودند و به حجت‌هایی بر علیه‌شان اقامه می‌شد گوش فرا نمی‌دادند و موعظه را نمی‌شنیدند و به عبرت، اعتنایی نداشتند، و در نتیجه همین سرسختی‌ها ربوبیت خدای تعالی و مساله بعث و حساب را منکر شدند و کارشان به جایی رسید که حتی دل‌هایشان از شنیدن نام خدای یگانه متنفر می‌شد.

اینک در این آیه می‌فرماید که: این اعراض، مخصوص کفار معاصر آن جناب نیست، بلکه این مقتضای طبع هر انسانی است که به پیروی هوای نفس گرایش دارد و به نعمت‌های مادی و اسباب ظاهری پیرامونش مغرور است، پس انسان طبعاً هم فراموشکار است، هر وقت دچار گرفتاری شود، متوجه پروردگارش گشته و او را به خلوص می‌خواند و چون پروردگارش نعمتی به او ارزانی بدارد، آن نعمت را به خودش نسبت می‌دهد، و می‌گوید هنر خودم بود و پروردگارش را فراموش می‌کند، و نمی‌داند که همین خود فتنه‌ای است که با آن امتحانش می‌کنند.

پس جمله "فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ" یعنی و چون مرض یا شدتی به انسان برسد، "دعانا" ما را می‌خواند، و تنها به سوی ما متوجه می‌شود، و از غیر ما قطع امید می‌کند.

[ناسپاس بودن آدمی، که چون خدا نعمتی به او داد می‌گوید: "أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ"]

و در جمله "ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَا نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ" کلمه "خولناه" ماضی از مصدر "تحويل" است و تحویل به معنای عطا کردن به طور بخشش است. و اگر نعمت را مقید به قید "منا" کرد، برای این است که بفهماند وصف نعمت برای آن محفوظ است، و معنایش این است که: چون نعمتی از ناحیه خود به او بدهیم که نعمت بودنش کاملاً روشن است، و همه می‌دانند که از ناحیه ماست، مع ذلك می‌گوید: این نعمت‌ها از هنرمندی خودم است.

و ضمیر در "اوتیته" به نعمت برمی‌گردد، البته نه به اعتبار لفظش "چون اگر به این اعتبار بود باید می‌فرمود "اوتیتها" چون لفظ نعمت مؤنث است و باید ضمیر مؤنث بدان برگردد، بلکه به اعتبار معنای نعمت که یا مال است و یا مطلق شیء و چون کلمه "مال" و کلمه "شیء" مذکر است می‌توان ضمیر مذکر به آن برگردانید. و عنایت در جمله مورد بحث این است که اشاره کند که چنین انسان ناسپاسی، اعتراف نمی‌کند که نعمتش از ماست، بلکه رابطه‌اش را از ما قطع می‌کند، و به همین منظور نمی‌گوید: "اوتیتها" (چون کلمه نعمت دلالت دارد بر اینکه منعمی آن را داده) بلکه می‌گوید: "اوتیته"، تا اعتراف نکرده باشد به اینکه خدا آن نعمت را به او داده.

و نیز نمی‌گوید: "آتانی الله"، خدا آن را به من داده، بلکه با صیغه مجهول تعبیر می‌کند و می‌گوید "اوتیته" تا به کلی دهنده را مسکوت بگذارد. و این دو تعبیر، یعنی تعبیر "نعمه منا" و

تعبیر " اوتیتة" از تعبیرهای لطیف قرآنی است. البته مفسرین دیگر برای مژگر آمدن ضمیر در " اوتیتة" وجوه دیگری ذکر کرده‌اند که هیچ يك موجه نیست و اگر خواننده بخواهد به آنها اطلاع یابد، باید به تفاسیر مفصل مراجعه کند.

و سازگار با سیاق آیه آن است که معنای " علی علم"، " علی علم منی" باشد، یعنی من این مال را با علم و هنر و خبرگی خودم به دست آورده‌ام و راه جمع کردن ثروت را می‌دانستم.

ولی بعضی^{۱۱۵} از مفسرین گفته‌اند: مراد این است که من این مال را با علمی از خدا به دست آوردم، چون خدا در من خیری سراغ داشت. و خلاصه چون می‌دانست من آدم خوبی هستم، و مستحق آنم که نعمتم بدهد، لذا آن را به من ارزانی داشت.

بعضی^{۱۱۶} دیگر گفته‌اند: " مراد این است که من این مال را که به دست آوردم، می‌دانستم که خدا از من راضی است". ولی خواننده عزیز خود متوجه است به اینکه بیانی که ما در معنای جمله " ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَا نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْنَاهُ" آوردیم با هیچ يك از این اقوال نمی‌سازد.

" بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ" - یعنی بلکه آن نعمتی که ما به وی دادیم فتنه و آزمایشی بود که خواستیم او را به وسیله آن نعمت بیازماییم، اما بیشترشان متوجه این معنا نیستند.

بعضی^{۱۱۷} از مفسرین گفته‌اند: " معنای آن این است که بلکه نعمت مزبور عذابی است برای آنان".

و بعضی^{۱۱۸} دیگر گفته‌اند: " بلکه این سخنی که می‌گویند، فتنه‌ای است برای آنان که به خاطر همان عقاب خواهند شد". ولی این دو وجه و مخصوصاً وجه دومی بعید است.

" قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا".

ضمیر در " قَدْ قَالَهَا" به سخن قبلی ناسپاسان برمی‌گردد و به این اعتبار آن را مؤنث آورده که مقاله و یا کلمه‌ای به شمار می‌رود.

[دو جواب به انسان ناسپاس متنعمی که برخوردار می‌ستند به خود می‌داند]

این آیه رد سخن ایشان و اثبات این معنا است که نعمت مزبور فتنه‌ای است که با آن امتحان می‌شوند، می‌فرماید: اگر این نعمت‌ها که در دست دارند، با هنر خود کسب کرده باشند و این نیرو و توانایی خودشان است که مایه چنین نعمت‌ها شده، باید همین نیرو نگذارد عذاب گناهان، آنها را از دستشان ببرد، بلکه باید آن نعمت‌ها را برای خود حفظ کنند و همیشه از آن متنعم باشند نه اینکه آن نعمت‌ها را بگذارند و خود هلاک گردند. با اینکه چنین نیست نه می‌توانند نعمت‌ها را

^{۱۱۵} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۲.

^{۱۱۶} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۲.

^{۱۱۷} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۲.

^{۱۱۸} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۲.

برای خود حفظ کنند و نه با خود ببرند، اینک اقوام قبل از آنان شاهد صدق این حقیقتند، چون آنها هم همین سخنان را از در غرور گفتند، ولی کسب و تجارت و حول و قوه‌شان جلو هلاکتشان را نگرفت و همه به کیفر کرده‌های زشت خود رسیدند.

و ظاهراً جمله "قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" اشاره به قارون و امثال وی می‌کند، چون قارون هم نظیر همین حرف را زد و به حکایت قرآن گفت: "إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي" ^{۱۱۹} که داستانش در سوره قصص گذشت.

"وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ" کلمه "هؤلاء- اینان" به قوم رسول خدا (ص) اشاره دارد و معنایش این است که: این ستمگران از قوم تو، راهشان راه اقوام گذشته است، به زودی عذاب آنچه کرده‌اند به ایشان خواهد رسید. و نمی‌توانند با جلوگیری از آمدن و بال اعمالشان، خدا را عاجز کنند.

"أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ..."

این جمله پاسخ دیگری از گفتار آن کسی است که از بین آن مردم ناسپاس گفته:

"إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ" چیزی که هست جواب اول یعنی جمله "قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... " جواب نقضی بود، ولی این جواب از طریق معارضه است، به ادله‌ای اشاره می‌کند که همه دلالت دارند بر اینکه رزق را خدای سبحان برای بعضی فراخ و برای بعضی تنگ می‌گیرد.

توضیح اینکه: سعی و کوشش آدمی و علم و اراده او برای تحصیل رزق سبب تام به دست آمدن آن نیست، و گر نه می‌بایستی همواره و در همه اشخاص این سعی و این کاردانی مؤثر واقع شود، و صاحبش را به رزق فراوان برساند، با اینکه به چشم خود می‌بینیم که این طور نیست، بسیار جویندگان هستند که مایوس برمی‌گردند و بسیار کوشندگان هستند که نتیجه‌ای عایدشان نمی‌شود.

پس معلوم می‌شود غیر از کوشش و کاردانی خود انسان شرایط و علل زمانی و مکانی دیگری هم مؤثر است و موانع مختلفی هم هست، که به اختلاف ظروف، مانع از به نتیجه رسیدن کوششها می‌شوند. و این شرایط از حد شمار بیرونند در صورتی که همه عوامل و شرایط دست به دست هم دهند و هیچ يك از موانع هم پیش نیاید، آن وقت سعی و کوششها و کاردانی‌ها هم مؤثر می‌شوند و اجتماع همه علل و شرایط با آن همه اختلاف و تفرقه و تشتت که از نظر ماده و زمان و مکان و مقتضیات دیگر در آنها هست که مرتبط به آن عواملند، بعضی مقارن آنها و بعضی دیگر جلوتر از آن عواملند، و این دسته اخیر هم خود علل بی شمار دیگری دارند، يك اجتماع و اتفاق تصادفی نیست، برای اینکه تصادف هیچ وقت دایمی و حتی اکثری نیست، یعنی این طور نیست که در تمامی آثار و یا بیشتر آنها علل و شرایطش تصادفاً دست به دست هم داده

^{۱۱۹} قارون گفت: من این مال و ثروت فراوان را به علم و تدبیر خود به دست آوردم. سوره قصص، آیه ۷۸.

باشند، و قانون ارتزاق ما انسانها و یا ما و سایر موجودات زنده و روزی خوار، يك نظام جداگانه‌ای از نظام جاری در اقطار عالم ماده و مشهود ندارد، بلکه داخل در آن نظام است، و این نظام عمومی عالم با همه وسعتش امری است ثابت و محفوظ که اگر از هم گسیخته شود، در همان لحظه اول فوراً تمامی اشیاء نابود می‌شوند.

و این نظام جاری با اینکه يك نظام است و اجزایش با هم تناسب و سازگاری دارند، خود دلالت بر وحدانیت ناظم و مدبر و مدیرش دارد، مدبر و مدیری که خودش جزو اجزای این عالم نیست، چون گفتیم اجزای عالم به وسیله این نظام محفوظ مانده‌اند پس نمی‌شود ناظم، خودش یکی از اجزای عالم باشد، و آن مدبر واحد خدای عز و جل است.

علاوه بر این، نظام، خود از تدبیر است، و مکرر در باره تدبیر هم گفتیم که از خلقت است، (و عبارت است از خلق کردن موجودی بعد از موجود دیگر)، پس بنا بر این خالق عالم مدبر آن است و مدبر آن رازق آن است، و آن همان خدای تعالی شانه است.

و این برهان که شنیدی از جمله "لِمَنْ يَشَاءُ" در آیه استفاده می‌شود، چون وقتی فراخی رزق و کمی آن به مشیت خدای تعالی باشد، قهراً مشیت خود انسان که بدان می‌بالد، و دم از کاردانی و کوشش خود می‌زند، هیچ دخالتی در آن ندارد، هم چنان که مشیت و ایجاب هیچ يك از علل و اسبابی که علت و سبب پیدایش آنند، در پیدایش آن دخالت ندارد، و این خیلی روشن است، از سوی دیگر این را هم نمی‌توانیم بگوییم که این فراخی و تنگی رزق تصادفی است، چون می‌بینیم که بر طبق نظام جریان دارد، نتیجه می‌گیریم که پس به مشیت مجری این نظام، یعنی خدای سبحان جریان می‌یابد.

در سابق هم در ذیل آیه "وَ تَرَزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ"^{۲۰} گفتاری در معنای رزق گذشت و به زودی در تفسیر آیه "فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلٍ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ"^{۲۱} نیز خواهد آمد. ان شاء الله.

بحث روایتی [(روایاتی در باره توفی نفس، خواب و رؤیا)]

در کتاب توحید، از علی (ع) روایت شده که در ضمن حدیثی که پاسخ به سؤالات مردی است که آیاتی از قرآن برایش مشتبه شده فرمود: اما آیه "يَتَوَفَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ" با آیه "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا". و آیه "تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ" و آیه "الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ" و آیه "الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ"، (که چطور در اولی قبض روح انسانها را به ملك الموت، و در دومی به خود خدا، و در سومی به رسولان و در چهارمی و پنجمی به ملائکه نسبت می‌دهد، جوابش این است که:) همانا خدای تبارک و تعالی یگانه مدبر امور است، به هر طور که خودش بخواهد و کسانی از مخلوقات خود را که

^{۲۰} و روزی می‌دهی هر که را بخواهی بدون حساب. سوره آل عمران، آیه ۲۷.

^{۲۱} پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که آن وعده حق است همان طور که سخن گفتن شما را نمی‌توان حاشا کرد. سوره ذاریات، آیه ۲۳.

می‌خواهد موکل بر اموری می‌کند که خودش بخواید، و اما ملك الموت، خدا او را به خصوص، موکل برای قبض روح اشخاص معینی از خلق که خود بخواید می‌کند و رسولان را از ملائکه انتخاب نموده، و برای قبض روح بعضی دیگر از خلقش، که باز خودش بخواید موکل می‌کند.

و چنان نیست که هر علمی را که صاحب علم دارای آن است، ممکن باشد برای همه مردم شرح دهد، زیرا مردم همگی در درك علوم یکسان نیستند، بعضی قویند و بعضی ضعیف.

دیگر اینکه اصلاً بعضی از علوم هست که مانند بعض دیگر قابل فرا گرفتن نیست، چون ما فوق طاقت است، مگر کسی از اولیای خدا که خدا آن را برایش آسان کرده و در حمل آن یاریش کرده باشد.

و این مقدار تو را بس است که بدانی که خدا محیی (زنده کننده) و ممیت (میراننده)

است. و اوست که جانها را بدست هر کس از خلقش که بخواید می‌گیرد چه ملائکه، و چه غیر ایشان^{۱۲۲}

و در خصال از علی (ع) روایت اربعمة (۴۰۰ بندی) را آورده که در آن فرمود: مسلمان جنب نمی‌خوابد، و جز با طهارت به بستر نمی‌رود، حتی اگر آب نیافت با خاك تیمم می‌کند، چون روح مؤمن در خواب به سوی خدای تعالی بالا می‌رود و اگر با طهارت باشد، خدا او را می‌پذیرد، و مبارکش می‌کند، حال اگر اجلش رسیده باشد، او را در گنجینه‌های رحمت خود جای می‌دهد و اگر نرسیده باشد، او را با امینان از ملائکه‌اش روانه می‌کند تا او را به جسدش باز گردانند^{۱۲۳}

و در مجمع البیان است که عیاشی به سند خود از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از ابی المقدام، از پدرش، از امام ابی جعفر (ع) روایت آورده که فرمود: هیچ کس به خواب نمی‌رود مگر آنکه نفسش به آسمان عروج می‌کند و جانش در بدنش باقی می‌ماند و بین نفس و جان او رابطه‌ای چون شعاع خورشید برقرار است، حال اگر خدا اجازه قبض ارواح را داده باشد، جان هم به سوی نفس می‌رود، و اگر اجازه برگشتن روح را داده باشد، نفس به سوی روح می‌رود، و این است معنای آیه "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا..."

پس نفس هر آنچه را که در ملکوت آسمانها مشاهده کرده باشد، رؤیای صادق‌های است که تاویل دارد، و هر آنچه را که در ما بین آسمان و زمین دیده، از موهوماتی است که شیطان در خیال او انداخته، و تاویلی ندارد^{۱۲۴}

و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم و ابن مردویه، از سلیم بن عامر، روایت کرده که گفت: عمر بن خطاب گفت، عجب است این رؤیاهای که آدمی می‌بیند، انسان به خواب می‌رود و

^{۱۲۲} توحید، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

^{۱۲۳} خصال صدوق، ص ۶۱۳.

^{۱۲۴} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۱.

چیزهایی می‌بیند که تا آن ساعت اصلاً به ذهنش خطور نکرده و چون بیدار می‌شود عین آن را می‌بیند. و شخص دیگر رؤیایی می‌بیند که در بیداری هیچ اثری از آن پیدا نمی‌شود.

پس علی بن ابی طالب فرمود: ای امیر مؤمنان آیا می‌خواهی بگویم علتش چیست؟

خدای تعالی می‌فرماید: " اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى " پس به حکم این آیه همه نفس‌ها را خدا می‌گیرد، پس آنچه نفس در آسمان نزد خدا می‌بیند، رؤیای صادق است، و آنچه در مراجعت به سوی جسد خود می‌بیند، تلقینات شیطانهای در هواست، شیطانها دیده‌های او را تکذیب می‌کنند، و از اباطیلی به او خبر می‌دهند، عمر از کلام علی (ع) تعجب کرد ۱۲۰

مؤلف: گفتار مفصل ما پیرامون رؤیا در سوره یوسف گذشت و مراجعه بدانجا برای فهمیدن معنای این دو روایت مؤثر است. این را هم بگوییم که در این دو روایت کلمه " سماء " بر همان معنای اصطلاحی علمی یعنی بر عالم مثال اعظم اطلاق شده که بزرگتر از آسمان و زمین است و کلمه " ما بین آسمان و زمین " بر عالم مثال اصغر در اصطلاح علمی اطلاق شده است، متوجه این نکته باشید.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۳ تا ۶۱]

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ اسْلُمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۵۴) وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷)

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَىٰ الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹) وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَىٰ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ اللَّهِ وَجُوهُهُمْ مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰) وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱)

ترجمه آیات

بگو ای بندگاتم که بر نفس خود ستم و اسراف کردید از رحمت خدا نومید مشوید که خدا تمامی گناهان را می‌آمرزد، زیرا او آمرزنده رحیم است (۵۳).

۱۲۰ الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۹.

و به سوی پروردگارتان رجوع نموده قبل از آنکه عذاب بر سرتان آید و دیگر یاری نشوید، تسلیمش گردید (۵۴).

و آنچه را که از ناحیه پروردگارتان نازل شده که بهترین حدیث است پیروی کنید قبل از آنکه عذاب ناگهانی و بی خبر شما را بگیرد (۵۵).

بترسید از روزی که هر کسی به خود می‌گوید: وا حسرتا بر من از آن ستم‌ها که به درگاه خدا روا داشتیم، اعتراف می‌کنم که به راستی از مسخره کنندگان بودم (۵۶).

و یا می‌گوید: اگر خدا هدایت کرده بود از پرهیزکاران می‌بودم (۵۷).

و یا وقتی عذاب را می‌بیند می‌گوید: ای کاش می‌توانستم برگردم و از نیکوکاران می‌شدم (۵۸).

در پاسخش می‌گویند آری آیات من برایت بیامد و تو به آیات من تکذیب کردی و از پذیرفتن آن تکبر نمودی و اصولاً از کافران بودی (۵۹).

و روز قیامت تکذیب کنندگان بر خدا را می‌بینی که رویشان سیاه است آیا در دوزخ جایی برای متکبران نیست (۶۰).

خدا کسانی را که برای رستگاریشان تقوا پیشه کردند نجات می‌دهد و به چنین کسانی عذاب نمی‌رسد و اندوهناک نمی‌گردند (۶۱).

بیان آیات

در این آیات رسول خدا (ص) را دستور می‌دهد که مشرکین را به اسلام و به پیروی از آنچه خدا نازل کرده دعوت کند و از عواقب اسرافشان بر نفس خود، یعنی از حسرت و ندامت روزی که حسرت و ندامت سود نمی‌دهد. بر حذر دارد، آری چگونه سود می‌دهد با اینکه در دنیا از پذیرفتن حق، استکبار ورزیدند. و نیز به یادشان بیاورد که در آن روز متقین رستگاری و نجات و کفار خسران و آتش دارند. و در لسان این آیات لحن رأفت و رحمت به خوبی استفاده می‌شود.

[مقصود از "عبادی" و "رحمت الله" در آیه "قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ"]

" قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ... "

در این آیه رسول خدا (ص) را دستور می‌دهد تا مردم کافر را از طرف خداوند و با لفظ "یا عبادی- ای بندگان من" صدا بزنند. و این تعبیر نکته‌ای را هم به یادشان می‌آورد و آن این است که چرا خدا کفار را به عبادت خود دعوت می‌کند. و نیز ترغیب آنان به پذیرفتن دعوت است، اما یادآوری دلیل دعوت برای این است که یادآوری کند که ایشان عبد اویند و او مولای ایشان است و حق مولی بر عبدش این است که او را عبادت کند و اوامرش را اطاعت کند، پس مولی حق دارد که او را به اطاعت و عبادت خود دعوت کند

و اما اینکه گفتیم ترغیب می‌کند به اینکه دعوت را بپذیرند، برای اینکه کلمه "عباد" را بر "یا" ی متکلم اضافه کرده، می‌فرماید "بندگان من" و این تعبیر ایشان را بر می‌انگیزد تا به ذیل رحمت و مغفرت او متمسک شوند.

الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ" - کلمه "أسرفوا" جمع غایب ماضی از مصدر "اسراف" است و - به طوری که راغب^{۱۲۶} گفته - "اسراف" به معنای تجاوز از حد در هر عملی است که کسی انجام دهد، هر چند که در خصوص خرج کردن مال مشهورتر است، و گویی در آیه مورد بحث متضمن معنای جنایت و یا معنایی قریب به آن نیز هست، چون با کلمه "علی" متعدی شده.

و اسراف بر نفس تعدی بر نفس به جنایت کردن و به ارتکاب گناه است چه شرک باشد و چه گناهان کبیره و چه گناهان صغیره، چون سیاق این عمومیت را افاده می‌کند.

جمعی از مفسرین^{۱۲۷} گفته‌اند: مراد از "عباد" مؤمنانند، چون که در قرآن استعمال "عبادی" که به "یا" ی متکلم اضافه شده در مؤمنین غلبه دارد. پس معنای آیه چنین می‌شود:

بگو ای مؤمنینی که مرتکب گناه شده‌اید.

و لیکن این حرف صحیح نیست، برای اینکه آیه مورد بحث تا هفت آیه بعد از آن همه در یک سیاق و متصل به یکدیگرند، و همه در مقام دعوتند، و ما می‌بینیم که در ضمن این آیات می‌فرماید: "بلی قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ" - آری آیات من به سوی تو ای مشرک بیامد، ولی تو آن را تکذیب کردی و استکبار ورزیدی" و این خود مثل تصریح است به اینکه کلمه "عبادی" در اول آیات، شامل مشرکین هم می‌شود.

و اگر می‌بینیم که لفظ "عبادی" در چیزی بیشتر از ده مورد به معنای مؤمنان آمده، همه این موارد قرینه‌هایی در خود کلام همراه دارد که نمی‌شود با بودن آن قرائن لفظ مزبور را اعم از مؤمن و مشرک گرفت، ولی چنان هم نیست که هر جایی بدون قرینه و مطلق استعمال شد، باز منصرف به مؤمنین باشد، هم چنان که می‌بینیم در کلام خدا هر جا مطلق ذکر شده، اعم از مؤمن و مشرک اراده شده است.

و کوتاه سخن آنکه شمول لفظ "یا عبادی" در آیه شریفه در مورد مشرکین، جای هیچ تردید نیست، بلکه می‌توان گفت این نظریه که کلمه "یا عبادی" در آیه مورد بحث به خاطر سیاقی که دارد مختص به مشرکین است، قابل قبول‌تر است از اینکه بگوییم مختص به مؤمنین است، هم چنان که از ابن عباس هم نقل شده^{۱۲۸}

" لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ" - "قنوط" به معنای نومیدی است، و مراد از "رحمت" در آیه مورد بحث به قرینه اینکه خطاب و دعوت در آن به گناهکاران است، رحمت مربوط به آخرت است،

^{۱۲۶} مفردات راغب، ماده "سرف".

^{۱۲۷} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۳.

^{۱۲۸} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۰.

نه رحمت اعم از دنیا و آخرت و این هم معلوم است که از شؤون رحمت آخرت آن قسمت که مورد احتیاج مستقیم و بلا واسطه گناهکاران است، همانا مغفرت خداست. پس می‌توان گفت مراد از "رحمت" در اینجا مغفرت است، و به همین جهت نهی از نومیدی را با

[توضیحاتی در ذیل جمله: "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً" و اینکه مفاد آن آمرزش همه گناهان حتی شرك است، به سبب توبه]

جمله "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً" تعلیل آورد.

در این آیه شریفه التفاتی از تکلم "عبادی"، به غیبت "یغفر" به کار رفته، با اینکه جا داشت بفرماید: "انی اغفر- من می‌آمرزم"، و این التفات برای آن به کار رفته که اشاره نماید به اینکه: آن کسی که می‌گوید "ای بندگان من از رحمت من نومید نشوید" الله است که اسمایی حسنی دارد که از آن جمله است "غفور" و "رحیم". گویا فرموده: از رحمت من نومید مشوید، چون که من الله هستم، همه گناهان را می‌آمرزم، چون الله غفور و رحیم است.

"إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً"- این جمله نهی از نومیدی را تعلیل نموده و هم اعلام می‌دارد که تمامی گناهان قابل آمرزشند پس مغفرت خدا عام است، لیکن آمرزش گناهان هر کسی سبب می‌خواهد و به طور گزاف نمی‌باشد و آنچه که قرآن سبب مغفرت معرفی فرموده دو چیز است: یکی شفاعت که بحث آن در جلد اول این کتاب گذشت و یکی هم توبه. حال ببینیم در جمله مورد بحث که گفتیم خطاب در آن به عموم بندگان خدا اعم از مشرک و مؤمن است، کدام يك از این دو سبب آمرزش است؟ به طور مسلم شفاعت نمی‌تواند باشد، چون شفاعت به نص قرآن کریم در آیاتی چند شامل شرك نمی‌گردد و در سابق هم گفتیم که آیه "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ"^{۱۲۹} ناظر به شفاعت است، یعنی می‌فرماید ما دون شرك را برای کسانی که شفیع داشته باشند می‌آمرزد.

ناگزیر از آن دو سبب باقی می‌ماند توبه و کلام خدای تعالی هم صریح در این است که خدا همه گناهان حتی شرك را هم با توبه می‌آمرزد.

از این هم که بگذریم گفتیم که آیات هفتگانه مورد بحث در يك سیاق قرار دارد.

کلامی است واحد و متصل به هم که در آن نخست و به عنوان زمینه چینی از نومید شدن نهی می‌کند و سپس امر به توبه و اسلام و عمل صالح می‌فرماید و آیه اولی کلامی مستقل و بریده از آیات بعد نیست تا کسی احتمال دهد عموم مغفرت مقید به توبه و هیچ سبب دیگری که فرض شود، نشده. و این آیه شریفه یعنی جمله "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً" در بین مفسرین معرکه آراء شده.

^{۱۲۹} خدا این گناه را نمی‌آمرزد که به وی شرك ورزند ولی ما دون آن را برای هر کس بخواهد می‌آمرزد. سوره نساء، آیه ۴۸.

بعضی^{۱۳۰} گفته‌اند: عموم مغفرت در آن مقید است به غیر از شرك و غیر از گناهانی که خدا وعده آتش به مرتکبین آنها داده و اما به توبه مقید نیست، در نتیجه عموم آیه تنها شامل گناهان صغیره می‌شود.

دسته‌ای^{۱۳۱} دیگر گفته‌اند: اطلاق مغفرت نه مقید به توبه است، و نه به هیچ قیدی دیگر از اسباب مغفرت. چیزی که هست این عده، اطلاق مزبور را مقید به غیر شرك کرده‌اند، چون آیه "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ" صریح در این است که شرك آمرزیده نمی‌شود، آن گاه نتیجه گرفته‌اند، که مغفرت عمومیت دارد هر چند که سبب مخصصی مانند شفاعت و توبه در کار نباشد تا گناهکار آمرزیده را بر گناهکار نآمرزیده ترجیح دهد، و این همان مغفرت گزافی است، که ما ردش کردیم، و استدلالهایی هم که بر گفته خود کرده‌اند هیچ یک درست نیست.

از آن جمله، آلوسی^{۱۳۲} در تفسیر روح المعانی برای اثبات این مدعا که مغفرت در آیه مقید به توبه نیست به هفده وجه استدلال کرده که هیچ فایده‌ای دست نداده و در این شبهه ما که گفتیم: "آمرزیدن بعضی از گناهکاران و نیامرزیدن دیگران سببی می‌خواهد، تا گزافی و منافی با حکمت نشود" مناقشه کرده. و تنها اطلاق آیه را مقید به قید "لِمَنْ يَشَاءُ" کرده، که در بعضی از قراءتهای غیر مشهور آمده. خواننده عزیز اگر بخواهد به وجوه او واقف شود، می‌تواند به تفسیر وی مراجعه کند.

این را هم بگوییم که خواننده خود توجه دارد که مورد آیه، شرك و سایر گناهان است، و از کلام خدای تعالی این معنا معلوم است که شرك جز با توبه آمرزیده نمی‌شود پس به هر حال چاره‌ای جز مقید کردن اطلاق آیه به توبه نداریم.

"وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَ اسْلَمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ" این آیه عطف است بر جمله "لا تقنطوا". و کلمه "أنیبوا" امر از مصدر "انابه" است

که به معنای برگشتن به سوی خداست، که آن را توبه هم می‌گویند. و جمله "الی ربکم" از باب به کار بردن اسم ظاهر در جای ضمیر است، چون مقتضای ظاهر کلام این بود که بفرماید: "و انیبوا الیه"، و حال آن که این طور نفمود تا به علت این دستور اشاره کرده باشد، چون ملاک در برگشتن به سوی خدا همانا صفت ربوبیت اوست.

و مراد از "اسلام" تسلیم شدن و منقاد گشتن برای خداست در آنچه اراده می‌کند. و اگر فرمود: "اسلّموا" و نفمود "آمنوا"، برای این است که قبل از این آیه و بعد از آن سخن از استکبار کفار در برابر حق رفته و مقابل استکبار اسلام است، نه ایمان.

^{۱۳۰} تفسیر روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۴.

^{۱۳۱} تفسیر روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۴.

^{۱۳۲} تفسیر روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۴.

و جمله " مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ " متعلق به دو کلمه " أنیبوا " و " أسلموا " است. و مراد از " عذاب " به قرینه آیات بعد، عذاب آخرت است، و به احتمالی بعید ممکن است مراد مطلق عذابهایی باشد که توبه بردار نیست، مانند عذاب استیصال و انقراض، هم چنان که در باره آن فرموده: " فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ " ۱۳۳

و مراد از جمله " ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ " این است که آمرزش هرگز به شما نمی‌رسد، چون سبب آن محقق نیست، اما توبه که مفروض آن است که توبه نکردند، و شفاعت هم شامل شرک نمی‌شود.

[مراد از پیروی بهترین چیزی خدا نازل کرده (وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ)]

" وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بَعْتَهُ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ".

این خطاب عام است و مانند خطاب‌های قبلی هم شامل مؤمن و هم کافر می‌گردد، برای اینکه قرآن عزیز در باره هر دو طایفه نازل شده است.

و در این آیه دستور می‌دهد به اینکه از بین آنچه از ناحیه خدا نازل شده، بهترش را پیروی کنند، حال ببینیم معنای بهتر چیست؟ بعضی ۱۳۴ گفته‌اند: مراد پیروی احکام آن از حلال و حرام است، نه داستانهای آن. بعضی ۱۳۵ دیگر گفته‌اند: منظور پیروی عزائم یعنی واجبات و محرمات آن است، (نه مستحبات و مکروهات)، بعضی ۱۳۶ دیگر گفته‌اند: مراد دستوراتی است که بدان امر و از آن نهی کرده، چون بجا آوردن واجبات و مستحبات و اجتناب از محرمات و مکروهات. بعضی ۱۳۷ دیگر گفته‌اند: پیروی ناسخ آن است، نه منسوخ. و بعضی ۱۳۸

و انصاف این است که جمله " وَ اسْلِمُوا لَهُ " که در آیه قبلی بود، شامل مضمون همه این اقوال می‌شود. پس حمل کردن آیه " وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ " بر یکی از آنها تقریباً تکراری است بی‌جهت.

و بعید نیست مراد از " أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ " خطابهایی باشد که به طریقه به کار بردن حق عبودیت در راه امتثال خطابه‌های الهی اشاره می‌کند، چه آنها که مربوط به عقاید است و چه آنها که مربوط به اعمال، مانند خطابهایی که دعوت به استغراق در ذکر خدای تعالی می‌کند.

و نیز دعوت به حب خدا و تقوای از او به حق، و به اخلاص دین برای او می‌کند، چون پیروی این خطابه‌ها انسان را به حیاتی طیب زنده می‌کند و روح ایمان را در او می‌دمد و اعمالش را صالح می‌سازد، و او را در ولایت خدا یعنی کرامتی که ما فوقش کرامت نیست، داخل می‌نماید.

۱۳۳ بعد از آنکه عذاب ما را دیدند دیگر ایمان آوردن سودی برایشان نداشت، و این سنتی بوده که خدا همواره در بندگانش جاری می‌ساخته. سوره مؤمن، آیه ۸۵.

۱۳۴ روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۶، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۳.

۱۳۵ روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۶، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۳.

۱۳۶ روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۶، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۳.

۱۳۷ روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۶، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۳.

۱۳۸ روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۶، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۳.

" مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَعَثَهُ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ" - این آیه مناسبتر است با آن معنایی که ما گفتیم، برای اینکه غالباً در جایی دعوت به عمل را با تهدید به فوت وقت می‌آورند و می‌گویند تا فرصت از دست نرفته و ناگهان مانعی فرصت را از دستت نگرفته این کار را انجام بده که طرف مقابل در انجام آن عمل امروز و فردا می‌کند، و دل خود را به این خوش دارد که اگر امروز نشد فردا انجام می‌دهم، در چنین جایی است که دعوت کننده او را تهدید می‌کند، به پیش آمدن ناگهانی موانع، و از دست رفتن فرصت، و این طرز بیان و این نحوه دعوت با اصلاح باطن سازگارتر است تا موارد اصلاح ظاهر و آوردن کالبد بی‌روح عمل. خلاصه بیشتر در مواردی این تهدید را می‌آورند که می‌خواهند طرف را به اصطلاح به باطن خود دعوت کنند، و گر نه آوردن عملی بی‌روح این همه اهمیت ندارد که پای چنین تهدیدی در میان آید. پس منظور از " أَحْسَنَ مَا أَنْزَلَ" همان خطابهایی است که با باطن انسانها سر و کار دارد، و می‌خواهد آنجا را اصلاح کند، مانند خطابهایی که به یادآوری خدا و محبت ورزیدن به او، و ترس از او و اخلاص دین برای او دعوت می‌کند، هم چنان که آیه " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ" ^{۱۳۹} قریب به همین معنا را افاده می‌کند.

" أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ ..."

در مجمع البیان گفته: کلمه " تفریط" به معنای اهمال کاری در عملی است که باید فوراً به آن اقدام نمود، تا جایی که وقتش فوت شود. و نیز در معنای کلمه " یا حسرتا" گفته:

" تحسر" به معنای غم خوردن از چیزی است که وقتش فوت شده باشد، به خاطر انحصار (متضرر شدن) آدمی به صورتی که دیگر تدارکش ممکن نباشد ^{۱۴۰}

و راغب در معنای کلمه " جنب" گفته در اصل به معنای عضو (پهلوی) بوده، سپس به طور استعاره در سمت آن عضو استعمال کرده‌اند، چون عادتشان در سایر اعضاء نیز بر این بوده که نام آن را در سمت آن به نحو استعاره استعمال می‌کردند. مانند راست و چپ ^{۱۴۱} و بنا بر این " جنب الله" که به معنای جانب و ناحیه خدا است عبارت است از چیزهایی که بر عبد واجب است با خدای خود معامله نموده از سوی خود به سوی خدا روانه کند و مصداق آن این است که تنها او را عبادت کند و از نافرمانی او اجتناب ورزد. و " تفریط" در جنب خدا به معنای کوتاهی در آن است.

و در جمله " وَ إِنْ كُنْتَ لَمِنَ السَّخِرِينَ" کلمه " ان" مخفف " ان" است. و " ساخرین" اسم فاعل از " سخر" به معنای استهزاء کنندگان می‌باشد.

^{۱۳۹} ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید خدا و رسول را چون شما را به چیزی دعوت می‌کنند که مایه حیات شماست. و بدانید که خدا بین هر کس و دل او حایل است. سوره انفال، آیه ۲۴.

^{۱۴۰} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۴.

^{۱۴۱} مفردات راغب، ماده " جنب".

و معنای آیه چنین است: اگر من شما را به این خطاب مخاطب می‌سازم، تنها بدان جهت است که بیم آن می‌رود- و یا تا آنکه نکند- یکی از شما بگوید: وا حسرتا! از آن کوتاهی که من در جانب خدا کردم، و من به درستی از استهزاء کنندگان بودم. و محل گفتن این سخن قیامت است.

" أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ " ضمیر در " تقول " به همان نفس برمی‌گردد، و مراد از هدایت در " هدینی " ارشاد و نشان دادن راه است، و معنایش این است: " تا آنکه کسی نگوید: اگر خدا راهنمایم می‌کرد از پرهیزکاران می‌بودم "، در حقیقت با این خطاب عذر و بهانه را از دست کفار می‌گیرد.

" أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ " کلمه " لو " برای تمنی است (که در فارسی می‌گوییم: ای کاش). و کلمه " کره "

به معنای برگشت است. و معنای آیه چنین است: و یا، تا آن که نکند کسی و آرزومندی هنگام دیدن عذاب روز قیامت بگوید: ای کاش برگشتی به دنیا بود، در نتیجه من از نیکوکاران می‌شدم.

" بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ " این آیه رد و پاسخ خصوص کلام دوم او است که می‌گفت: " اگر خدا مرا هدایت کرده بود از پرهیزکاران می‌بودم " و این جواب را خدای تعالی در قیامت می‌دهد، هم چنان که سخن او هم در همان موطن است. و سیاق جواب، شاهد بر آن است.

در این آیات بین سخن کافر و جوابش آیه " أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى ... "، فاصله شده و جوابی هم به آن نداده، تنها جواب از سخن دوم او را داده است، که گفت: " لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ".

و دلیلش این است که: این سه جمله‌ای که از " نفس " نقل کرده، مترتب بر ترتیب صدورش از مجرمین است، چون در قیامت مجرمین متوجه می‌شوند که امروز روزی است که جزای اعمال را می‌دهند و ایشان در عمل کوتاهی کرده‌اند، و وقت تدارك هم گذشته، لذا حسرت می‌خورند و به حسرت فریاد می‌زنند و می‌گویند " یا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ " در خصوص این اظهار حسرت در جای دیگر فرموده: " حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتْنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا " ۱۴۲

آن گاه وقتی به حسابشان رسیدگی شد و به متقین دستور داده شود که به بهشت در آیند و گفته می‌شود: " وَ اَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ " ۱۴۳ آن وقت تعلل کرده می‌گویند: " لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ - اگر خدا مرا هم هدایت کرده بود، از متقیان می‌بودم ".

و چون دستور می‌رسد که به آتش در آیند و بر کنار آتششان می‌برند، و سپس به آتش واردشان می‌کنند آرزو می‌کنند ای کاش به دنیا برمی‌گشتند تا در آنجا کار نیک کنند و سعادت‌مند شوند: " أَوْ "

۱۴۲ تا آنکه قیامت به طور ناگهانی بسر وقتشان بیاید، آن وقت می‌گویند: وا حسرتا بر آنچه که در باره‌اش کوتاهی کردیم. سوره انعام، آیه ۳۱.

۱۴۳ ای مجرمان! امروز شما از صف نیکوکاران جدا شوید. سوره یس، آیه ۵۹.

تَقُولُ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةٌ". در جای دیگر راجع به همین آرزو می‌فرماید: " وَ لَوْ تَرَى إِذُ وَقُفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَدِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ " ^{۱۴۴}، و نیز از قول ایشان حکایت کرده که خواهند گفت:

" رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ " ^{۱۴۵}

سپس، بعد از آنکه اقوال را با ترتیبی که در آنها است نقل کرده شروع نموده به جواب دادن و اگر جمله اول را که در آخر همه سخنان جواب داده، در آخر سخنان و متصل به جواب می‌آورد و یا جواب را جلوتر و متصل به آن کلام قرار می‌داد، نظم کلام بهم می‌خورد ^{۱۴۶}

و به طوری که ملاحظه می‌کنید از بین این سه سخن، تنها سخن دوم را که گفتند:

" لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي ... " پاسخ داده، و از پاسخ آن دو جمله دیگر یعنی اولی و سومی خودداری نموده و این بدان جهت است که جمله اولی مساله استهزاء به حق و به اهل حق بود. و در جمله سومی آرزو می‌کردند که به دنیا برگردند، و خدای سبحان در روز قیامت این طایفه را زجر می‌دهد، و نمی‌گذارد سخنی بگویند و پاسخی هم به سخن ایشان نمی‌دهد، هم چنان که آیه شریفه زیر بدان اشاره می‌کند: " قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تَكَلَّمُونَ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ " ^{۱۴۷}

" وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَ جُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ " کذب بر خدا به همین است که کسی بگوید: خدا شریک دارد و یا بگوید خدا فرزند دارد، و یکی هم عبارت است از بدعت گذاشتن در دین. و " سواد وجه " (و رو سیاهی) نشانه ذلت است که سزای تکبر ایشان است، و به همین جهت فرمود: " أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ".

" وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ " ظاهراً کلمه " مفازه " مصدر میمی از " فوز " به معنای رستگاری باشد که عبارت می‌شود از ظفر یافتن و رسیدن به هدف. و

^{۱۴۴} و اگر حال آنها رای هنگامی که بر آتش دوزخ باز دارند مشاهده کنی که در آن حال با نهایت حسرت می‌گویند ای کاش ما رای به دنیا بازمی‌گردانیدند تا دیگر آیات خدای خود رای تکذیب نکرده و بدان ایمان می‌آوردیم. سوره انعام، آیه ۲۷.

^{۱۴۵} ای پروردگار ما! ما را از اینجا بدر آر که اگر باز هم به کفر نخستین برگردیم آن وقت دیگر ستمکار هستیم. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۷.

^{۱۴۶} اصل این وجه در تفسیر ابی السعود می‌باشد و ما آن را با اصلاحی در اینجا ذکر کردیم. تفسیر ابی سعود، ج ۷، ص ۲۶۱.

^{۱۴۷} دوزخیان گفتند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما غلبه کرد و در نتیجه مردمی گمراه شدیم. پروردگارا اینک ما را از دوزخ در آر که حتماً راه تو را خواهیم رفت، اگر این بار هم به همان ضلالت بار اول برگردیم آن وقت ستمگر خواهیم بود. خطاب رسید خفه شوید در دوزخ و دیگر حرف مزنیذ (آیا فراموشتان شده که) اندکی از بندگان من می‌گفتند: پروردگارا ایمان آوردیم، پس ما را ببامرز و به ما رحم کن، که تو بهترین رحیمانی. آن گاه شما آنان را مسخره می‌کردید تا اینکه همین عمل، یاد مرا از دلهایتان ببرد. و شما از آن عده بخنده می‌افتادید، اینک امروز ایشان را جزا می‌دهم به خاطر آن صبری که کردند، آنها همانا رستگارانند.

حرف "باء" که بر سر این کلمه در آمده بای ملا بست و یا سببیت است، پس فوزی که خدا حکم آن را برایشان رانده، سبب نجات ایشان است.

و جمله "لا یمسهم..."، بیان این نجات دادن است، گویا فرموده: خداوند نجاتشان می‌دهد، و دیگر نه از خارج بدی و ناملایمی به ایشان می‌رسد و نه از درون اندوهی آزارشان می‌دهد.

و این آیه شریفه نظری دارد به آیه "إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ" ^{۱۴۸} که در ذیل آیات سوره مؤمنون در چند سطر قبل گذشت دقت بفرمایید و از این نکته غافل نمانید.

بحث روایتی [(روایاتی در باره مغفرت الهی و شان نزول آیه: "يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ...")]

در مجمع البیان از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود: در قرآن کریم هیچ آیه‌ای به قدر آیه "يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... گشایش‌آورتر نیست ^{۱۴۹}

مؤلف: این روایت را الدر المنثور هم از ابن جریر، از ابن سیرین، از آن جناب نقل کرده و- ان شاء الله- بزودی در تفسیر سوره لیل، همین روایت را از آن جناب نقل می‌کنیم، که خود آن حضرت فرموده: در قرآن هیچ آیه‌ای امیدوارکننده‌تر از آیه "وَأَسْأَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ" نیست ^{۱۵۰}

و نیز در الدر المنثور است که احمد، ابن جریر، ابن ابی حاتم، و ابن مردویه و بیهقی- در کتاب شعب الایمان- از ثوبان روایت آورده‌اند، که گفت: من از رسول خدا (ص)

شنیدم که فرمود: من دوست نمی‌دارم که دنیا و آنچه را که در آن است با آیه "يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... معاوضه کنم. پس مردی عرضه داشت: یا رسول الله! آیا این آیه شرک را هم شامل می‌شود؟ رسول خدا (ص) سکوت کرد، و سپس فرمود: نه، شرک را شامل نیست ^{۱۵۱}

مؤلف: در این روایت اشکالی است و آن اشکال در تفسیر خود آیه گذشت، که گفتیم:

مورد آیه مساله شرک است و آیه مقید شده به توبه.

و نیز در همان کتاب است که ابن ابی شیبیه، و مسلم، از ابی ایوب انصاری روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: اگر شما گناه نمی‌کردید خدای تعالی خلقی می‌آفرید تا گناه کنند، و او پیامرزد ^{۱۵۲}

^{۱۴۸} سوره مؤمنون، آیه ۱۱۱.

^{۱۴۹} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۳.

^{۱۵۰} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۱.

^{۱۵۱} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۱.

^{۱۵۲} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۲.

مؤلف: مغفرتی که در این حدیث آمده با قیود و اسبابی که برای مغفرت هست- مانند توبه و شفاعت- منافاتی ندارد.

و در مجمع البیان آمده که بعضی گفته‌اند: آیه "یا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا..." در باره "وحشی" قاتل حمزه نازل شد. و آن، هنگامی بود که وی می‌خواست مسلمان شود می‌ترسید توبه‌اش قبول نشود. پس همین که آیه نازل شد، اسلام آورد. بعضی از صحابه پرسیدند: یا رسول الله! آیا این آیه بخصوص در باره قبول توبه وحشی نازل شده، و یا برای عموم مسلمین است؟ فرمود: نه، برای عموم مسلمانان است^{۱۵۳}

و از کتاب سعد السعود تالیف ابن طاووس، به نقل از تفسیر کلبی آمده که وحشی و جماعتی نزد رسول خدا (ص) پیام فرستادند، که چرا باید ما از دین تو محروم باشیم، هیچ مانعی برای ما نیست جز اینکه از کتاب تو شنیده‌ایم که می‌فرماید: "هر کس با الله خدایانی دیگر بخواند و قتل نفس و زنا کند اثر گناه خود را می‌بیند. و در آتش جاودان است" و ما همه این کارهای زشت را کرده‌ایم رسول خدا (ص) پیام فرستاد که: "إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا" آن جماعت پیام دادند ممکن است ایمان بیاوریم، و توبه هم بکنیم، ولی خوف داریم که عمل صالح به جا نیاوریم.

باز رسول خدا (ص) پیام فرستاد: "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ" گفتند: می‌ترسیم که داخل در مشیت قرار نگیریم. ایشان در پاسخشان این آیه را فرستاد: "یا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا" پس آن جمعیت آمدند و مسلمان شدند.

پس رسول خدا (ص) به وحشی فرمود: "تا می‌توانی" با من رو برو مشو که من نمی‌توانم قاتل حمزه عمویم را ببینم، لذا وحشی به شام رفت، و در اثر میگساری بمرد^{۱۵۴}

مؤلف: قریب به این مضمون را الدر المنثور به چند طریق روایت کرده و در بعضی از آن طریقها آمده که آیه "یا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا..." در باره او نازل شده^{۱۵۵} همان طور که در خبر سابق مجمع البیان آمده بود. ولی يك اشکال، این روایت را ضعیف می‌کند، و آن این است که سوره مورد بحث در مکه نازل شده، و وحشی بعد از هجرت، مسلمان شده. علاوه بر این، از ظاهر خبر برمی‌آید که اطلاق مغفرت در آیه مقید به توبه نشده، و حال آنکه توجه فرمودید که سیاق با این سخن سازگار نیست.

و اینکه در روایت آمده که: "فمات فی الخمر- وی در شام در اثر میگساری بمرد"، احتمال دارد که این کلمه "خمر"- به فتحه "خاء" و تشدید "میم"- باشد که نام محلی از اطراف مدینه است، و احتمال هم دارد غلطی از ناسخ باعث شده "حمص" را "خمر" بنویسد. و احتمال هم دارد که

^{۱۵۳} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۳.

^{۱۵۴} سعد السعود، ص ۲۱۱.

^{۱۵۵} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۱.

مراد آن باشد که وی به خاطر می‌گساری مرده است، چون وحشی همیشه می‌گساری می‌کرده، و چند نوبت به خاطر همین گناه تازیانه خورد، بعد ره‌ایش کردند.

در این بین روایات بسیاری هم از ائمه اهل بیت (ع) آمده که آیات مورد بحث را بر شیعیان خود تطبیق کرده‌اند و "جنب الله" را عبارت از ایشان دانسته‌اند و همه این روایات و آن روایات از باب تطبیق مصداق بر آیه است، نه از باب تفسیر، و به همین جهت ما از ایراد آنها خودداری نمودیم.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۲ تا ۷۵]

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴) وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۶)

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷) وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸) وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ فَضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۹) وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰) وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱)

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (٧٢) وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَ فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (٧٣) وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَ عَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (٧٤) وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِيَةً مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٧٥)

ترجمه آیات

خدا آفریدگار هر چیزی است و او بر هر چیزی وکیل است (٦٢).

کلیدهای آسمانها و زمین از اوست و آنان که به آیات خدا کفر ورزیدند تنها آنان زیانکارند (٦٣).

بگو ای مردم نادان آیا با این حال باز هم به من دستور می‌دهید غیر از خدا را بپرستم؟ (٦٤).

و با اینکه به تو و به انبیای قبل از تو وحی شد که اگر شرک بورزی عملت بدون اجر می‌شود و به طور قطع از زیانکاران خواهی بود (٦٥).

بلکه تنها خدا را بپرست و از شاکران باش (٦٦).

و خدا را آن طور که حق شناسایی او است نشناخته‌اند چون او را از نظر معاد نشناخته‌اند که تمامی موجودات زمین در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزله و متعالی است از شرکی که به وی می‌ورزند (٦٧).

و در صور دمیده می‌شود که ناگهان آنچه جنبده‌ای در آسمانها و هر کس که در زمین است می‌میرند مگر کسی که خدا خواسته باشد. سپس نفخه‌ای دیگر در آن دمیده می‌شود که ناگهان همه به حالت قیام درآمده خیره نگاه می‌کنند (٦٨).

و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و کتاب را پیش رو می‌گذارند و پیامبران و شهداء را می‌آورند و بین مردم به حق داوری می‌شود و به کسی ظلم نمی‌شود (٦٩).

و هر کسی عمل خود را به تمام و کمال دریافت می‌کند و چیزی از عمل کسی کم نمی‌گذارند و او داناتر است به آنچه مردم می‌کردند (٧٠).

و کسانی که کافر شدند دسته دسته به سوی جهنم رانده می‌شوند تا آنجا که به کنار جهنم برسند درها به رویشان باز می‌شود و خازنان دوزخ به ایشان می‌گویند آیا رسولانی از جنس خود شما به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و شما را از لقای امروزتان بترسانند. می‌گویند: بله، آمدند و لیکن کلمه عذاب علیه کفار محقق شده بود (٧١).

آن گاه گفته می‌شود: از هر در به دوزخ داخل شوید در حالی که در آن، که جای متکبرین است، جاودان باشید (۷۲).

ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص: ۴۳۶

و کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند دسته دسته به سوی بهشت رانده می‌شوند تا وقتی که نزدیک آن شوند در هایش گشوده می‌شود و خازنانش به ایشان گویند سلام بر شما که پاك بودید پس برای همیشه داخل بهشت شوید (۷۳).

و گفتند حمد خدا را که به وعده خود وفا کرد و زمین را به ارث در اختیار ما قرار داد تا در هر جای بهشت که بخواهیم منزل کنیم و چه خوب است اجر اهل عمل (۷۴).

و ملائکه را می‌بینی که پیرامون عرش می‌چرخند و به حمد خدا تسبیح می‌کنند و بین ایشان به حق داوری می‌شود و گفته می‌شود: الحمد لله رب العالمین (۷۵).

بیان آیات

فصلی است از آیات سوره زمر که سوره با آن ختم می‌شود، و در آن خلاصه‌ای از آنچه از ادله مزبور در سوره استنتاج می‌شود بیان کرده و سپس رسول خدا (ص) را مامور می‌کند که مشرکین را مخاطب قرار دهد و بگوید: پیشنهادی که علیه او کردند مبنی بر این که آن جناب هم خدایان ایشان را بپرستد، جز جهل به مقام خدای تعالی منشای نداشته. و تذکرشان دهد که هم به او و هم به سایر انبیای قبل از او وحی شده که اگر شرك بورزند، اعمالشان بی‌نتیجه می‌شود.

سپس خدای سبحان تذکر می‌دهد که مشرکین آن طور که باید خدا را نشناخته‌اند، و گر نه در ربوبیت خدا نسبت به ایشان شك و تردید نمی‌کردند، و غیر از خدا را نمی‌پرستیدند، و سپس خدای تعالی نظام بازگشت به سوی خود را که همان تدبیر معاد خلق است، ذکر نموده و با بیانی جامع و کافی که بیش از آن تصور ندارد، توضیح داده، و سوره را با حمد خود ختم می‌کند.

" اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ " این همان حقیقتی است که قبلا اعتراف مشرکین را در باره اش ذکر کرد، و فرمود: " وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ " ^{۱۵۶}، و این اعتراف را زیر بنای این استدلال خود که تدبیر همه اشیاء مستند به خدا است، قرار داد.

و این جمله در مقام زمینه چینی است برای همان مسأله تدبیر، که بعدا خاطر نشان می‌کند، چون- قبلا هم مکرر گفته‌ایم- که خلقت جدای از تدبیر نیست، به همین جهت در مقام استناد خلقت به خدا، منتقل می‌شود به اینکه ملك هم مختص به خداست، و می‌فرماید:

" لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ " . و از اختصاص ملك برای خدا، منتقل می‌شود به اینکه پس خدا وکیل بر هر چیز و قائم مقام آن در تدبیر امر آن است.

و ما در سابق در ذیل آیه " ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ " ^{۱۵۷} در جلد هفتم این کتاب گفتاری پیرامون معنای شمول خلقت نسبت به همه چیز گذرانیدیم.

[اشاره به وحدانیت خدا در ربوبیت با بیان اینکه او خالق همه چیز و وکیل بر همه چیز است]

" وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ " و این بدان جهت است که خلقت و هستی هر چیز منتهی بدو است، و این اقتضا دارد که او مالك هر چیز باشد، پس هیچ موجودی از موجودات مالك چیزی نیست، نه خودش را و نه چیز دیگر را که از وجود خودش ترشح می‌شود، مگر به تملیکی از خدای تعالی، پس هر چیزی که تصور شود، به خاطر فقر مطلقش مالك هیچ تدبیری نیست. و خدا مالك تدبیر آن است.

و اما تمليك خدا نسبت به هستی آن موجود، و عمل آن، نیز نوعی از تدبیر خدا است و ملك او را تاکید می‌کند، نه اینکه با مالکیتش منافات داشته باشد، حتی اگر ملائکه را وکیل خود بر چیزی از امور می‌کند این خود قوت وکالت خودش را می‌رساند، نه اینکه امری را به آن ملائکه تفویض کرده باشد، و دست وکالت خود را بسته باشد، (بخلاف تمليك ما و توکیل ما، که وقتی چیزی را به کسی تمليك می‌کنیم، دیگر خود مالك آن نیستیم، و یا اگر کسی را وکیل در کاری می‌کنیم دامنه دخل و تصرفات خود را کمتر می‌کنیم)- دقت بفرمایید.

و کوتاه سخن آنکه: وقتی هر موجودی از موجودات که فرض شود مالك خود نباشد، قهرا خدای سبحان وکیل او و قائم مقام او و مدبر امر او خواهد بود، حال چه اینکه موجود فرض شده از اسباب عالم باشد و چه از مسببات، پس هر چه باشد خدای سبحان یگانه، رب او است.

پس روشن شد که جمله مورد بحث در این مقام است که به یگانگی خدا در ربوبیت اشاره کند، و مقصود هم بیان همین نکته است. پس اینکه بعضی از مفسرین ^{۱۵۸} گفته‌اند: " ذکر

^{۱۵۶} سوره زمر، آیه ۳۸.

^{۱۵۷} سوره انعام، آیه ۱۰۲.

جمله " وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ " بعد از جمله " اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ " برای آن است که دلالت کند بر اینکه خدای تعالی غنی مطلق است، و منافع و مضار مربوط به بندگان است" و یا گفته‌اند^{۱۵۹} که " مراد این است که بفهماند خدای تعالی حافظ هر چیز است، پس می‌خواهد اشاره کند به اینکه اشیا در بقایشان محتاج به اویند، هم چنان که در پیدایش خود محتاج او هستند" بیاناتی است که به کلی اجنبی از معنای آیه است.

" لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... "

کلمه " مقالید" - به طوری که گفته‌اند^{۱۶۰} - به معنای کلیدها است، و این کلمه جمعی است که مفرد ندارد.

و منظور از مفاتیح و مقالید آسمانها و زمین، مفاتیح خزاین آسمان و زمین است، هم چنان که در جای دیگر فرموده: " وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ " ^{۱۶۱} و خزاین آسمانها و زمین، عبارت است از: غیبت آنها که اشیاء و نیز نظام اشیاء از آن غیب درآمده، ظهور پیدا می‌کنند، و به عالم شهود منتقل می‌شوند. هم چنان که باز در این باره فرموده: " وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ " ^{۱۶۲}

و مالك کلیدهای آسمانها و زمین بودن، کنایه است از اینکه مالك آن خزینه‌هایی است که هستی موجودات و ارزاقشان و عمرها و اجله‌ایشان و سایر چیزهایی که از آغاز پیدایش تا وقتی که به خدا باز می‌گردند و در مسیر هستی به آنها مواجه می‌شوند از آنجاست.

و این جمله یعنی جمله " له مقالید ... " در مقام تعلیل جمله " وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ " است، و به همین جهت او عاطفه بین آن دو نیاورده است.

" وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ " در سابق گفتیم که جمله " اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ " تا جمله " و الأرض"، از حجت‌هایی که در خلال آیات سابق بود خلاصه‌گیری می‌کند. و بنا بر همین ادعا، جمله " وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ... " عطف بر جمله " اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ " می‌شود، و معنای مجموع آن چنین می‌شود: آنچه حجت‌ها و آیات بر آن دلالت می‌کند این است که خدا خالق و در

نتیجه مالك و در نتیجه مالك بودن هم وکیل بر هر چیز است، و خلاصه یگانه در ربوبیت و الوهیت است. و کسانی که به آیات پروردگارشان کفر ورزیده، و او را یگانه در ربوبیت ندانسته و عبادتش نکردند، زیانکارند.

^{۱۵۸} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۱.

^{۱۵۹} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۱.

^{۱۶۰} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۹.

^{۱۶۱} خزینه‌های آسمان و زمین از آن خدا است. سوره منافقون، آیه ۷.

^{۱۶۲} و هیچ چیز در عالم نیست جز آنکه خزینه‌های آن نزد ما خواهد بود و از آن به عالم خلق نمی‌فرستیم مگر به قدر معین. سوره حجر، آیه ۲۱.

مفسرین در اینکه جمله " وَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... " به کجا عطف شده، اختلاف کرده‌اند، و وجوه بسیار و مختلفی آورده‌اند که چون فایده‌ای در نقلش ندیدیم، از نقل آن صرف‌نظر کردیم، شما می‌توانید به تفاسیر مفصل مراجعه کنید.

" قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ " بعد از آنکه خدای سبحان خلاصه حجت‌های مزبور در سوره را، یعنی یگانگی خدا را در خلقت، ملك و تدبیر را بیان کرد. و لازمه آن، یگانگی او در ربوبیت و الوهیت بود، لذا به رسول گرامی خود دستور می‌دهد که مشرکین را- که به وی می‌گفتند خدایان ایشان را بپرستند- مخاطب قرار داده، بفرماید: بعد از آن همه حجت‌های روشن دیگر محلی برای پرستش غیر خدا و پذیرفتن پیشنهاد شما باقی نمی‌ماند، و آیا این پیشنهاد به غیر از جهل چیز دیگری می‌تواند باشد؟

پس در جمله " أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ " حرف " فا " برای آن است که مضمون جمله را بر جمله " اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ " - تا آخر و آیه- تفریع کند و این را نتیجه آن قرار دهد. و استفهام در آن استفهام انکاری است و کلمه " غیر الله " مفعول جمله " اعبد " است، و اگر مفعول جلوتر از فعلش قرار گرفته، برای این است که بر ذکر آن عنایت داشته. و جمله " تاملونی " جمله‌ای است معترضه که بین فعل و مفعولش فاصله شده، و اصل جمله " تاملونی "، " تاملوننی " بوده که یکی از نون‌ها در نون دیگر ادغام شده است.

و جمله " أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ " خطاب رسول خدا (ص) به ایشان است تا اشاره کند به اینکه پیشنهاد آنان- که آن جناب هم غیر خدا را بپرستند- با اینکه ادله گذشته در یگانگی خدا در ربوبیت و الوهیت روشن بود، چیزی جز نفهمی و نادانی ایشان نمی‌تواند باشد.

" وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَسْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ ... "

این جمله مدلول و معنای حجت‌های عقلی را که به وسیله وحی اقامه شد، تایید می‌کند، گویا فرموده: غیر از خدا را نپرست، چون پرستش غیر خدا جهل است، و چگونه جایز باشد برای تو با اینکه وحی صریحا تو را دلالت کرد بر اینکه از این کار نهی شده‌ای هم چنان که عقل هم از آن نهی می‌کند.

ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص: ۴۴۰ پس در جمله " وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ " لام، لام قسم است، و جمله " لَئِنْ أَسْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ "، بیان می‌کند که آن وحیی که نازل شده چه بوده، و تقدیر کلام چنین است: سوگند می‌خورم که این معنا به تو وحی شده که اگر شرك بورزی چنین و چنان می‌شود، و به انبیای قبل از تو نیز وحی شده بود که اگر شرك بورزید عملتان بی‌نتیجه گشته و از زیانکاران خواهید شد.

[اشاره به عدم منافات عصمت با اختیار و بیان اینکه نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از شرك ورزیدن، نهی حقیقی است]

و خطاب در آیه به رسول خدا (ص) و سایر انبیا (ع) به نهی از شرك و انذارشان به حبط شدن عمل و جزو زیانکاران شدن خطابی است حقیقی، و تهدید و انذاری است واقعی، چون همانطور که قبلا هم گفتیم غرض این سوره اشاره به این حقیقت است که رسول خدا (ص) هم مامور به ایمان آوردن است او مشرکین را به هر چه دعوت می‌کند که بدان ایمان آورند، خودش نیز باید بدان ایمان آورد و به هر تکلیفی که دعوت می‌کند انجام دهند خودش هم باید انجام دهد. خلاصه او هم فردی از افراد مسلمین است، پس دیگر نمی‌تواند پیشنهاد مشرکین را در پرستش بت‌های ایشان بپذیرد.

و صرف اینکه انبیا معصوم به عصمت الهی هستند و با داشتن آن دیگر ممکن نیست معصیت از ایشان سر بزنند، باعث نمی‌شود که تکلیف از ایشان ساقط باشد و توجه تکلیف به ایشان صحیح نباشد، چون اگر این طور بود دیگر عصمت در حقشان تصور نمی‌شد، هم چنان که در حق جمادات و گیاهان تصور ندارد، پس معصوم به کسی گفته می‌شود که بتواند گناه کند، ولی نکند.

علاوه بر این، عصمت- که عبارت است از قوه‌ای که با داشتن آن صدور معصیت ممتنع می‌شود- خود از شؤون مقام علم است، و این معنا همانطور که در سابق در تفسیر آیه "وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ" ^{۱۶۳}

بداند اشاره کردیم، منافات با داشتن اختیار ندارد، چون اختیار از شؤون مقام عمل است، و معنایش این است که: هم صدور فعل از جوارح و اعضا صحیح باشد و هم ترك فعل.

و معلوم است که علم قطعی به مفسده گناه که مانع از صدور آن گناه از دارنده آن علم باشد منافاتی با اینکه دارنده آن علم مختار باشد ندارد، مثلا کسی که علم قطعی دارد به اینکه در اثر خوردن فلان سم می‌میرد. و یا نابینا می‌شود، چنین علمی مانع قطعی او از خوردن سم است، ولی لازمه این منع این نیست که خوردن سم از او محال باشد، بلکه باز هم صدور و عدم صدور این عمل از اعضا و جوارح او صحیح است، هم می‌تواند بخورد و هم می‌تواند اجتناب کند، در نتیجه پس باز هم صحیح است که به او بگوییم: از خوردن سم اجتناب کن.

و از آنچه گذشت به خوبی روشن شد اینکه از کلام بعضی از مفسرین ^{۱۶۴} برمی‌آید که خواسته‌اند بگویند: نهی از شرك و امثال آن نسبت به معصوم نهی صوری است، و منظور نهی امت است، و مبنای کلام از باب مثل معروف است که می‌گویند: "دخترم بتو می‌گویم عروسم تو بشنو"، حرف درستی نیست.

و وجه نادرستی‌اش از آنچه گذشت واضح شد. و اما اینکه خود ما هم در سابق گفتیم، و در بعضی روایات هم آمده که اینگونه خطابه‌های قرآنی که به معصومین شده از باب مثل معروف "دخترم بتو می‌گویم عروسم تو بشنو" است، معنایش این نیست که خطاب به معصوم اصلا غلط

^{۱۶۳} سوره نساء، آیه ۱۱۳.

^{۱۶۴} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۰۷.

است، بلکه معنایش این است که اگر تکلیف به کسانی را که هم ممکن است آن را اطاعت کنند، و هم ممکن است مخالفت و معصیت کنند، متوجه کسی کنیم که حتماً آن را اطاعت می‌کند، مؤثرتر می‌افتد، همانطور که گفته‌اند: کنایه رساتر از تصریح است.

" وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ " - معنای این جمله از بیانی که گذشت روشن شد، و ممکن است الف و لام در " الخاسرین " عهد را افاده کند، آن وقت معنا چنین می‌شود: در این صورت تو از همان خاسرینی خواهی بود که به آیات خدا کفر ورزیده، و از حجت‌های داله بر وحدانیت خدا اعراض کردند.

" بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ " کلمه " بل " اعراض از نهی مستفاد از کلام قبلی را می‌رساند، گویا فرموده: پس بنا بر آنچه گفته شد غیر خدا را نپرست، بلکه تنها خدا را بندگی کن. و اگر اسم مقدس " الله " را که مفعول است جلوتر از فعل " فاعبد " آورد، برای افاده حصر است.

و حرف " فاء " در جمله " فاعبد " زایده است و - به طوری که گفته‌اند -^{۱۶۵} تنها به منظور تاکید در کلام آمده. ولی بعضی^{۱۶۶} هم گفته‌اند که فای جزاء است، جزایی که شرط آن حذف شده، و تقدیر کلام: " بل ان كنت عابدا او عاقلا فاعبد الله " بوده.

" وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ " - یعنی با خداپرستیت از شاکرین شو، از کسانی که شکر نعمت خدا به جا می‌آورند. نعمت‌هایی که همه بر یگانگی او در ربوبیت و الوهیت دلالت دارد. در تفسیر جمله " وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ " ^{۱۶۷} و جمله " وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَّاكِرِينَ " ^{۱۶۸}، گفتیم که مصداق شاکرین - البته شاکرین به حقیقت معنای کلمه - همانا مخلصین - به فتحه لام - هستند بدانجا مراجعه فرمایید.

[معنای اینکه در باره مشرکین فرمود: " وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ "]

" وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ... "

قدر هر چیز، همان مقدار و اندازه آن است، حال یا اندازه حجمش، یا عددش، یا وزنش، یا امثال آن. ولی همین کلمه را به طور استعاره در امور معنوی هم، یعنی در مقام و منزلت نیز به کار می‌برند.

پس اینکه فرمود: " و نمی‌توانند خدا را آن طور که حق اندازه‌گیری او است، اندازه بگیرند "، تمثیلی است برای اینکه مردم آن طور که باید خدا را نمی‌شناسند، چون از حیث معاد و برگشت اشیاء به او، که جمله " وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ " - تا آخر سوره - آن را افاده می‌کند او را نمی‌شناسند. چون در این جمله این معنا را خاطر نشان می‌کند که در روز قیامت تمامی اسباب از سببیت می‌افتند و دست خلق از همه آنها بریده می‌شود، تنها يك سبب می‌ماند و آن هم

^{۱۶۵} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۴.

^{۱۶۶} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۴.

^{۱۶۷} سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

^{۱۶۸} سوره اعراف، آیه ۱۷.

خدای مسبب الاسباب است. و در آن روز زمین را قبضه می‌کند، آسمانها را درهم می‌پیچد، و برای مردن همه زنده‌ها، و زنده شدنشان در صور می‌دمد، و زنی به نور پروردگارش نورانی می‌گردد، و کتاب را می‌گذارند و انبیاء و شهداء را می‌آورند، و بین خلق داوری می‌شود، و هر کسی آنچه را که کرده به طور کامل دریافت می‌کند، و مجرمین را به سوی آتش و متقین را به سوی بهشت می‌برند. خوب، خدایی که چنین شانی در مالکیت و تصرف دارد اگر کسی او را با این شوون بشناسد، همین شناسایی ایجاب می‌کند که تنها به سوی او روی آورد و به کلی از غیر او اعراض کند.

و لیکن مشرکین چون ایمانی به معاد ندارند پس در حقیقت قدر خدا را به حقیقت قدردانی ندانسته و نشناخته‌اند، و بدین سبب بوده که از پرستش او اعراض نموده به پرستش غیر او پرداخته‌اند.

" وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ " منظور از کلمه " أرض " کره زمین است با همه اجزای اسبابی که در آن در یکدیگر فعالیت دارند. و کلمه " قبضة " مصدر به معنای " مقبوض " است، و قبض بر هر چیز و بودن آن در قبضه، کنایه است از تسلط تام بر آن، یا انحصار تسلط صاحب قبضه بر آن. و مراد در اینجا معنای دوم است، چون آیه " وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ " ^{۱۶۹} و آیاتی دیگر این معنا را تایید می‌کند.

در سابق هم مکرر گفتیم که آیه معنای انحصار ملك و امر و حکم و سلطان و امثال آن در روز قیامت برای خدای تعالی، این نیست که این عناوین در دنیا منحصر در خدا نباشد، بلکه معنایش این است که در قیامت این عناوین بهتر ظهور دارد و اهل محشر آنها را به وضوح درک می‌کنند، بر خلاف دنیا که در آنجا این معانی برای همه روشن نیست و گرنه در دنیا هم این عناوین مال خدا است. پس معنای بودن زمین در قیامت در قبضه خدا، این است که در قیامت این معنا را برای مردم روشن می‌شود، نه اینکه اصل آن تنها در قیامت پیدا می‌شود و خدا تنها در آن روز دارای چنین تسلط و مالکیت می‌گردد.

" وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ " - یمین هر چیزی، دست راست و سمتی که از سمت دیگر قوی‌تر است می‌باشد، و این کلمه را به طور کنایه در قدرت استعمال می‌کنند. و از سیاق آیه بر می‌آید که حاصل دو جمله، یعنی دو جمله " وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ " و جمله " وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ "، این است که در آن روز سبب‌های زمینی و آسمانی از سببیت می‌افتند، و ساقط می‌شوند و آن روز این معنا ظاهر می‌گردد که هیچ مؤثری در عالم هستی بجز خدای سبحان نیست.

" سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ " - این جمله خدای تعالی را از شرک‌هایی که مشرکین ورزیده و غیر خدا را شریک در ربوبیت و الوهیت خدا دانستند و در نتیجه تدبیر عالم را به خدایان خود نسبت دادند و آنها را پرستیدند، منزه می‌دارد.

^{۱۶۹} امر امروز از خداست. سوره انفطار، آیه ۱۹.

[توضیحی در باره نفخه صور و صعقه آسمانیان و زمینیان و مقصود از استثناء " إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" در آیه " وَ نُفِّخَ فِي الصُّورِ ... "]

" وَ نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ... "

ظاهر آنچه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می‌گیرد، يك بار برای اینکه همه جانداران با هم بمیرند، و يك بار هم برای اینکه همه مردگان زنده شوند. و این معنا از روایات وارده از ائمه اهل بیت (ع)، و بعضی از روایات وارده از طرق اهل سنت از رسول خدا (ص) برمی‌آید، هر چند که بعضی دیگر از روایات اهل سنت خالی از ابهام نیست و همین جهت باعث شده که بعضی^{۱۷۰} از علمای اهل سنت، این نظریه را اختیار کنند که: نفخه صور در سه نوبت صورت می‌گیرد: اول برای میراندن. دوم برای زنده کردن و بعث. و سوم برای فزع و صعقه. و بعضی^{۱۷۱} دیگر بگویند که: " چهار نفخه است" و لیکن اثبات این معنا از ظواهر آیات بسیار مشکل است.

و شاید همین انحصار نفخ صور در دو نفخه " اماته" و " احیا"، باعث شده که کلمه " صعق" را در نفخه اول به مردن خلایق تفسیر کنند، با اینکه معروف از معنای این کلمه غش کردن است. صاحب صحاح می‌گوید: وقتی گفته می‌شود: " صعق الرجل صعقا و تصعقا" معنایش این است که غش کرد و " اصعقه غیره"، یعنی دیگری او را به غش درآورد آن گاه می‌گوید: " صعقه" در آیه " فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ" به معنای مردن است^{۱۷۲}

و جمله " إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" استثنایی است از اهل آسمانها و زمین. و اما اینکه این استثناء شدگان چه کسانی هستند، بعضی^{۱۷۳} گفته‌اند: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیلند، که پیشوایان فرشتگانند، چون این نامبردگان در هنگام نفخ صور نمی‌میرند، بلکه بعد از آن می‌میرند.

بعضی^{۱۷۴} دیگر گفته‌اند: آن چهار نفر با حاملان عرشند. بعضی^{۱۷۵} هم گفته‌اند: آن نامبردگان با رضوان و حور و مالک و زبانیه‌اند. بعضی^{۱۷۶} دیگر - که سخنشان از همه سخنان سخیفتر و بی‌پایه‌تر است - گفته‌اند: منظور از جمله " مَنْ شَاءَ اللَّهُ"، خود خدای سبحان است.

و خواننده عزیز توجه دارد که هیچ يك از این اقوال به دلیلی از لفظ آیات که بتوان بدان استناد جست مستند نیستند.

بله اگر برای خدا خلقی تصور شود که در ورای آسمانها و زمین بوده باشند، آن وقت ممکن است بگوییم استثنای مزبور به طور منقطع آنان را استثنا کرده.

^{۱۷۰} تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۸.

^{۱۷۱} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۹.

^{۱۷۲} صحاح اللغة، ماده " صعق".

^{۱۷۳} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۸.

^{۱۷۴} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۸.

^{۱۷۵} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۸.

^{۱۷۶} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۲۸.

و یا بگوییم مرگ عبارت است از جدایی روح از جسد، و این تنها در جانداران دارای جسد تصور دارد، و اما ارواح نمی‌میرند، و منظور از استننا ایشانند، و در این صورت استثنای مزبور منقطع نیست، بلکه متصل است، چون ارواح هم در بین " مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ " هستند. مؤید این وجه بعضی از روایاتی است که از ائمه اهل بیت (ع) رسیده.

مانند آن روایتی که در ذیل آیه شریفه " لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ " ^{۱۷۷} وارد شده که فرموده‌اند:

جوابی که در آیه آمده، یعنی جمله " لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ " ^{۱۷۸}، کلام ارواح انبیاء (ع) است، و روایاتی دیگر که این معنا را تایید می‌کند.

" ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ " - ضمیر در " فیه " به کلمه " صور " بر می‌گردد. و کلمه " آخری " صفت برای موصوفی است که حذف شده و تقدیرش " و نفخ فیه نفخة اخرى " است. و کلمه " قیام " جمع " قائم " است. و کلمه " ينظرون " به معنای " بینظرون - منتظرند " و یا به معنای معروف خود کلمه است که همان نظر کردن باشد.

و معنای آیه این است که: در صور نفخه دیگری دمیده می‌شود که ناگهان همه از قبرها برمی‌خیزند و منتظر می‌ایستند تا چه دستوری برسد، و یا چه رفتاری با ایشان می‌شود. و یا معنایش این است: برمی‌خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می‌کنند.

و اینکه در این آیه آمده که بعد از نفخه دوم برمی‌خیزند و نظر می‌کنند، منافاتی با مضمون آیه " وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ " ^{۱۷۹} و آیه " يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا " ^{۱۸۰} و آیه " وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ " ^{۱۸۱} ندارد، برای اینکه فزعشان و دویدنشان به سوی عرصه محشر، و آمدن آنان فوج فوج بدانجا، مانند بپا خاستن و نظر کردنشان حوادثی نزدیک بهمند، و چنان نیست که با هم منافات داشته باشند.

[مراد از " اشراق زمین به نور پروردگار " در قیامت، و جوهری که در این باره گفته شده است]

" وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ... "

" اشراق الارض " به معنای نورانی شدن زمین است. و کلمه " نور " معنایش معروف است. البته این کلمه در کلام خدای تعالی در بسیاری موارد به همان معنای معروفش یعنی نور حسی آمده، و در بعضی موارد به عنایتی بر ایمان و بر قرآن نیز اطلاق شده است، و آن عنایت این است که ایمان و قرآن حقایقی را برای دارنده‌اش روشن می‌کند، که اگر ایمان و قرآن

^{۱۷۷} امروز ملك از آن کیست. سوره مؤمن، آیه ۱۶.

^{۱۷۸} ملك امروز هم‌ايش از خدای واحد قهار است. سوره مؤمن، آیه ۱۶.

^{۱۷۹} و در صور دمیده می‌شود که ناگهان از گورهای خود به سوی پروردگارشان می‌شتابند. سوره یس، آیه ۵۱.

^{۱۸۰} روزی که در صور دمیده می‌شود فوج فوج می‌آیند. سوره نبأ، آیه ۱۸.

^{۱۸۱} روزی که در صور دمیده می‌شود همه آنان که در آسمانها و آنان که در زمینند به فزع در می‌آیند. سوره نمل، آیه ۸۷.

نبود به آن حقایق دست نمی‌یافت، از جمله موارد اطلاقش بر ایمان آیه " اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ " ^{۱۸۲} است. و یکی از موارد اطلاقش بر قرآن آیه " فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا " ^{۱۸۳} می‌باشد.

مفسرین در معنای " اشراق زمین به نور پروردگارش " اختلاف کرده‌اند. بعضی ^{۱۸۴} گفته‌اند: آن روز زمین به نوری روشن می‌شود که خدا خلقش کرده، نه به نور اجسام نورانی چون خورشید و ماه. و اگر نور را به کلمه " پروردگارش " اضافه کرده، در حقیقت از قبیل " روحی " و " ناقله الله " است.

لیکن این وجه هیچ دلیل قابل اعتمادی ندارد.

بعضی ^{۱۸۵} دیگر گفته‌اند: مراد از آن، تجلی پروردگار متعال است برای داوری بین خلق، هم چنان که در بعضی اخبار از طرق اهل سنت نیز آمده است.

اشکال این وجه این است که به فرضی که آن روایت صحیح باشد، هیچ دلالتی بر این معنا ندارد که اشراق زمین ناظر به آن نور باشد.

بعضی ^{۱۸۶} دیگر گفته‌اند: مراد از آن، روشن شدن زمین به عدالت پروردگار است در قیامت، چون همانطور که نور علم به عمل است، نور زمین هم به عدالت است.

اشکال این هم آن است که: اگر فرضاً استعاره گرفتن نور را در عدالت صحیح بدانیم، لازمه‌اش آن نیست که نور در آیه هم به همان معنای عدالت باشد، مگر آنکه دلیلی بر آن دلالت کند، آنهم به عهده صاحب این قول است که بیاورد، و نیاورده.

و در تفسیر کشاف آمده که: خدای عز و جل کلمه " نور " را استعاره گرفته برای حق و برهان، و این استعاره در چند جای قرآن آمده که آیه مورد بحث هم یکی از آنها است، و معنایش این است که: زمین به خاطر آن حقی که در آن اقامه می‌شود، و آن عدلی که در آن گسترده می‌گردد، و آن میزان حقی که با آن حسنات و سیئات را می‌سنجد، نورانی می‌شود.

و همین که کلمه نور را به نام خودش اضافه کرد و فرمود " به نور رب " با در نظر گرفتن اینکه رب همان حق و عدل است و نیز اضافه کردن نام خودش بر ضمیر زمین " ربها "، با در نظر گرفتن اینکه نام او زمین را زینت می‌دهد، چون عدل خود را در آن می‌گستراند، و موازین

قسط را در آن نصب می‌کند، و بین اهل زمین به حق حکم می‌کند، خود به بانگ بلند این معنا را تایید می‌نماید.

^{۱۸۲} خدا سرپرست کسانی است که ایمان دارند، آنان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

^{۱۸۳} پس ایمان آورید به خدا و رسول او، و نوری که ما نازل کردیم. سوره تغابن، آیه ۸.

^{۱۸۴} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۰.

^{۱۸۵} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۰.

^{۱۸۶} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۰.

آری، آراسته‌ترین مکانها آنجا است که در آن عدالت باشد و از آن آبادتر نخواهی یافت. و در این اضافه‌ها این اشاره هست که رب و خالق زمین است که در زمین عدالت را برقرار می‌کند و اگر در زمین جور می‌شود از ناحیه غیر خدا است.

و نیز عطفی " که بر جمله " أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا " کرده، یعنی جمله " وَ وُضِعَ الْكِتَابُ " و جمله " وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ " و خلاصه کتاب را نهادن و بر طبق آن حکم کردن، و آوردن انبیا و شهدا و صدیقین، و داوری به حق، همه عبارتند از همان نور.

چون در بین خود ما نیز معمول است، و می‌بینی که مردم به پادشاه عادل می‌گویند:

" اشرفت الافاق و اضاعت الدنيا بقسطك- همه آفاق و سراسر جهان با عدالت تو روشن گردید" و نیز در مقابلش می‌گویند: " اظلمت البلاد بجور فلان- تمام شهرها از ظلم فلانی تاریک شد" رسول خدا (ص) هم فرموده: " ظلم همان ظلمات روز قیامت است" و نیز می‌بینیم که آیه شریفه با اثبات عدالت آغاز شده و با نفی ظلم خاتمه یافته است^{۱۸۷}

و ما بر آن دو اشکال داریم: اول اینکه در آغاز کلامش گفت: در بسیاری از موارد کلمه " نور" در قرآن کریم، استعاره در حق و قرآن و برهان شده. قرآنش را قبول داریم، ولی استعاره شدن آن را برای حق و برهان قبول نداریم، چون از هیچ آیه‌ای چنین چیزی بر نمی‌آید.

دوم اینکه: کلمه " حق" و " عدل" هر چند که در بعضی موارد يك مصداق پیدا می‌کنند، ولی هر چه باشد دو مفهوم متغایرند، و صرف اینکه نور در آیه استعاره برای حق شده باشد، مستلزم آن نیست که مقصود از آن عدالت بوده باشد. و آقای زمخشری وقتی می‌خواهد بگوید که از کلمه نور عدالت اراده شده، پای حق و عدالت هر دو را به میان می‌آورد، آن وقت عدالت به تنهایی را نتیجه می‌گیرد، و دیگر سخنی از حق به میان نمی‌آورد.

و اما آنچه به نظر ما می‌رسد- و خدا داناتر است- این است که: بعید نیست مراد از " اشراق زمین به نور پروردگارش" آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور، و این هم جای شك نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می‌شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده: " وَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا". و اگر به جای کلمه " الله" کلمه "

^{۱۸۷} تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۴۵.

رب" را آورده برای تعریض بر مشرکین است، که منکر ربوبیت خدای تعالی برای زمین، و موجودات زمینی هستند.

و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است، هم چنان که در جمله " وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ"، نیز گفتیم که منظور، زمین و آنچه در آن است می‌باشد.

این معنایی که به نظر ما رسیده از مواضعی از کلام خدای تعالی استفاده می‌شود:

مانند آیه " لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ" ^{۱۸۸} و آیه " يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ" ^{۱۸۹} و آیه شریفه " يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسَ أَسْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ" ^{۱۹۰}، و آیات بسیاری دیگر که دلالت دارند بر ظهور اعمال و تجسم آنها، و شهادت اعضای بدن آدمیان و امثال آن.

" وَ وُضِعَ الْكِتَابُ" - بعضی ^{۱۹۱} از مفسرین گفته‌اند: " مراد از نهادن کتاب رسیدگی به حساب اعمال است". ولی این وجه- به طوری که ملاحظه می‌کنید- صحیح نیست. و بعضی ^{۱۹۲} دیگر گفته‌اند:

مراد از کتاب، همان نامه‌های اعمال است، که حساب بر طبق آنها صورت می‌گیرد و بر طبق آن حکم می‌کنند. و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از کتاب لوح محفوظ است. مؤید این وجه آیه " هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ" ^{۱۹۳} است.

" وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ" - اما آوردن انبیا- به طوری که از سیاق برمی‌آید- برای این است که از ایشان بپرسند آیا رسالت خدا را انجام دادید یا نه؟ و آیه شریفه " فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ" ^{۱۹۴} هم مؤید این معنا است.

و اما آوردن شهدا که عبارتند از گواهان اعمال، آن نیز برای این است که آنچه از اعمال قوم خود دیده‌اند و تحمل کرده‌اند، اداء کنند که در جای دیگر در این باره فرموده:

^{۱۸۸} تو از چنین وضعی در غفلت بودی، ما پرده غفلت را کنار زدیم اینک دیدگانت امروز تیز بین و خیره شده است. سوره ق، آیه

۲۲

^{۱۸۹} روزی که هر نفسی آنچه از عمل خیر کرده و آنچه از بدیها که مرتکب شده حاضر می‌یابد. سوره آل عمران، آیه ۳۰. امروز زمین اخباری را که دارد می‌گوید، چون پروردگار تو به آن وحی کرده. امروز مردم دسته دسته بیرون می‌آیند تا اعمال خود را ببینند. پس هر کس به سنگینی يك ذره عمل خیری کرده باشد، آن را می‌بیند و هر کس به سنگینی يك ذره عمل شری کرده باشد، آن را خواهد دید. سوره زلزال، آیه ۴-۸.

^{۱۹۰} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۱.

^{۱۹۱} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۱.

^{۱۹۲} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۱.

^{۱۹۳} این کتاب ما است که به حق علیه شما نطق می‌کند و ما در دنیا همواره آنچه شما می‌کردید از نامه عملتان در این کتاب

استنساخ می‌کردیم. سوره جاثیه، آیه ۲۹.

^{۱۹۴} سوگند می‌خوریم که به زودی از امت‌هایی که برایشان پیامبر ارسال کردیم، و از خود آن پیامبران بازخواست خواهیم کرد. سوره اعراف، آیه ۶.

" فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا " ۱۹۵

" وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظْلَمُونَ " - دو ضمیر جمع که در " بینهم " و " لا یظلمون " است، به عموم مردم که از سیاق استفاده می‌شود، برمی‌گردد، هر چند که کلمه " ناس " قبلاً ذکر نشده باشد. و قضای بین مردم، عبارت است از داوری بین آنان در آنچه که در آن اختلاف می‌کردند. و این معنا مکرر در کلام خدای تعالی آمده، مانند: " إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ " ۱۹۶.

" وَ وَفَّيْتُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ " کلمه " توفیه " به معنای دادن و پرداختن چیزی است به حد کمال و تمام. و در جمله مورد بحث به خود عمل متعلق شده، یعنی فرموده در قیامت خود اعمال را به صاحبانشان می‌دهیم، نه جزا و پاداش آن را و این بدان جهت است که دیگر جای شکی در عادلانه بودن جزای آن روز باقی نگذارد، و در نتیجه آیه مزبور به منزله بیان برای جمله " وَ هُمْ لَا يظْلَمُونَ " است.

" وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ " - یعنی حکم خدا بدین منوال که کتاب را بگذارند و از روی آن به حساب خلائق برسند، و همچنین آوردن انبیاء و شهداء بدین جهت نیست که خدا از اعمال بندگان بی‌اطلاع است و محتاج است تا آگاهان و گواهان بیابند و شهادت دهند، بلکه بدین منظور است که حکمش بر اساس عدالت اجرا گردد. و گرنه او به هر چه که خلائق می‌کنند آگاه است.

آیه سابق در باره اصل قضای خدا و حکم او بود، و آیه مورد بحث در خصوص اجرای آن است و آیات بعدی همین اجرا را تفصیل می‌دهد.

" وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ ... "

کلمه " سیق " ماضی مجهول از مصدر " سوق " به - فتحه سین و سکون واو - است، و به طوری که در مجمع البیان^{۱۹۷} گفته به معنای به حرکت واداشتن است^{۱۹۸}. و کلمه " زمر " جمع " زمرة " است که - به طوری که در صحاح^{۱۹۹} آمده - به معنای جماعتی از مردم است.

و معنای آیه چنین است: در قیامت کفار را دسته دسته از پشت سر به سوی جهنم می‌رانند. " حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا " و چون به جهنم می‌رسند " فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا " درهای آن باز می‌شود، تا داخل آن

^{۱۹۵} چگونه‌اند آن روزی که از هر امتی گواهی بیاوریم، و تو را هم گواه اینان بیاوریم. سوره نساء، آیه ۴۱.

^{۱۹۶} به درستی پروردگارت در روز قیامت در بین مردم در آنچه که اختلاف می‌کردند، داوری خواهد کرد. سوره یونس، آیه ۹۳.

^{۱۹۷} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۱۰.

^{۱۹۸} " سائق " آن رای گویند که حیوان رای از پشت سر براند، و راند آن رای که از جلو مهارش رای بکشد. مترجم

^{۱۹۹} صحاح اللغة، ماده " زمر ".

شوند. و از اینکه در اینجا فرمود درهای آن باز می‌شود معلوم می‌شود درهای متعددی دارد. آیه "لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ" ۲۰۰ به این معنا تصریح می‌کند، "وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا"، خازنان دوزخ یعنی ملائکه‌ای که موکل بر آنهاست، از در ملامت و انکار برایشان می‌گویند: "أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ"، آیا رسولانی از خود شما یعنی از نوع خود شما انسانها به سویتان نیامدند؟

"یتلون" تا بخوانند "عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ" بر شما آیات پروردگارتان را؟ و آن حجت‌ها و براهینی که بر وحدانیت خدا در ربوبیت، و وجوب پرستش او دلالت می‌کند برایتان اقامه کنند؟" قَالُوا بَلَى "گفتند چرا چنین رسولانی برای ما آمدند، و آن آیات را برای ما خواندند،" و لکن "زیر بار نرفتیم و آنان را تکذیب کردیم، و در نتیجه" حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ "فرمان خدا و حکم ازلی‌اش در باره کفار به کرسی نشست. و منظور از "کلمه عذاب" همان است که در هنگامی که به آدم فرمان می‌داد به زمین فرود آید، فرمود:

"وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" ۲۰۱

"قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ" گوینده این فرمان- به طوری که از سیاق برمی‌آید- خازنان دوزخند. و از جمله "فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ" برمی‌آید که این فرمان در باره کفاری صادر می‌شود که از در تکبر آیات خدا را تکذیب کرده، و با حق عناد ورزیده‌اند.

"وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَ فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا" در این آیه بر خلاف آیه قبلی جواب "اذا" ذکر نشده، و این خود اشاره به آن است که امر بهشت ما فوق آن است که با زبان گفته شود و ما و رای هر مقیاسی است که اندازه‌اش را معین کند. و جمله "وَ فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا" حالیه است، یعنی تا آنکه به بهشت می‌رسند، در حالی که درها برایشان باز شده. و منظور از جمله "خزنتها" ملائکه‌ای هستند که موکل بر بهشتند.

و معنای آیه این است که: "سِيقَ" به حرکت و می‌دارند "الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا" کسانی را که از انتقام پروردگار خود پرهیز داشتند دسته دسته به سوی بهشت "حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا" تا آنکه بدانجا برسند، در حالی که "فتحت ابوابها"، درهای آن برایشان باز شود" وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا "موکلین بهشت در حالی که بهشتیان را استقبال می‌کنند به ایشان می‌گویند: "سَلَامٌ عَلَيْكُمْ" شما همگی در سلامت مطلق خواهید بود، و جز آنچه مایه خشنودی است نخواهید دید. "طَبْتُمْ" بعید نیست که این جمله بیانگر علت اطلاق سلام باشد. "فَادْخُلُوا خَالِدِينَ" اینك داخل شوید که اثر پاکی شما این است که جاودان در آن زندگی کنید.

[سخن بهشتیان بعد از ورود به بهشت]

"وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَ عَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ..."

۲۰۰ سوره حجر، آیه ۴۴.

۲۰۱ و کسانی که کفر بورزند، و آیات ما را تکذیب کنند، آنان اهل آتش و در آن جاودانه‌اند. سوره بقره، آیه ۳۹.

گویندگان این سخن- به گفته جمعی- مردم پرهیزگارانند، و مرادشان از وعده‌ای که خدا به آنان داده بود، آن وعده‌ای است که در قرآن و در سایر وحی‌ها که به انبیای دیگر کرده بود مکرر آمده، و متقین را وعده بهشت داده، از آن جمله در قرآن عزیزش فرموده: "لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ" ^{۲۰۲} و نیز فرموده: "إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ" ^{۲۰۳} بعضی ^{۲۰۴} هم گفته‌اند: مراد از این وعده وعده آمدن قیامت و ثواب در آن است.

و بعید نیست که مراد از این وعده، وعده به ارث دادن بهشت باشد، هم چنان که در قرآن فرموده: "أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" ^{۲۰۵}، و بنا بر این احتمال جمله "وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ" عطف تفسیر می‌شود برای جمله "صَدَقْنَا وَعْدَهُ" (و معنا چنین می‌شود: گفتند حمد آن خدایی را سزد که به وعده خود وفا کرد، و بهشت دیگران را هم به ما ارث داد).

"وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ" - مراد از کلمه "أَرْضَ" - به طوری که گفته‌اند- ^{۲۰۶} زمین بهشت است، یعنی همانجایی که بهشتیان در آنجا مستقر می‌شوند. و در اول سوره مؤمنون هم گذشت که مراد از ارث دادن بهشت، این است که: بهشت را برایشان باقی گذاشت، با اینکه در معرض آن بود که دیگران آن را ببرند و یا حد اقل شریک ایشان شوند، ولی آن دیگران (در اثر گناه و شرک) سهم بهشت خود را از دست دادند و به اینان منتقل گردید.

"نَبَّأُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ" - این جمله بیانگر ارث دادن زمین به ایشان است، و اگر با اینکه جا داشت بفرماید "نتبوء منها"، فرمود: "نَبَّأُوا مِنَ الْجَنَّةِ" و خلاصه با اینکه جا داشت ضمیر کلمه "أَرْضَ" را به کار ببرد کلمه "جنت" را آورد برای این است که کلمه "أَرْضَ" را معنا کند، و بفهماند که منظور ما از "أَرْضَ" همان بهشت است.

ولی بعضی ^{۲۰۷} از مفسرین گفته‌اند: مراد از "أَرْضَ" همین زمین دنیا است. ولی تفسیری است بسیار بی‌پایه، مگر اینکه آن را توجیه کنند، و بگویند بهشت عبارت است از آخرت همین زمین دنیا، هم چنان که خدای تعالی فرموده: "أُولَئِكَ لَهُمْ عُقُوبَى الدَّارِ" ^{۲۰۸}

و معنای آیه این است که: پرهیزکاران بعد از داخل شدن در بهشت، می‌گویند حمد خدایی را که به وعده خود وفا کرد، آن وعده‌ای که می‌داد که به زودی ما را داخل بهشت می‌کند. و یا آن وعده‌ای که می‌داد که به زودی بهشت را به ما به ارث می‌دهد، و ما در بهشت هر جایش که دلمان بخواهد مسکن خواهیم کرد- و از این جمله اخیر به دست می‌آید که بهشتیان هر چه بخواهند در بهشت دارند.

^{۲۰۲} برای کسانی که تقوی پیشه کردند نزد پروردگارشان بهشت‌ها است. سوره آل عمران، آیه ۱۵.

^{۲۰۳} مردم پرهیزگار نزد پروردگارشان بهشتهای نعیم دارند. سوره قلم، آیه ۳۴.

^{۲۰۴} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۵.

^{۲۰۵} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۵.

^{۲۰۶} ایشانند که دارای خانه آخرتند. سوره رعد، آیه ۲۲.

^{۲۰۷} اینانند آنهایی که بهشت فردوس را ارث می‌برند و هم در آن جاودانه‌اند. سوره مؤمنون، آیه ۱۰ و ۱۱.

^{۲۰۸} مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۱۱.

" فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ " - یعنی چه خوب است اجر آنهایی که برای خدا عمل کردند، و این جمله - به طوری که از سیاق برمی آید - سخن اهل بهشت است. احتمال هم دارد تنمه کلام خدای تعالی باشد.

" وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... "

کلمه " حافین " اسم فاعل از ماده " حف " است که به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است. و کلمه " عرض " عبارت است از آن مقامی که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می شود، فرامینی که با آن امر عالم را تدبیر می کند. و " ملائکه " عبارتند از:

مجریان مشیت خدا، و عاملان به اوامر او. و دیدن ملائکه به این حال کنایه است از اینکه بعد از درهم پیچیده شدن آسمانها، ملائکه را به اینصورت و حال می بینی.

و معنای آیه این است که: تو در آن روز ملائکه را می بینی در حالی که گرداگرد عرشند و پیرامون آن طواف می کنند، تا اوامر صادره را اجرا کنند، و نیز می بینی که سرگرم تسبیح خدا با حمد اویند.

" وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ " - احتمال دارد ضمیر " هم " به ملائکه برگردد. و احتمال هم دارد به ملائکه و مردم هر دو برگردد. و احتمال هم دارد به جمیع خلائق و یا تنها به مردم برگردد، و معنای " قضاء " داوری در بین اهل بهشت و اهل آتش و یا بین انبیا و امت های ایشان باشد.

ولی يك نکته احتمال اخير را تضعيف می کند و آن این است که داوری در بین مردم را قبلا در جمله " وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظَلْمُونَ " فرموده بود و دوباره سخن از قضای بین مردم راندن تکراری است بی جهت.

لیکن ظاهر قضاوت در ما بین يك جماعت، این است که به نفع بعضی، و به ضرر بعضی داوری شود، چون در جایی قضا به کار می آید که اختلافی در بین آن گروه بوده باشد و اختلاف در بین ملائکه فرض ندارد و همین خود مؤید آن است که ضمیر مزبور به ملائکه بر نگردد و به غیر ملائکه یعنی مردم برگردد. چیزی که هست کلمه " قضا " همان طور که بر حکم حاکم و داوری او اطلاق می شود، اطلاق بر مجموع حکم و مقدمات و آثار و دنباله های آن، از قبیل احضار دو طرف دعوی، طرح دعوی، و شهادت خواستن از شهود، حکم حاکم، و رساندن حق به صاحب حق، نیز صحیح است.

پس ممکن است مراد از کلمه " قضا " در آیه قبل، خود حکم الهی باشد، و مراد از " قضا " در جمله مورد بحث مجموع جزئیات باشد، جزئیاتی که از ساعت مبعوث شدن تا آخرین لحظه، یعنی لحظه داخل شدن دوزخیان در دوزخ و استقرار در آن و در آمدن بهشتیان در بهشت، و استقرار در آن، پیش می آید. پس با این بیان اشکال تکرار کلمه " قضا " برطرف شده و تکرار آن بدون جهت نمی باشد.

" وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" - این کلمه خاتمه آغاز و انجام خلقت است، و هم ثنایی است عمومی برای خدای تعالی، که هیچ کاری نکرده و نمی‌کند، مگر آنکه آن کار جمیل و زیبا است.

بعضی^{۲۰۹} از مفسرین گفته‌اند: گوینده این حمد همان متقین هستند، چون حمد اولشان برای داخل شدن در بهشت بوده، و حمد دومشان برای این بوده که خدا حکم را به نفع آنان صادر فرمود و به حق بین ایشان و غیر ایشان داوری کرد. بعضی^{۲۱۰} دیگر گفته‌اند: گوینده آن ملائکه هستند، و اگر صریحا به ایشان نسبت نداد، برای این است که خواست تعظیمشان کرده باشد. بعضی^{۲۱۱} دیگر گفته‌اند: صاحب این کلام تمامی خلائق‌اند.

مؤید وجه اول این آیه شریفه است که در صفت اهل بهشت می‌فرماید: " وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" ^{۲۱۲} و این خود حمدی است عام که قبلا گفتیم حمد آخرین روز خلقت است.

بحث روایتی [(روایاتی در ذیل برخی آیات گذشته)]

در تفسیر قمی در ذیل جمله " لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ" آمده: این گفتگو و خطاب با رسول خدا (ص) است، ولی منظور امت اوست، و این همان کلام امام صادق (ع) است که می‌فرماید: خدای تعالی پیغمبر خود را به روش " دخترم به تو می‌گویم عروسم تو بشنو" مبعوث فرموده^{۲۱۳}

و از کتاب توحید حکایت شده که وی به سند خود از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: خدای عز و جل را نباید وصف کرد، چون به وصف نمی‌گنجد.

آن گاه می‌گوید: زراره از امام باقر (صلوات الله علیه) روایت کرده که فرمود: خدای تعالی وصف نمی‌شود، و چگونه ممکن است او را وصف کرد با اینکه خودش در کلام

مجیدش فرموده: " وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ" ، پس خدا با هیچ مقیاسی توصیف نمی‌شود الا آنکه او از آن توصیف بزرگتر است^{۲۱۴}

و نیز در همان کتاب به سند خود از سلیمان بن مهران روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) از آیه " وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ" پرسیدم، فرمود: یعنی مالک زمین اوست و احدی با او شریک در ملک او نیست.

^{۲۰۹} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۷.

^{۲۱۰} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۷.

^{۲۱۱} روح المعانی، ج ۲۴، ص ۳۷.

^{۲۱۲} آخرین سخنشان این است که می‌گویند: " الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ". سوره یونس، آیه ۱۰.

^{۲۱۳} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۱.

^{۲۱۴} توحید صدوق، ص ۱۲۷.

و کلمه "قبض" از خدای تعالی در جای دیگر به معنای دریغ ورزیدن از بخشش، و کلمه "بسط" به معنای اعطا و گشایش دادن آمده، از آن جمله فرموده: "وَ اللَّهُ يَفْبِضُ وَ يَبْسُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ" یعنی خدای تعالی تنگ می‌گیرد و عطا می‌کند و وسعت می‌دهد و قبض از ناحیه اوست. و به وجهی دیگر قبض به معنای گرفتن به عنوان قبول است، هم چنان که فرمود:

"وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ"، یعنی خدا صدقات را می‌پذیرد، و اهلش را در برابر آن اجر می‌دهد.

عرضه داشتیم: پس معنای جمله "وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ" چیست؟ فرمود: منظور از "بیمین" دست است و منظور از دست هم قدرت و قوت است. و معنای اینکه فرموده: "وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ" این است که: آسمانها به قدرت و قوه خدای سبحان در هم پیچیده شده، و او بزرگتر از آن است که مشرکین در باره‌اش می‌گویند^{۲۱۰}

مؤلف: در الدر المنثور از ابو هریره از رسول خدا (ص) روایت آورده که رسول خدا (ص) در ذیل آیه "فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" فرموده: "اینهایی که استثنا شده‌اند، شهیدانی هستند که شمشیرها را به کمر بسته پیرامون عرش خدا قرار دارند" ^{۲۱۱} که از ظاهر آن برمی‌آید منظور از "نفخه" در این آیه غیر از نفخه اول است که برای مردن جاندارها دمیده می‌شود، در حالی که در سابق گفتیم ظاهر آیه خلاف این را می‌رساند.

و از انس از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود "استثنا شدگان در آیه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت و حاملان عرشند که در آن نفخه نمی‌میرند، بلکه بعدا می‌میرند ..."^{۲۱۲} آیه مورد بحث ظاهر در خلاف این روایت نیز هست.

و از جابر روایت آورده که گفت: "این آیه موسی (ع) را استثنا می‌کند،

چون او يك بار در زمان حیاتش دچار صعقه شد ..."^{۲۱۸} و این روایت از این نظر قابل قبول نیست، که کلمه "صعقه" چه به معنای غش کردن باشد، و چه مردن، اختصاص به موسی نداشت، بلکه چندین نفر از بنی اسرائیل هم با او بودند و دچار آن صعقه شدند.

[دو روایت در باره اینکه بهشت و جهنم را درب‌هایی است]

و در مجمع البیان، در ذیل آیه "لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ" گفته است: در معنای این آیه دو قول است، یکی روایتی است که از علی، امیر المؤمنین (ع) نقل شده که فرمود: جهنم که هفت در دارد بدین جهت است که هفت طبقه دارد، هر طبقه روی طبقه دیگر قرار گرفته.

آن گاه برای مجسم کردن مطلب، دست‌های خود را روی هم گذاشت، و فرمود: همین طور روی همد و خدای تعالی بهشت را همکف زمین قرار داده و آتش دوزخ را روی هم، که از همه

^{۲۱۰} توحید (صدوق)، ص ۱۶۱.

^{۲۱۱} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۶.

^{۲۱۲} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۶.

^{۲۱۸} الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۷.

پایین‌تر " جهنم " است، و طبقه دوم آن " لظى " و سومش " حطمة " و چهارمش " سقر " و پنجمش " جحیم " و ششمش " سعیر " و هفتمش " هاویه " است و در روایت کلبی طبقه زیرین را " هاویه " و طبقه بالاتر از همه را " جهنم " دانسته^{۲۱۹}

و در خصال از امام صادق (ع) از پدرش، از جدش، از علی (ع) روایت آورده که فرمود: برای بهشت هشت در است، دری که از آن، انبیاء و صدیقین داخل می‌شوند، و دری که از آن، شهداء و صالحین وارد می‌شوند، و از پنج در دیگرش شیعیان و محبین ما وارد می‌شوند. و من هم چنان بر صراط می‌ایستم و دعا می‌کنم، می‌گویم پروردگارا شیعیان من، دوستانم، یاورانم، و هر کس که در دار دنیا به من محبت می‌ورزیده، سلامت بدار. از دل عرش ندا می‌رسد: دعایت مستجاب شد، و شفاعتت در باره شیعیانت پذیرفته گشت، حتی در آن روز هر يك نفر از شیعیان و دوستان و یاوران و آنها که با دشمنان من جنگیدند، چه با زبان و چه با عمل، شفاعتشان در هفتاد هزار نفر از همسایگان و اقربایشان پذیرفته می‌شود.

و دری دیگر است که سایر مسلمانان یعنی کسانی که شهادت به " لا اله الا الله " می‌داده‌اند و در دلشان ذره‌ای بغض ما اهل بیت نبوده از آن در وارد می‌شوند^{۲۲۰}

^{۲۱۹} مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۳۸.
^{۲۲۰} خصال (صدوق)، ص ۴۰۷، ح ۶.